



# مسأله مشروعیت

پژوهشی درباره ساختار سیاسی

و نظام مشروعیت در آیین جهانی

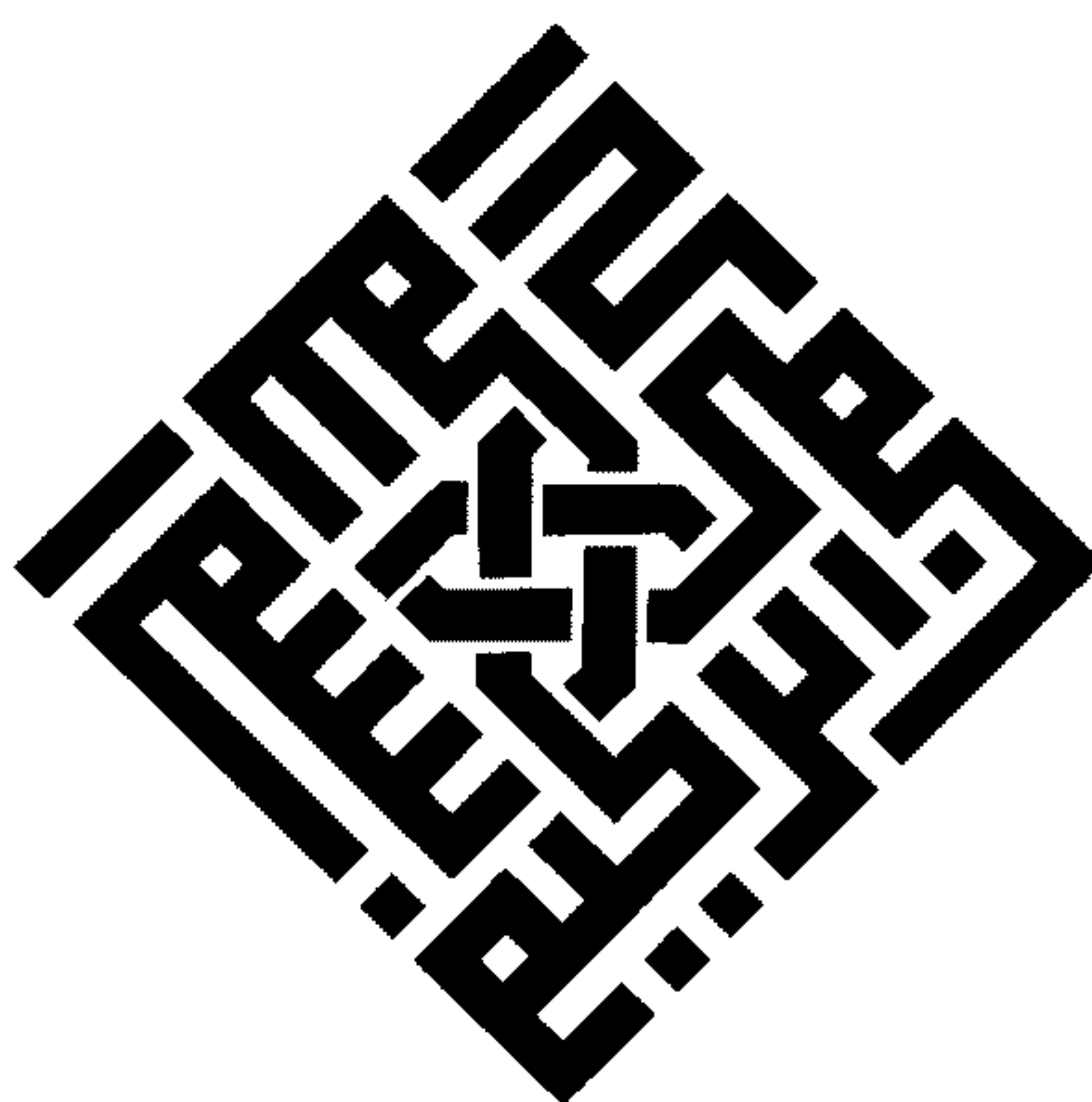
مؤلف: مهدی هادیان

# مسأله مشروعیت

پژوهشی دربارهٔ ساختار سیاسی

و نظام مشروعیت در آیین جهانی





سرشناسه : هادیان، مهدی، ۱۳۶۱ -  
 عنوان و نام پدیدآور : مسأله‌ی مشروعیت : پژوهشی درباره‌ی ساختار رهبری و نظام مشروعیت در  
 بهائیت / محقق مهدی هادیان.  
 مشخصات نشر : تهران: گوی، ۱۳۹۲.  
 مشخصات ظاهری : ۲۹۲ص: مصور.  
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۲۵-۰ : ۱۲۰۰۰۰۰ ریال  
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا  
 یادداشت : کتابنامه.  
 موضوع : بهائیکری  
 موضوع : رهبری -- جنبه‌های مذهبی  
 موضوع : بهائیکری -- عقاید  
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ م ۲۴ BP۳۶۵/۸  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۶۴  
 شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۱۳۸۸۳

## مسأله‌ی مشروعیت

پژوهشی درباره‌ی ساختار رهبری  
 و نظام مشروعیت در آیین بهائی

مؤلف: مهدی هادیان

ناشر: انتشارات گوی

لیتوگرافی: نقش آور

نظارت چاپ: مهفام گرافیک

چاپ اول: ۱۳۹۲

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۳۷-۲۵-۰

۱۵	سخن مؤسسه‌ی بهائی پژوهی
۲۱	مقدمه مؤلف
۲۵	فصل اول: مقایسه‌ی نظام رهبری و مشروعیت در ادیان الاهی و بهائیت
۲۷	سرآغاز
۳۲	نظام مشروعیت در ادیان الاهی
۳۴	ویژگی حجج الاهی
۳۶	۱) علم وهبی الاهی و امیت
۳۷	۱-۱) علم وهبی الاهی و امیت از دیدگاه اسلام
۴۶	۱-۲) علم وهبی الاهی و مسأله‌ی امیت از دیدگاه بهائیت
۵۲	۱-۳) نتیجه‌ی بررسی تطبیقی
۵۳	۲) عصمت از گناه
۵۳	۲-۱) عصمت از گناه در منابع اسلامی
۵۵	۲-۲) عصمت مظاهر ظهور و حجت‌های الاهی در منابع بهائی
۵۹	۲-۳) نتیجه‌گیری از بحث عصمت حجج الاهی
۶۰	۳) سخن گفتن به زبان قوم
۶۳	۴) قدرت الاهی و معجزه و بیته
۶۷	۵) منصوص بودن از جانب حجت قبلی
۷۰	میزان مشروعیت پیامبران و اوصیای ایشان از دیدگاه شیعه

۷۱	نظام مشروعیت و رهبری در دوران غیبت
۷۳	نظام رهبری در شیخیه
۷۹	<b>فصل دوم: بررسی نظام مشروعیت در دیانت بهائی و میزان انطباق صفات پیش گفته با رهبران بهائیت</b>
۸۱	نظام رهبری در دیانت بهائی
۸۲	بررسی این ادعاها
۸۴	آیا باب می تواند حجتی الهی و امام دوازدهم شیعه باشد؟
۸۶	۱-۱) باب و مقام علم و هبی الهی، امیت و تطابق تعالیم با علم و عقل
۸۷	۱-۱-۱) باب و امیت
۹۰	۱-۱-۲) باب و تطابق تعالیم با علم و عقل
۹۱	۱-۱-۳) باب و علم و هبی الهی
۹۴	۱-۲) باب و مقام عصمت
۹۵	۱-۳) باب و وجود نص بر اثبات حجیت
۹۷	۱-۴) باب و قدرت الهی و اعجاز
۹۹	معجزه ای که فراموش شد
۱۰۱	۱-۵) باب و تکلم به زبان قوم
۱۰۴	پاسخ بهائیان به این نقد و بررسی آن
۱۰۶	۱-۶) باب و اعتراف به امامت فرزند امام حسن عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۱۰	نخستین انشعاب، اختلافات میرزا یحیی و بهاء الله

۱۱۴ بررسی میزان مطابقت ویژگی های بهاء الله با ویژگی های حجت الاهی یا

مظهر ظهور

۱۱۶ ۲-۱) بهاء الله و مسأله ی علم وهبی الاهی، امیت و تطابق تعالیم با علم و عقل

۱۱۶ ۲-۱-۱) بهاء الله و مسأله ی امیت

۱۱۸ ۲-۱-۲) بهاء الله و مسأله ی علم وهبی الاهی

۱۲۱ ۲-۱-۳) بهاء الله و مسأله ی تطابق تعالیم با علوم بشری و عقل

۱۲۳ ۲-۲) بهاء الله و مسأله ی عصمت

۱۲۷ عبادت مسروقه

۱۳۱ ۲-۳) بهاء الله و قدرت الاهی

۱۴۲ ۲-۴) بهاء الله و نص

۱۴۶ ۲-۵) بهاء الله و تکلم به زبان قوم

۱۴۹ فصل سوم: نگاهی به دلیل تقریر

۱۵۱ دلیل تقریر، جایگزینی برای تمام ویژگی های حجت های الاهی نزد بهائیان

۱۵۳ خلاصه ای از دلیل تقریر

۱۵۹ نقدهایی بر دلیل تقریر

۱۶۱ نگاهی به مبانی دلیل تقریر

۱۶۶ بیان مثال نقض

۱۶۹ الف) پیامبرانی که دلیل تقریر بر آنان منطبق نیست

۱۷۰ ۱) حضرت نوح علیه السلام

## فهرست

- ۱۷۰ (۲) حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۱۷۱ ب) ناپيامبرانی که دليل تقرير بر ایشان منطبق است
- ۱۷۱ (۱) بابا گورونانک
- ۱۷۳ (۲) مانی
- ۱۷۴ بررسی میزان تطابق مبانی دليل تقرير بر باب و بهاء الله
- ۱۷۸ نتیجه‌ی بررسی
- ۱۸۱ **فصل چهارم: بررسی نظام مشروعیت و رهبری پس از بهاء الله**  
**در میان بهائیان**
- ۱۸۳ دومین انشعاب، اختلافات عبدالبهاء و محمد علی
- ۱۸۵ عبدالبهاء در میان بهائیان چه جایگاهی دارد؟ پیامبر است یا وصی پیامبر؟
- ۱۸۹ عبدالبهاء و مسأله‌ی علم و قدرت
- ۱۹۱ عبدالبهاء و مسأله‌ی عصمت
- ۱۹۵ مرگ عبدالبهاء و ریاست شوقی بر بهائیت
- ۱۹۵ تعداد جانشینان بهاء الله
- ۱۹۷ الواح وصایای عبدالبهاء و تردیدهای موجود
- ۲۰۰ مفاد الواح وصایا
- ۲۰۱ (۱) دستور به تبلیغ و تعیین شوقی افندی به عنوان جانشین خود
- ۲۰۲ (۲) دورکن اساسی دیانت بهائی، ولی امر الله و بیت العدل



## فهرست

- ۲۰۵ (۳) مشروعیت بیت‌العدل، به حضور ولی‌ام‌الله است
- ۲۰۸ (۴) ایادی امر را باید ولی‌ام‌الله تعیین کند
- ۲۰۹ شوقی افندی، شئون مقام ولی‌ام‌الله را دقیق‌تر تعیین کرد
- ۲۱۳ تأکید شوقی بر پایین‌تر بودن مقامش از عبدالبهاء
- ۲۱۵ تأکید شوقی بر عدم تزامم میان بیت‌العدل و ولی‌ام‌الله
- ۲۱۷ تشکیلات بهائی و مجازات طرد
- ۲۲۰ نظرات احمد یزدانی در مورد نظم اداری بهائی و جایگاه ولی‌ام‌الله
- ۲۲۷ **فصل پنجم: نظام مشروعیت و رهبری بهائیت پس از شوقی**
- ۲۲۹ مرگ شوقی، سرآغاز سرگردانی بهائیان
- ۲۳۶ بهائیت پس از شوقی
- ۲۳۸ به قدرت رسیدن ایادی‌ام‌الله
- ۲۴۲ ترجمه‌ی اولین ابلاغیه ولی‌عزیز‌ام‌الله
- ۲۵۹ رفتار عجیب بهائیان در تقسیم اموال شوقی
- ۲۶۳ سرنوشت انشعابات
- ۲۷۰ کلام آخر

## فهرست

### پیوست یکم

۲۷۴

۲۷۴

مقایسه‌ی کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهائی» در چاپ سوم و پنجم

۲۸۰

بوسیدن دست عبدالبهاء توسط مریدان در مسافرت او به غرب

### پیوست دوم

۲۸۳

### فهرست منابع

۲۸۳

الف) فهرست منابع اعتقادی و تاریخی غیر بهائی

۲۸۳

ب) فهرست منابع امری (بهائی)

۲۸۶

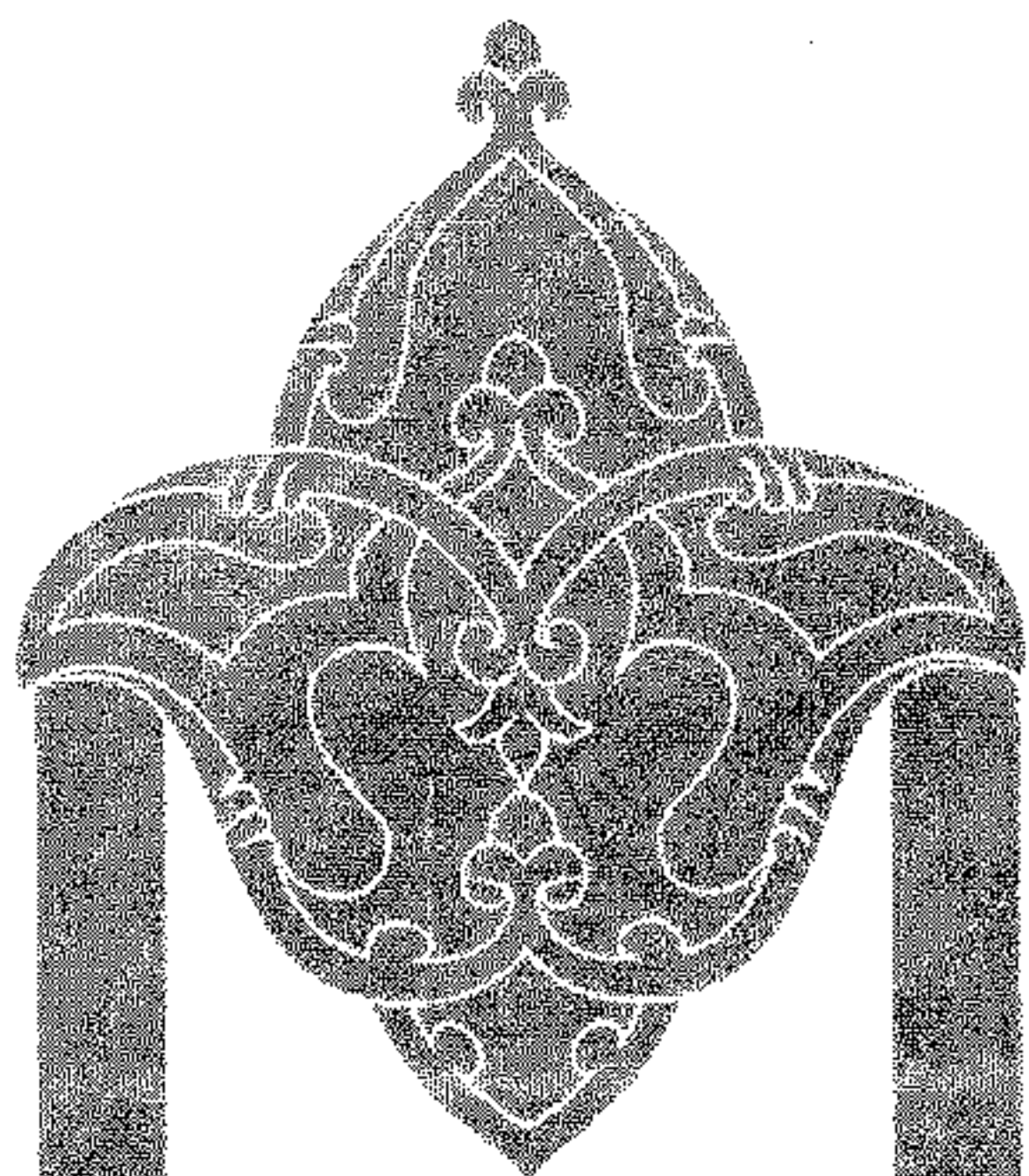
ج) فهرست منابع ازلی

۲۹۰

د) فهرست نشریات

۲۹۱

تقدیم به رسول  
رحمت و مہربانی  
پیامبر اکرم  
محمد مصطفیٰ  
درود خداوند  
بر او و خاندان  
پاکش باد...



سخن مؤسسه

## سخن مؤسسه‌ی بهائی پژوهی

بسم الله الرحمن الرحيم

استقبال خوانندگان کتاب‌های بهائی پژوهی از این مجموعه، چنان‌ما را غافلگیر کرد که گمان نمی‌بردیم به این سرعت، چاپ نخست برخی از کتاب‌ها نایاب شود. بسیاری از خوانندگان، بعد از مطالعه‌ی این سلسله‌کتاب‌ها، بارها و بارها مسؤولان این مؤسسه را مورد لطف و نوازش خود قرار دادند که در این‌جا لازم است از بذل محبت این عزیزان تشکر کنیم.

آن‌چه که کتاب‌های بهائی پژوهی را برای مخاطبان‌ش پذیرفتنی کرده، سه ویژگی بسیار مهم بود:

(۱) در سراسر این کتاب‌ها که تا کنون ۱۶ عنوان از آن انتشار یافته، سعی بر آن بوده تا تمام مطالب با استناد به منابع متقن و مورد تأیید جامعه‌ی بهائی نوشته شود. پاورقی‌های مفصل و دقیق این مجموعه باعث شده تا خوانندگان دریابند که با رویکردی کاملاً علمی به بهائیت مواجه‌اند؛ رویکردی فارغ از نزاع‌ها و جنجال‌های رسانه‌ای. هدف از نشر این سلسله‌کتاب‌ها، تحلیل مبانی و آموزه‌های بهائیت، با استناد

به منابع معتبر و اصیل بهائیان است. لازم به ذکر است که نظرات برخی پژوهشگران برای رفع برخی اشکالات موجود در این کتاب‌ها در دست بررسی است و در چاپ‌های جدید، اصلاحاتی نیز در متن این کتاب‌ها به عمل آمده و خواهد آمد.

۲) به اعتقاد این مؤسسه باید بهائیت را تحلیل کرد و نه بهائیان را. بهائیان هر چند در اعتقادات، در مقابل خط فکری نویسندگان و ناشر این سلسله کتاب‌ها قرار دارند و هر چند در پایگاه‌های خود، مکرراً این مؤسسه و مجموعه‌ی منتشرشده را «بهائی ستیز» معرفی می‌کنند، اما به اعتقاد ما اینان هم وطنان ما هستند که به عللی دچار اشتباه شده‌اند؛ گفت‌وگوی علمی، دوستانه و مسالمت‌آمیز، بهترین راه برای روشن کردن حقایق، هم برای ایشان و هم برای متفکران و پرسشگران در مورد بهائیت است.

از همین رو، باورمندیم به صرف این که نتیجه‌ی پژوهشی علمی برخلاف نظر انسان باشد، نباید آن را «ستیزه» نام نهاد. بهتر آن است که با پژوهش به یک پژوهش پاسخ داد. لذا به هیچ عنوان، تحقیر یا انگ زدن را راه درستی نمی‌دانیم و همواره معتقدیم که باید به دستور آیه‌ی مبارک قرآن «و جادلهم بالتی هی أحسن»، روش گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز را برای تبادل فکر و نظر انتخاب کرد و بر همین اساس همواره از حضور آزاداندیشان بهائی در میدان پژوهش استقبال کرده و می‌کنیم. گواه صدق کلام ما آن که سایت بهائی پژوهی (برخلاف سایت‌های یک طرفه‌ی بهائی) امکان گفت‌وگو و مناظره و تبادل فکری میان هم وطنان بهائی و مسلمان را فراهم کرده و در این اقدام، متوسل به سانسور نیز نشده است. امروز بعد از پنج سال فعالیت مستمر، حجم انبوهی

از چنین گفت و گوهایی در گنجینه‌ی این سایت موجود و در دسترس علاقه‌مندان است. با این اقدام، امکان حضور تمام سلیق و عقاید را - هر چند محتوای آن برخلاف اعتقاد شخصی مدیران سایت باشد - به حضور تنها یک اندیشه و یک سلیقه ترجیح داده‌ایم.

۳) کم حجم و مسأله محور بودن کتاب‌های بهائی پژوهی نیز دلیل دیگری است که این کتاب‌ها را مورد اقبال خوانندگان قرار داده است. هر یک از کتاب‌های بهائی پژوهی، به موضوعی مستقل در بررسی و تحلیل بهائیت پرداخته است و سعی بر آن بوده که خودبسنده باشد. در واقع کتاب‌ها وابستگی محتوایی چندانی به یکدیگر ندارند. کتاب نخست از این قاعده مستثناست؛ چرا که موضوع آن تاریخچه‌ی پیدایش بهائیت است و تقریباً پیش نیاز برای مطالعه‌ی سایر کتاب‌های این مجموعه به شمار می‌رود. لذا خوانندگان با اختصاص فرصتی کوتاه و چند ساعته، با زاویه‌ای از زوایای این آیین آشنا شده‌اند؛ ضمن آن که سیر مطالب و نوع ارجاع آن‌ها به گونه‌ای بوده که از هر منظر، کتاب‌ها کامل باشند.

امروز پس از فعالیتی چند ساله در نشر آثار بهائی پژوهی، با کتاب‌هایی دیگر از محققان در حیطه‌ی بهائیت مواجه شده‌ایم که لازم است در حجم و سطحی متفاوت از کتاب‌های قبلی، به زیور طبع آراسته شوند. کتاب‌های پیش‌گفته برای مطالعه‌ی عموم نوشته شده است؛ اما کتاب‌های مورد اشاره، به مخاطبانی خاص و علاقه‌مند به نوشتارهای تخصصی و پژوهشی اختصاص دارد. امیدواریم انتشار این آثار پژوهشی بتواند پاسخ‌گوی نیاز این قشر از مخاطبان نیز باشد.

نکته‌ی دیگر این که مؤسسه‌ی بهائی پژوهی، در حال حاضر آمادگی دارد، آثار مؤلفان و پژوهشگرانی را که در حوزه‌ی بهائیت تحقیقاتی علمی انجام داده و می‌دهند، منتشر سازد. بدیهی است که این آثار، در صورتی برای چاپ پذیرفته می‌شود که استانداردهای علمی این مؤسسه را دارا باشد و هم چنین الزامات حوزه‌ی نشر در کشور را رعایت کرده باشد. لذا دست یاری به سوی تمام پژوهشگران عزیز دراز می‌کنیم و از همه‌ی صاحب نظران برای انتشار کتاب‌های مفید در حوزه‌ی شناخت بهائیت دعوت به عمل می‌آوریم.

در پایان ضمن تشکر از همراهان عزیز بهائی پژوهی، هم‌چون گذشته آماده‌ی دریافت نظرات سازنده و انتقادات و پیشنهادهای خوانندگان ارجمند هستیم. نشانی سایت بهائی پژوهی به قرار زیر است:

WWW.BAHAIRESARCH.ORG

حسن طارمی  
زمستان ۹۱



## مقدمه‌ی مؤلف

خداوند متعال را شاکرم که توفیق را قرین راهم ساخت تا بار دیگر، با خوانندگان بهائی پژوهی هم‌کلام شوم و از زاویه‌ای نو و جدید، به بررسی مطالب مطرح در مورد بهائیت پردازم. یکی از مسائلی که در طول سال‌های گذشته و در گفت‌وگو با برخی از بهائیان مواجه شده‌ام، آن بوده است که بهائیان، برخی پایمردی‌های هم‌کیشان خود در راه اعتقاد و عقیده و تحمل مصیبت‌ها و شداید از جانب آنان را دلیل حقانیت الهی بهائیت می‌دانند و با افتخار از آن یاد می‌کنند.

شکی نیست که رشادت و پایمردی در راه اعتقادی که انسان آن را به عنوان یک اعتقاد صحیح پذیرفته است، رفتاری پسندیده محسوب می‌شود. اما سؤال مهمی که بارها در همین گفت‌وگوها مطرح کردم آن بود که آیا این پایمردی، دلیل حقانیت الهی و راه نیل به مشروعیت است یا آن که برای روشن شدن «مسأله‌ی مشروعیت»، باید راه دیگری را پیمود؟ سنت الهی در مورد انبیای گذشته چه بوده است؟ روش رهبران این آیین در برخورد با این سؤال بسیار مهم چیست؟ نظریه پردازان بهائی در این زمینه چه گفته‌اند و آیا نکات مطرح شده از جانب ایشان، قابل قبول است؟ لذا تصمیم بر آن شد که پژوهشی در این زمینه سامان پذیرد تا به شکلی ریشه‌ای به این مسأله پردازد.

در پژوهشی چنین، لازم بود که به جز منابع بهائی به منابع اسلامی نیز مراجعه شود تا مشخص گردد که ویژگی پیامبران و حجت‌های الهی از دیدگاه اسلام چیست؟ و چه مشخصه‌هایی سبب تمایز آنان از دیگران و به ویژه مدعیان دروغین چنین مقاماتی می‌شود؟ البته مراجعه به منابع اسلامی دو علت بسیار مهم نیز داشت. نخست آن که لازم بود مقایسه‌ای میان باورهای بهائیان و مسلمانان در ویژگی‌های رهبران آسمانی و یافتن اشتراکات و اختلافات انجام پذیرد تا بتوان بر اشتراکات تکیه کرد و اختلافات در مبانی را شناخت و نقد کرد. دوم آن که به هر جهت، از دیدگاه بهائیان، اسلام آیینی آسمانی و قرآن حاصل وحی حضرت حق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. بنابراین، استدلال به قرآن یا بیانات اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله - که مفسران واقعی قرآن اند - یا استشهاد به عقل، لاجرم خوانندگان بهائی را نیز با کتاب همراه خواهد کرد.

لذا فصل نخست این کتاب به بررسی ویژگی‌های حجج الهی از دیدگاه اسلام اختصاص یافت و هر جا دیدگاه بهائیت با اسلام هماهنگ بوده، در همان فصل به آن اشاره و برخی مستندات آن ارائه شده است.

در فصل دوم به مقایسه‌ی زندگی دو پیامبر مورد ادعای بهائیان، یعنی سید باب و جناب بهاء الله، با ویژگی‌های پیش‌گفته پرداخته‌ایم. البته در بخش‌هایی نیز، به تفاوت‌های میان دیدگاه اسلام و بهائیت در چگونگی کسب مشروعیت اشاره شده و دیدگاه بهائیان در این تفاوت‌ها مورد بررسی قرار گرفته است. یکی از این موارد، نفی ایجاد مشروعیت به واسطه‌ی ارائه‌ی معجزه توسط پیامبران الهی از دیدگاه بهائیان است که بخش مهمی از این فصل را به خود اختصاص می‌دهد.

فصل سوم کتاب به بحث «دلیل تقریر» از دیدگاه رهبران و نظریه پردازان بهائی اختصاص یافته است. در این فصل، این مسأله در سه محور مورد موشکافی و نقد قرار گرفته است.

فصل چهارم کتاب به نظام مشروعیت و رهبری در آیین بهائی پس از بهاءالله پرداخته و با تکیه بر کتاب «الواح وصایا»ی عبدالبهاء، نظام رهبری در بهائیت را به طور کامل تشریح کرده است. در این فصل، ایده‌های شوقی در تشکیل بیت‌العدل، حدود وظایف و ویژگی‌های آن، مقام «ولی امرالله»، ارتباط آن با بیت‌العدل و چگونگی رهبری توأمان این دو نهاد بر بهائیت مطالبی را تقدیم خوانندگان عزیز کرده است. در بخش پایانی این فصل، نظرات احمد یزدانی از مهم‌ترین مبلغان بهائی در این زمینه مورد توجه قرار گرفته است.

فصل پنجم کتاب به بررسی نظام رهبری در بهائیت پس از شوقی افندی و میزان تطابق حوادث روی داده با نظام پیش‌گفته در فصل چهارم پرداخته است. در این فصل در مورد «مسأله‌ی مشروعیت» بیت‌العدل بدون حضور ولی امرالله، مدعیان جانشینی شوقی و سرنوشت انشعابات در بهائیت پس از شوقی، مطالبی به خوانندگان محترم عرضه شده است.

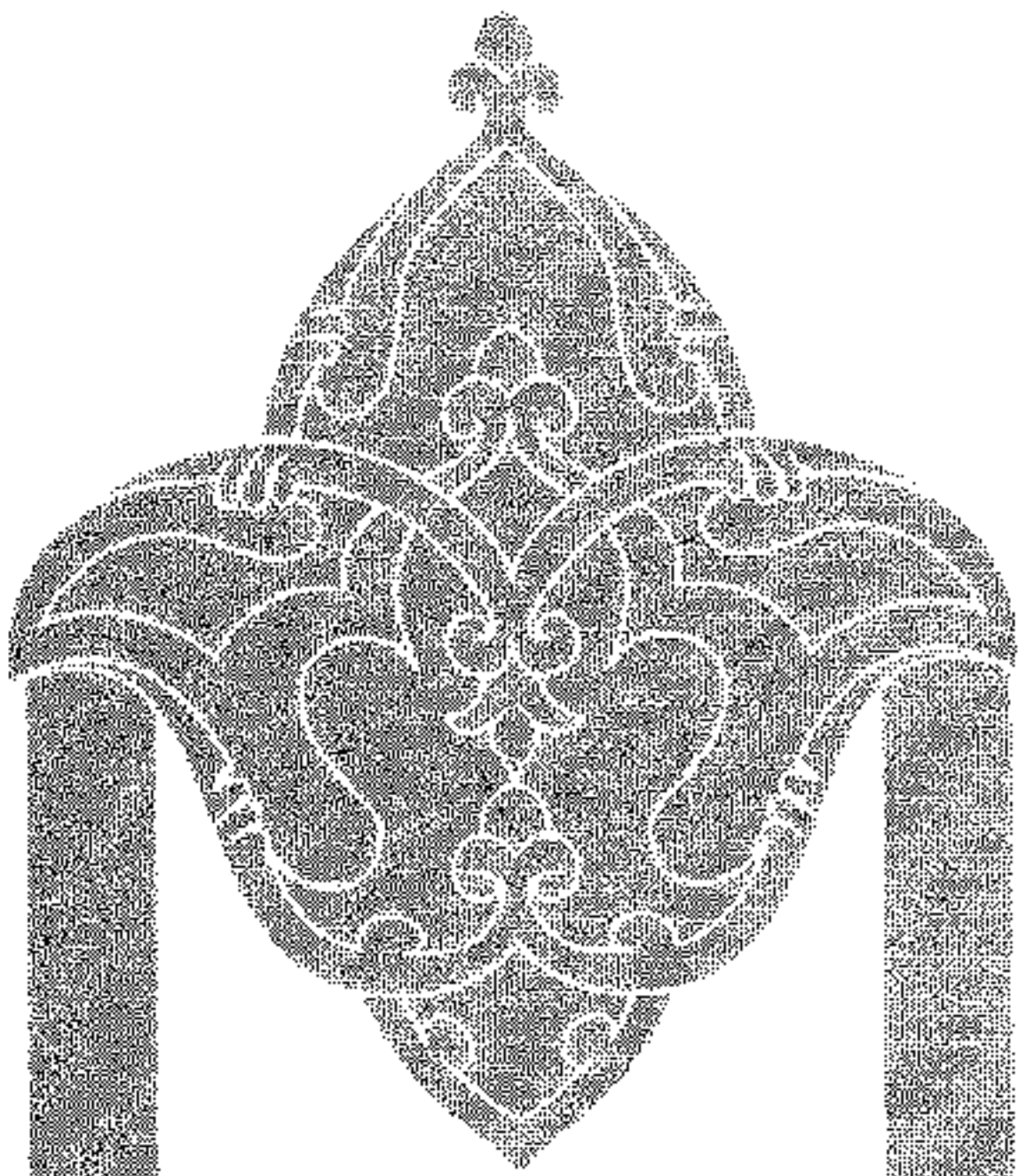
برخی اسناد که در متن کتاب در مورد آن‌ها گفت‌وگو شده، در بخش پیوست‌های کتاب برای خوانندگان به نمایش در آمده است. برخی تصاویر دیگر از شخصیت‌های مورد گفت‌وگو در کتاب نیز در همین بخش آمده است. فهرست منابع مورد استفاده در کتاب نیز به صورت جداگانه از لحاظ مذهب نویسندگان در انتهای کتاب قرار گرفته تا مشخصات کتاب‌های مورد استناد در اختیار پژوهشگران قرار گیرد.

در پایان، امیدوارم تلاش انجام گرفته در جمع‌آوری این کتاب مورد رضایت پروردگار قرار گرفته و نظر پژوهشگران و علاقه‌مندان را جلب کرده باشد.

هم‌چنین از مؤسسه‌ی بهائی پژوهی و انتشارات گوی که زحمت نشر این کتاب را متقبل شده‌اند سپاس‌گزاری می‌کنم. برای عزیزان همکار در مؤسسه بهائی پژوهی که مطالب کتاب را پیش از انتشار، با نهایت دلسوزی و دقت مطالعه و نظرات اصلاحی خود را به این جانب منعکس کردند، نیز آرزوی توفیق روزافزون دارم و از تلاش تمامی عزیزانی که در شکل‌گیری و تدوین کتاب نقشی داشتند، صمیمانه سپاس‌گزارم.

با تمام تلاش‌هایی که در انتشار این کتاب صورت پذیرفته، آن را خالی از اشکال و اشتباه نمی‌دانم و از تمامی خوانندگان عزیز، پژوهشگران و محققان، درخواست می‌کنم نظرات اصلاحی خود را از طریق ناشر محترم یا مؤسسه‌ی بهائی پژوهی به این جانب منتقل کنند تا در نوبت‌های بعدی چاپ، اصلاحات لازم انجام پذیرد.

مهدی هادیان



## فصل اول

مقایسه‌ی نظام رهبری و مشروعیت در ادیان الاهی و بهائیت

## سرآغاز

بی‌گمان از مهم‌ترین مسائل مطرح در هر نظام و تشکیلات، خواه این نظام یک دین الاهی باشد یا یک حزب یا گروه، یک شرکت اقتصادی یا تولیدی یا حتی یک تیم ورزشی، مسأله‌ی رهبری و هدایت آن است. رهبری در هر نظام، باعث قوام و حرکت است و هر گاه این رهبری همراه با تدبیر، شجاعت و درایت باشد، باعث تعالی آن نظام می‌شود. در نقطه‌ی مقابل، اگر رهبری دارای جمود، انحراف از اهداف اصلی یا ترس و بی‌تدبیری باشد، آن را به سمت اضمحلال و نابودی سوق می‌دهد.

از مهم‌ترین مسائل مطرح در بحث رهبری هر جامعه، روش انتخاب رهبر و حوزه‌ی اختیارات اوست. مثلاً در یک شرکت اقتصادی، مدیران شرکت را معمولاً مجمع سهام‌داران براساس اساس‌نامه شرکت انتخاب می‌کنند. پس از انتخاب هیأت مدیره، کارمندان و کارگران حق ندارند اعتراض کنند که چرا به نظر آنان در انتخاب مدیران شرکت توجه نشده است؛ چرا که طبق اساس‌نامه، این حق صاحبان سهام شرکت بوده که مدیرانی برای حفظ سرمایه‌ی خود انتخاب کنند. در مقابل، حوزه‌ی وظایف مدیران و اختیارات ایشان نیز معلوم است. مثلاً مدیران حق ندارند سهام شرکت را به فرد دیگری

واگذار کنند؛ چرا که این موضوع در حوزه‌ی اختیارات صاحبان سهام است. مدیران می‌توانند نیروهایی جدید استخدام کنند، روش کار شرکت را تغییر دهند یا حقوق کارمندان را افزایش و کاهش دهند یا... . لذا هم حقوق و هم وظایف آنان از پیش تعیین شده و روش انتخاب و مدت مسؤلیت آنان نیز مشخص است.

در مورد اداره‌ی یک کارخانه، یک سازمان یا یک وزارتخانه نیز معمولاً روال کار به همین شکل است. حتی در مورد اداره‌ی یک کشور نیز، معمولاً قانون اساسی آن کشور است که روش تعیین مدیران و رهبران جامعه، حوزه‌ی اختیارات ایشان و مدت مسؤلیت آنان را تعیین می‌کند. مثال‌های فوق، برای آن بود که نشان داده شود در هر جامعه، نظام رهبری چگونه و در چه چهارچوبی کار می‌کند و حدودی که آن را محدود می‌کند، کدام‌اند؟

از سوی دیگر، بحث بسیار مهم دیگری که مطرح است، روش کسب مشروعیت نظام مدیریت و رهبری است. در برخی جوامع، مشروعیت رهبران و مدیران بر پایه‌ی اکثریت آرای عمومی تعیین می‌شود. در چنین جوامعی، مدیران جامعه تا زمانی بر سر کارند که اکثریت آراء به همراه ایشان باشد. هنگامی که افراد دیگری در جامعه ظاهر می‌شوند که اقبال آرای عمومی به آنان بیش‌تر است، آن افراد جدید، جایگزین رهبران پیشین می‌شوند.

در بعضی جوامع دیگر، قدرت و زورمندی است که باعث ایجاد مشروعیت می‌گردد. در چنین جوامعی، مدیران و رهبران جامعه تا زمانی در مسند اداره‌ی جامعه‌اند که فرد قدرتمندتری وجود نداشته باشد تا آنان را کنار بزند و در جای آنان قرار گیرد.

رهبران برخی از جوامع مانند اغلب جوامع دینی و مذهبی، مشروعیت خود را از خداوند دریافت می‌کنند. در چنین جوامعی، تا زمانی که خداوند فرد دیگری را جایگزین نفرماید، مردم موظف به پیروی و اطاعت از نظرات رهبران قبلی‌اند؛ چه این رهبران زنده باشند و چه از دنیا رفته باشند. عموم رسولان الاهی که جوامع دینی را پدید آورده‌اند، از همین قبیل‌اند؛ مثلاً جامعه‌ی یهود در زمان ظهور حضرت موسی علیه السلام، موظف به اطاعت از ایشان بوده است. موسی علیه السلام نه با تکیه به زور بر رهبری جامعه‌ی بنی اسرائیل رسید، نه مردم او را انتخاب کردند؛ بلکه خداوند او را برای هدایت و نجات بنی اسرائیل مبعوث فرمود و مردم نیز موظف به اطاعت از او شدند. آنان که ایمان آوردند، راه سعادت پیمودند و آنان که از فرمان موسی علیه السلام سرپیچی کردند، هم چون قارون و سامری، به مسیر نکبت و بدبختی گم راه شدند.

جامعه‌ی پیروان حضرت موسی علیه السلام پس از مرگ آن حضرت، به آداب و تعالیم ایشان پایبند بودند. البته از سوی خداوند راهنمایی بر آن جامعه مبعوث می‌شدند تا تعالیم موسی علیه السلام را تبلیغ کنند و مردم را از انحراف و گم‌راهی بَرهانند. اینان نیز که در واقع جانشینان موسی علیه السلام بودند، پیامبر تبلیغی نام گرفتند؛ یعنی پیامبرانی که به تبلیغ و رواج تعالیم پیامبری تشریحی، یعنی حضرت موسی علیه السلام، مأموریت داشتند.

این روند ادامه داشت تا پیامبر تشریحی بعدی یعنی حضرت عیسی علیه السلام ظهور فرمود. در این زمان بود که آن حضرت، به امر خداوند، برخی تعالیم موسی علیه السلام را تأیید فرمود و برخی تعالیم جدید نیز بر آن افزود و جامعه‌ی دینی جدیدی تأسیس کرد که بعدها به جامعه‌ی نصارا یا مسیحیان نامور شدند. عیسی علیه السلام نیز همانند تمامی پیامبران



تشریحی و تبلیغی، مشروعیت خود را از خداوند گرفت و با رأی اکثریت یا نخبگان یا با زور و قدرت، به زعامت نرسید.

همان اتفاقی که در مورد یهودیان افتاد، این بار برای مسیحیان رخ داد؛ یعنی بعد از عروج آن حضرت به آسمان، مسیحیان تا ششصد سال موظف به پیروی از تعالیم عیسی مسیح علیه السلام بودند تا واپسین پیامبر تشریحی، یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، ظهور کرد و تعالیم جدیدی از سوی خداوند برای هدایت بشر به ارمغان آورد. تعالیم آن بزرگوار نیز توسط جانشینان پاک او یعنی ائمه‌ی هدی علیهم السلام پس از رحلت آن بزرگوار ترویج و تبیین شد. امامان نیز هر چند پیامبر نبودند، در نظام اعتقادی شیعیان، از جانب خداوند تعیین می‌شدند و مشروعیت خود را از حضرت حق کسب می‌کردند.

به هر حال، در تمام جوامعی که بر مدار دینی الهی شکل می‌گرفت، رهبران و پیشوایان با فرایندهای خاصی معرفی می‌شدند. آنان که راه و روش‌هایی برای اثبات الهی بودن خود در اختیار داشتند احکام الهی را به مردم ابلاغ می‌کردند. آن رهبران الهی به ویژگی‌های خاصی متصف بودند که آنان را شایسته‌ی رهبری و زعامت بر پیروان می‌ساخت.

در این میان، به رغم آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بارها خود را آخرین رسول و فرستاده‌ی الهی معرفی می‌فرمود، بهائیان از حدود ۱۶۰ سال پیش، خود را دینی جدید معرفی کردند و به زعامت و رهبری جدیدی معتقد شدند. آنان دوران دین اسلام را پایان یافته قلمداد کردند.

هر چند پرسش‌های بسیار مهمی در این باره در کتاب‌های پیشین بهائی پژوهی مطرح شده بود که هم‌چنان منتظر پاسخی مستدل و منطقی هستند، از آن جا که مبلغان و نظریه پردازان بهائی با مطرح کردن روشی

نو در اثبات مشروعیت رهبران الاهی، قصد دارند راه و روش جدیدی در انتخاب دین و رهبر در پیش پای جامعه قرار دهند، لازم است طرح‌ها و نظرات آنان از جهات متعددی مورد بررسی قرار گیرد. مقایسه‌ی این دین با سایر ادیان الاهی - که الاهی بودن آنان از پیش اثبات شده است - و هم‌چنین بررسی تعالیم این آیین از حیث سازگاری یا ناسازگاری درونی در این موضوع (مشروعیت نظام رهبری و چگونگی آن در بین بهائیان) در طول سال‌های گذشته و اکنون، می‌تواند حقایق متعددی را درباره‌ی این آیین و رهبران آن روشن سازد.

البته پیش از آن که نظام مشروعیت و رهبری در آیین بهائی مورد بررسی قرار گیرد، لازم است این مسأله در ادیان آسمانی قبل به ویژه در آیین ارجمند اسلام، از دو منظر عقل و نقل مورد دقت و تحقیق قرار گیرد؛ چرا که بهائیان اسلام را آیینی آسمانی می‌دانند و به حقانیت آن اعتقاد دارند.

هدف از طرح این بحث، کشف این مسأله است که: آیا آیین بهائی، طرح و نظامی مدوّن و قابل قبول برای رهبری جامعه و اداره‌ی پیروان خود ارائه کرده است یا نه؟ این که چرا بهائیان سرشناس بسیاری هم چون عبدالحسین آیتی، فضل‌الله صبحی و یدالله ثابت راسخ، در دوره‌های گذار و انتقال رهبری در این گروه، از آن جدا شده‌اند و علیه رهبران جدید موضع‌گیری کرده‌اند، ریشه در پاسخ به این سؤال دارد.

در واقع، در این نوشتار به دنبال آنیم تا بدانیم آیا آن چنان که بهائیان تبلیغ می‌کنند، این موضوع به ضعف ایمان ناقضان مربوط است یا واقعاً باید علت این اتفاق را در جایی دیگر، یعنی در

۱. در ادبیات بهائی به جداشدگان از آیین بهائی یا پیروان قرائت‌هایی متفاوت با قرائت رسمی این آیین، ناقض گفته می‌شود. در کاربرد اختصاصی‌تر، این لقب به پیروان محمدعلی افندی فرزند بهاء‌الله و برادر ناتنی عباس افندی اطلاق می‌شود. (اسرار الآثار ۵: ۲۳۳)

پی‌ریزی نظام مشروعیت و رهبری در این گروه، جست‌وجو کرد؟ آیا چنین افرادی دچار سستی در عقیده بوده‌اند و به همین دلیل از آیین بهائی روی‌گردان شده‌اند؟ یا تغییرات پی‌درپی در نحوه‌ی مشروعیت‌بخشی به رهبران بعدی جامعه، باعث دل‌سردی و تردید ایشان در مورد حقانیت آیین بهائی بوده است؟ برای رسیدن به پاسخ سوالات فوق، بهتر است سخن را از بررسی نظام مشروعیت در ادیان الهی آغاز کنیم.

## نظام مشروعیت در ادیان الهی

شیعیان معتقدند که خداوند متعال، از آغاز خلقت، به فضل و لطف خود، همواره راهی برای هدایت انسان‌ها قرار داده است. او با ارسال پیامبران و قرار دادن حجج الهی در میان مردم، همواره راه سعادت و نیک‌بختی را به انسان‌ها نشان داده است. خداوندی که تقدیر فرموده تا به اعمال بندگان خویش پس از این سرا رسیدگی کند، نعمت را بر ایشان تمام کرده و پیامبران و حجج الهی را یکی پس از دیگری به هدایت بشر مأمور کرده است. شاید یکی از مهم‌ترین دلایل این باور، «قُبْحِ عِقَابِ بِلَا بِيَانٍ» باشد؛ یعنی خداوندی که اراده فرموده تمام انسان‌ها را در روز قیامت گرد هم آورد و اعمال ایشان را در ترازوی عدالت خویش بسنجد و نیکوکاران و بدکاران را پاداش و جزا دهد، باید پیش از آن، برقراری چنین دادگاهی را به آدمیان گوشزد کند و هم‌چنین، راه را از چاه مشخص فرماید و به‌گونه‌ای به انسان‌ها بفهماند که رضایت او در چه اعمالی است و کدامین اعمال برای آدمی ناشایست است.

در غیر این صورت، انسان‌های بدکار می‌توانند در روز قیامت به درگاه الهی احتجاج کنند که اگر راه هدایت به آنان نموده می‌شد، از آن پیروی

می‌کردند. لذا «عدالت الاهی» و «حتمی بودن قیامت» اقتضا می‌کند که کشف راه حقیقت و هدایت، همواره برای انسان‌ها میسر باشد. طبعاً کارنامه‌ی اعمال هر کس نیز براساس میزان برخورداری او از این امکان، بررسی خواهد شد.

دلایل نقلی برای لزوم ارسال دائمی پیامبران و حجج الاهی برای انسان نیز متعدد است. حفظ دین خدا از تحریف به نقصان و زیادت،<sup>۲</sup> وجود فردی که واسطه‌ی فیض میان خداوند و مخلوقات باشد و خداوند به وجود او، آرامش و امنیت را در زمین برقرار سازد و نعمت بر بندگان فرو فرستد<sup>۳</sup> و هم‌چنین حضور عبادت‌کننده‌ای واقعی در میان بندگان که عبادت خداوند را به کمال انجام دهد،<sup>۴</sup>

۲. کمال الدین ۱: ۲۰۳: عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك و تعالی لم يدع الأرض إلا و فیها عالم يعلم الزیادة و النقصان فإذا زاد المؤمنون شيئاً ردهم و إذا نقصوا شيئاً أكمله لهم و لو لا ذلك لالتبست علی المؤمنین أمورهم.

ترجمه: امام صادق عليه السلام فرمودند: خدای تعالی زمین را وانهد، مگر آن‌که در آن عالمی باشد که هر زیادت و نقصانی را بداند که اگر مؤمنان چیزی را بیفزایند آن‌ها را برگرداند و اگر چیزی را بکاهند آن را برایشان تکمیل کند و اگر چنین نباشد امور مؤمنان بر آن‌ها پوشیده خواهد ماند.

۳. کمال الدین ۱: ۲۰۵: ...نحن الذین بنا ینزل الله عزوجل الرحمة و بنا یسقون الغیث و نحن الذین بنا ینصرف عنکم العذاب فمن عرفنا و أبصرنا و عرف حقنا و أخذ بأمرنا فهو منا و إلینا. ... ماییم کسانی که خداوند به سبب ما رحمت را فرو می‌فرستد و با بارانش خلیق را سیراب می‌کند و ماییم کسانی که به واسطه‌ی ما عذاب را از شما بر می‌گرداند؛ از این رو که ما را بشناسد و به ما بصیرت پیدا کند و حق ما را بداند و دستورات ما را بپذیرد، از ما و به سوی ماست.

۴. کافی ۱: ۱۴۴: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُورَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِي خَلْقِهِ وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ وَجْهَهُ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ بَابَهُ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ خُرَاتَهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ جَرَّتِ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْضِ وَ بِعِبَادَتِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ.

امام صادق عليه السلام فرمود: خدا ما را آفرید و آفرینش ما را نیکو ساخت و ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد و ما را در میان بندگان، دیده‌ی خویش قرار داد و در میان خلقش زبان گویا قرار داد و دست مهر و رحمت گشوده بر سر بندگانش ساخت و وجه خود قرار داد که از آن سوی به او گرایند و ما را دری که او را نشان دهد قرار داد و گنجینه‌دار میان آسمان و زمینش نمود و از برکت وجود ما درختان بارور گردند و میوه‌ها برسند و نهرها جاری شوند و از برکت ما باران از آسمان بیارد و گیاه از زمین بروید و به وسیله‌ی عبادت ما، خدا پرستش شود و اگر ما نبودیم خدا پرستش نمی‌گشت.

از مهم‌ترین دلایل نقلی برای این باور است. شاید بتوان بیش‌تر موارد فوق را در دعای ندبه جست‌وجو کرد.

«خدایا! برای هر کدام از پیامبران [اولوالعزم] شریعت و کتاب عطا کردی و طریقه و قانونی نهادی. برای آنان اوصیایی برگزیدی که یکی پس از دیگری در زمانی مشخص، نگهبان آیینت باشند و علت این انتخاب آن بود که آنان دین تو را اقامه و بر بندگان تو حجت را تمام کنند؛ حق از مکان خود جابه‌جا نشود و باطل بر اهل حق چیره نگردد و کسانی نگویند: خدایا! اگر به سوی ما رسولانی بیم‌دهنده فرستاده بودی و برای ما پرچم هدایت قرار داده بودی، پیش از آن که خوار و رسوا شویم، از آیات تو پیروی می‌کردیم.»<sup>۵</sup>

## ویژگی‌های حجج‌الاهی

خداوند متعال همواره سفیران خود را از میان برترین آدمیان انتخاب فرموده و ایشان را به کمالات و صفاتی ویژه آراسته است. حجت‌های الهی برای اجرای مأموریت‌های مذکور، یعنی ارائه‌ی راه حق و مورد رضایت پروردگار به مردم، حفظ دین از زیادت و نقصان، واسطه بودن برای انتقال فیض از خالق به مخلوق، عبادت واقعی و صحیح خداوند و... باید واجد ویژگی‌های مهمی باشند؛ ویژگی‌هایی که برای انجام این مأموریت الهی، به آن نیاز دارند و عدم وجود هر یک از این ویژگی‌ها، باعث می‌شود که نتوانند مأموریت خود را به درستی به انجام رسانند.

۵. بحار الانوار ۹۹: ۱۰۴، وَ كُلُّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً وَ نَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَاً وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ إِقَامَةً لِدِينِكَ وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ وَ لِيَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ يَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ وَ لِيَلَّا يَقُولَ أَحَدٌ لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنْذِرًا وَ أَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى.

در عین حال، در طول تاریخ همواره کسانی چنین مأموریتی را به ناحق به خود و خداوند نسبت داده‌اند و گروه‌هایی از مردم را از مسیر صحیح عبودیت خداوند، با همین حربه گم راه کرده‌اند و با این وسیله به مطامع دنیوی خود رسیده‌اند. پر واضح است که اینان، نه تنها از بندگان خاص خداوند و برترین بندگان او نبوده‌اند، بلکه به هیچ عنوان، ویژگی‌های لازم برای رهبری و زعامت را واجد نبوده‌اند و همین مسأله، راهی برای شناخت ادعای باطل ایشان است. لذا شناخت ویژگی‌های حجت‌های الاهی نه تنها باعث شناخت بهتر جایگاه و مأموریت آنان می‌شود، بلکه سنجه‌ای را در اختیار انسان‌های حق طلب قرار می‌دهد تا به وسیله‌ی آن، ادعای کذب را از حقیقت بازشناسند و از اطاعت ناصحیح مدعی دروغین، رهایی یابند.

نکته‌ی حایز اهمیت دیگر در این میان آن است که فرستادگان الاهی در مقاطع زمانی مختلف و در میان اقوام گوناگون و با مأموریت‌های متفاوت مبعوث شده‌اند. آنان همگی هم‌طراز یکدیگر نبوده‌اند و برخی بر دیگران برتری داشته‌اند؛ برخی از آنان مأمور به هدایت قوم خود بوده‌اند و برخی دیگر، مأمور به هدایت تمامی انسان‌ها؛ دسته‌ای صاحب شریعت جدید بوده‌اند و دیگران تنها به تبلیغ آیین دسته‌ی اول پرداخته‌اند. لذا ویژگی‌های آنان کاملاً مشابه یکدیگر و در یک سطح نبوده است. با وجود این، هم‌چنان می‌توان اوصافی را یافت که در میان تمامی فرستادگان الاهی به چشم می‌خورد و دلایل عقلی و نقلی بر لزوم وجود آن اقامه می‌شود.

در این میان، ویژگی‌هایی که در تمامی پیامبران گذشته به چشم می‌آید عبارت‌اند از:

علم وهبی الاهی؛

عصمت از گناه و آلودگی؛

سخن گفتن به زبان قوم؛

اما ویژگی‌هایی که در برخی از پیامبران یا حجج الاهی به چشم می‌خورد که مأموریت‌های ویژه‌تری داشته‌اند، عبارت‌اند از:

قدرت الاهی و معجزه و بینه؛

منصوص بودن از جانب حجت یا پیامبر قبل؛

امیت.

در ادامه به بررسی موارد فوق می‌پردازیم و با استناد به عقل، آیات قرآن و احادیث، این ویژگی‌ها را در میان پیامبران و حجج الاهی بررسی می‌کنیم.

### ۱) علم وهبی الاهی و امیت<sup>۶</sup>

حجت خدا همواره باید بتواند به سؤالات انسان‌ها پاسخ دهد و اصولاً برای حفظ اساس دین لازم است آن را به تعلیم الاهی، کاملاً بشناسد. در واقع حجتی که از مفاد دین آگاهی نداشته باشد یا نتواند مردم را به هنگام کاستن مطلبی از دین یا افزودن مطلبی به آن، از اشتباهشان آگاه کند، توان حفظ دین و نشان دادن راه هدایت به بندگان خدا را نخواهد داشت.

۶. هر چند که امیت ویژگی تمام پیامبران الاهی نبوده است، اما به دلیل هم‌سنخیت ذاتی آن با مسأله‌ی علم وهبی الاهی، این دو موضوع را در یک عنوان بررسی می‌کنیم.

این مسأله هم در منابع اسلامی و هم در منابع بهائی مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. در ادامه به مقایسه‌ی این موضوع در هر دو نگاه خواهیم پرداخت.

## ۱-۱) علم وهبی الاهی و امیت از دیدگاه اسلام

خداوند متعال در قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«خداوند بر تو کتاب و حکمت را فرو فرستاد و به تو آن چه را نمی‌دانستی، آموخت و البته فضل خدا بر تو بزرگ است.»<sup>۷</sup>

به همین دلیل است که براساس تعالیم قرآن، هر مسلمانی معتقد است که علم پیامبر صلی الله علیه و آله از علم الاهی نشأت گرفته است و خداوند متعال به واسطه‌ی وحی، آن حضرت را از اسرار هستی آگاه فرموده و به آن حضرت علم و حکمت آموخته است؛ علم و حکمتی که پیش از افاضه‌ی الاهی، پیامبر صلی الله علیه و آله از نعمت آن محروم بود.

لازم به ذکر است که به ویژه در مورد برخی پیامبران، «امیت» از شرایط نبوت است؛ چرا که در صورت تعلیم دیدن پیامبر در مکاتب بشری، همواره این شائبه وجود دارد که پیامبر، تعالیمی بشری را به عنوان دستورات الاهی به خورد مردم خواهد داد.

قرآن مجید معجزه‌ی جاویدان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در مواضع گوناگون مخاطبان را به مبارزه‌ی علمی فرا خوانده و به اصطلاح، «تحدی» کرده است. قرآن گاهی شکاکان الاهی بودن خود را دعوت

۷. نساء (۴): ۱۱۳؛ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا.



می‌کند که ده سوره مانند قرآن از جانب خود بیاورند و حتی گاهی از ایشان می‌خواهد تنها یک سوره مانند قرآن بیاورند.<sup>۸</sup>

کتاب قرآن علاوه بر اعجاز بی نظیر در فصاحت و بلاغت، دارای اعجاز در هدایتگری و منطق و برهان است. بیان چنین کلمات والایی از سوی یک انسان، این شائبه را در میان اطرافیان ایجاد می‌کند که شاید گوینده یا نویسنده‌ی آن، در جایی تعلیم دیده و از دیگران رو نویسی می‌کند یا آن که علم و دانش دیگران را با تفکرات خود تلفیق کرده و چنین کلماتی بر زبان می‌راند.

خداوند متعال در قرآن کریم و در پاسخ به این شائبه، به امی و درس ناخوانده بودن پیامبر ﷺ استدلال و به درستی اثبات می‌کند که بیان چنین تعالیم والایی، تنها از طریق نزول وحی برای پیامبر امکان پذیر است. لذا امیت پیامبر ﷺ، شاهدی برای اعجاز قرآن است. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«ای پیامبر! تو هرگز پیش از این کتابی نخوانده بودی و هرگز با دست خود چیزی ننوشته بودی که اگر چنین بود، حتماً مخالفانت در صدد ایجاد شک و شبهه بر می‌آمدند.»<sup>۹</sup>

در جای دیگر با اشاره به این اتهام، ضمن رد آن، می‌فرماید:

۸. هود. ۱۳: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَضَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

بقره (۲): ۲۳ - ۲۴: وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

۹. عنكبوت (۲۹): ۴۸: وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ.

«می‌دانیم که می‌گویند: این قرآن را بشری به او می‌آموزد. زبان کسی که به او نسبت می‌دهند عجمی است؛ حال آن که این، زبان عربی روشنی است.»<sup>۱۰</sup>

صرف نظر از مسأله‌ی امیت، علم حجت‌های الاهی باید فراگیر باشد. به‌گونه‌ای که نیاز مخاطبان خود را برطرف کند. یکی از راه‌های شناخت حجت الاهی توسط پیروان ادیان قبلی، همواره امتحان مدعی پیامبری یا وصایت با مسائل علمی است؛ چرا که پیروان ادیان گذشته تنها در صورتی در برابر ادعای جدید، خاضع و مطیع می‌شوند که برتری علمی و معنوی آیین جدید را نسبت به آیین معتقد خود دریابند. در غیر این صورت، عقلاً نباید به تبعیت از آیین جدید در آیند؛ زیرا در آیین خود، مطالبی والاتر و برتر سراغ دارند.

این مسأله آن قدر در بین حجت‌های الاهی و پیروان آیین قبلی‌شان اتفاق افتاده است که می‌توان نمونه‌های متعدد تاریخی برای آن گواه آورد؛ مثلاً در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخی از یهود و نصارا که برای تحقیق در مورد اسلام به پایتخت اسلام، شهر مدینه، وارد می‌شدند، در مورد اسرار و مکنونات تورات و انجیل از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسش می‌کردند؛ حتی گاهی دانشمندان یهود و نصارا پاسخ‌گویی صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله به پرسش‌هایشان را شرط ایمان خود قرار می‌دادند.<sup>۱۱</sup> به جاست که در این جا، به یک نمونه از این موارد اشاره شود:

«از ابن عباس نقل است که:

۱۰. نحل (۱۶): ۱۰۳؛ وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.

۱۱. نگاه کنید به کتاب شریف احتجاج شیخ طبرسی، جلد یکم، احتجاج رسول خدا صلی الله علیه و آله با یهودیان در جواز نسخ شرایع و غیر آن، صفحه‌ی ۸۰ به بعد.

چهل نفر از مردان یهودی از مدینه خارج شده و گفتند: بیایید نزد این کاهن دروغ‌گو<sup>۱۲</sup> رویم تا او را چهره به چهره توبیخ و تکذیب کنیم؛ چرا که ادعا می‌کند افضل رسولان الهی است و چگونه چنین سخنی صادق است در حالی که تمام انبیاء هم چون آدم و نوح - و تمامشان را نام بردند - به مناسبتی از او برتر و بهترند؟!

پس رسول خدا ﷺ به عبدالله بن سلام<sup>۱۳</sup> فرمود: تورات میان من و شما [حاکم باشد]. یهود نیز پذیرفت. یکی از آنان گفت: حضرت آدم علیه السلام از تو بهتر و برتر است؛ زیرا خداوند با دست قدرت خود او را آفرید و از روح خود در کالبد او دمید و فرشتگان را به سجده‌ی او واداشت.

پیامبر فرمود: آدم علیه السلام، پدر من است؛ ولی آن چه به من داده شده افضل و برتر است از آن چه به آن حضرت داده شده. یهودیان گفتند: آن‌ها چیست؟

فرمود: منادی در هر روز پنج بار ندا می‌کند که: «شهادت می‌دهم معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی

۱۲. «کاهن» کسی است که از اخبار گذشته‌ی دور با نوعی ظن و گمان خبر می‌دهد؛ ولی «عراف» کسی است که با همان ظن و گمان از اخبار آینده سخن می‌گوید. درباره‌ی این دو کار که اساسش بر گمان است و امکان خطا و صواب در آن هست، پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر او باد فرموده است: مَنْ أَتَى عَرَفًا أَوْ كَاهِنًا فَصَدَّقَهُ بِمَا قَالَ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ أَبِي الْقَاسِمِ.

کسی که به کاهن و عراف که هر دو پندار بافنده‌اند توجه کند و سخن آن‌ها را تصدیق نماید، به آیات الهی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است کفر ورزیده است. (ترجمه‌ی مفردات راغب ۴، ۸۸-۸۹)

کهانت انتسابی بود که مخالفان و دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت می‌دادند و هدفشان نیز این بود که چنین وانمود کنند که اخبار آن حضرت از سرگذشت پیشینیان در قرآن کریم و بیان سرنوشت شوم ایشان به دلیل نافرمانی خداوند، نه به سبب مأموریتی الهی، بلکه به سبب کهانت است. هم چنین مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله، مرتباً آن حضرت را به دروغ‌گویی متهم می‌کردند و مدعی بودند که اعلام مأموریت الهی آن حضرت، دروغ بزرگی است که ایشان به خداوند و خود نسبت می‌دهند.

۱۳. یکی از یهودیان حاضر در مجلس.

اوست» و نمی‌گوید: «آدم عَلَيْهِ السَّلَام رسول خداست» و لوای حمد در روز قیامت به دست من است، نه آدم.

گفتند: راست گفتی ای محمد! این مطلب در تورات آمده است.

فرمود: این يك مورد.

گفتند: موسی عَلَيْهِ السَّلَام از تو برتر است.

فرمود: از چه لحاظ و برای چه؟

گفتند: زیرا خداوند چهار هزار کلمه [بی‌واسطه] با او سخن گفته؛ در حالی که این‌گونه با تو مکالمه نفرموده است.

فرمود: به من بهتر از آن عطا شده است.

گفتند: آن چیست؟

پاسخ داد: این آیه‌ای که خداوند درباره‌ی من نازل فرمود: «پاک و منزّه است آن خدایی که بنده‌ی خود، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت داده‌ایم - برد.»<sup>۱۴</sup>

من روی بال جبرئیل قرار گرفته تا به انتهای آسمان هفتم رسیدم و از آن جا گذشته تا به «سدرة المنتهی» وارد شدم که در آن جا «جنة المأوی» است و تا آمدم از ساق عرش آویزان شوم این ندا از آن جا درآمد که: «منم خدای یکتا که جز من خدایی نیست. منم ایمنی بخش بندگان، نگاهبان بر همه چیز، توانای بی‌همتا، بر همه چیز، درخور کبریا و بزرگی، دلنواز و مهربان.» خداوند را با چشم دل نه با چشم سر مشاهده کردم؛ پس آیا این مقام بالاتر از مکالمه‌ی حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام نیست؟!

۱۴. اسراء (۱۷): ۱.

گفتند: ای محمد! راست گفتی. این قسمت نیز در تورات نوشته شده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: این هم مورد دوم.

گفتند: نوح عليه السلام از تو برتر است.

فرمود: به چه علت و برای چه؟

گفتند: زیرا او سوار بر کشتی شد و بر کوه جودی نشست.

فرمود: به من بهتر از آن عطا شده است.

گفتند: آن چیست؟

فرمود: به راستی که خداوند با عزت و جلال به من نهی در آسمان عطا فرموده که از عرش جاری است و در اطراف و سواحل آن هزاران قصر است که آجرهایش یکی در میان از طلا و نقره است؛ گیاهان آن از زعفران و سنگریزه‌هایش از درّ و یاقوت، و خاک زمینش از مُشک سفید است.

پس این عطای الهی برای من و امتم بهتر است. این مطلب اشاره به آیه‌ی کریمه‌ی: **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** دارد.

گفتند: راست گفتی ای محمد! این مطلب نیز در تورات نوشته شده و این بهتر و برتر از آن است.

رسول خدا ﷺ فرمود: این هم مورد سوم.

باز گفتند: ابراهیم عليه السلام از تو بهتر و برتر بود.

فرمود: برای چه و به چه علت؟

گفتند: زیرا خداوند او را خلیل خود اختیار کرده بود. فرمود: اگر ابراهیم نبی عليه السلام، خلیل خداوند بود من نیز حبیب خدایم، و نامم محمد است.

گفتند: چرا به این اسم نامیده شدی؟

فرمود: خداوند مرا به این اسم نامیده و نام مرا از اسم مبارك خود مشتق فرموده است؛ او «محمود» است و من «محمد» و امت من، در هر حالی «حامد»ند.

گفتند: راست گفתי ای محمد! این نیز در تورات مکتوب است. آری؛ فضیلت تو بالاتر است.

رسول خدا ﷺ فرمود: این هم مورد چهارم.

گفتند: عیسی علیه السلام از تو برتر بود.

فرمود: برای چه؟

گفتند: روزی حضرت عیسی علیه السلام در عقبه‌ی بیت المقدس بود که شیاطین به قصد آزار به سوی او آمدند. خداوند نیز جبرئیل را مأمور ساخت که با بال راست خود شیاطین را براند و به آتش اندازد. از این رو، با بال‌های خود به صورتشان زد و آن‌ها را به آتش انداخت.

فرمود: به من بهتر و برتر از آن فضیلت عطا شده است.

گفتند: آن چیست؟

فرمود: در راه بازگشت از جنگ بدر، من بسیار گرسنه بودم. هنگام ورود به مدینه با زنی یهودی روبرو شدم که بر سرش کاسه‌ی بزرگی حاوی بره‌ی بریان شده و در کیسه‌اش مقداری شکر بود. آن زن گفت: خدا را شکر که سلامتیت ارزانی داشت و نصر و ظفر بر دشمنان عطایت فرمود. من برای خدا نذر کرده بودم که اگر شما از این جنگ با سلامتی و غنیمت بازگردید، این بره را ذبح کرده و بریانش کنم و به شما پیشکش سازم.

پیامبر ﷺ فرمود: من نیز از مرکب خود پیاده شده و خواستم دست به غذا ببرم که ناگاه آن بره‌ی بریان شده به اذن و فرمان خداوند به روی پا ایستاد و گفت: ای محمد ﷺ! از من چیزی مخور که من مسموم شده‌ام.

یهودیان گفتند: راست گفتی! این فضیلت بهتر و برتر از آن است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این هم مورد پنجم.

گفتند: فقط يك مورد مانده و سپس از خدمتتان مرخص خواهیم شد.

فرمود: بگویید.

گفتند: سلیمان از تو بهتر و برتر بود.

فرمود: در چه فضیلت؟

گفتند: زیرا خداوند با عزّت و جلال، تمام شیاطین و انس و جنّ و پرندگان و بادها و حیوانات وحشی را گوش به فرمان و مسخر او ساخته بود.

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند نیز بُراق را مسخر من ساخت و آن عطا از همه‌ی دنیا بهتر و بالاتر است. آن مرکبی از مراکب بهشت است که چهره‌اش هم چون صورت آدمی و سُم‌هایش چون سُم اسبان، و دمش مانند دم گاو، از حمار بزرگ‌تر و از قاطر کوچک‌تر است. زین آن از یاقوت سرخ و رکابش از درّ سفید است و هفتاد هزار لگام از طلا دارد. دو بال دارد که با درّ و یاقوت و زبرجد تزیین شده است و بر پیشانی‌اش این جمله نوشته شده:

«لا إله إلا الله وحده لا شريك له، محمد رسول الله.»

یهودیان گفتند: ای محمد! راست گفتی و آن در تورات نوشته شده است. این فضیلت از آن برتر است.

ای محمد! همگی ما شهادت به یگانگی خدا و رسالت تو می‌دهیم.<sup>۱۵</sup>

صرف نظر از محتوای زیبای این روایت، نوع سؤال و جواب یهودیان با پیامبر ﷺ و روش مواجهه‌ی آن حضرت با آنان، درخور تأمل و توجه است. هر بار که آنان به گمان خود مطلبی می‌گویند که آن حضرت توان پاسخ‌گویی به آن را ندارد، با پاسخی مواجه می‌شوند که در درون خود و کتاب آسمانی خویش صحت آن را می‌یابند. جالب این جاست که نوع مطالبی که پیامبر ﷺ به آن اشاره می‌کند، همان‌هایی است که یهودیان از قبل با آن آشنا بودند و در تورات ملاحظه کرده بودند. یهودیان با دیدن چنین اعجازی علمی بود که به رسالت آن حضرت اطمینان یافتند و در جرگه‌ی مسلمانان درآمدند.

از این گفت‌وگوها میان پیامبر ﷺ و یهودیان و مسیحیان بسیار رخ داده است. البته این‌گونه نیست که در تمام این گفت‌وگوها طرف مقابل به پیامبر ایمان آورده باشد؛ بلکه در برخی موارد به دلیل عناد و گردن‌کشی، بر آیین خود باقی مانده است؛ اما مهم آن است که پیامبر اکرم ﷺ در تمام این موارد، به‌گونه‌ای صحیح و علمی و از راه منطق و استدلال - که برای آنان نیز قابل فهم بوده است - به سؤالات آنان پاسخ می‌گفتند و آنان نیز به علم و دانش الاهی آن حضرت معترف می‌شدند.

حتی پس از رحلت آن حضرت، هنگامی که اهل کتاب برای تحقیق در مورد آیین نوظهور اسلام به مدینه می‌آمدند، مدعیان جانشینی

۱۵. احتجاج ۱: ۹۸ - ۱۰۳.



از پاسخ‌گویی در می‌ماندند، یهودیان و نصرانیان گمان می‌کردند که حضرت محمد ﷺ از سوی پروردگار مبعوث نشده است؛ چرا که اگر او حجت خدا بود، باید جانشینانش از عهده‌ی پاسخ‌گویی به سؤالات آنان بر می‌آمدند. در چنین مواردی بود که امیر مؤمنان، امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به دنبال آنان می‌فرستاد و سؤالات آنان را پاسخ می‌گفت و بدین وسیله از کیان اسلام دفاع می‌کرد. ماجراهای متعددی از این قبیل نیز در تاریخ و در لابه‌لای کتاب‌های حدیثی ثبت شده است که مؤید علم الاهی جانشینان واقعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.<sup>۱۶</sup>

## ۱-۲) علم وهبی الاهی و مسأله‌ی امیت از دیدگاه آیین بهائی

بهائیان نیز پذیرفته‌اند که حجت الاهی یا به تعبیر آنان «مظهر ظهور» باید به ویژگی علم وهبی الاهی مزین باشد. بهاء‌الله آن‌گاه که در مورد ویژگی‌های مظهر ظهور سخن می‌گوید، علم او را از علم خداوند و قدرتش را از قدرت حضرت حق می‌داند. لذا او برای علم پیامبران و حجت‌های الاهی، منشأ الاهی قائل است. وی در کتاب ایقان می‌نویسد:

«جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج [= ساده، بسیط] قدمیه و این مرایای [= آینه‌های] قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌نمایند؛ مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال

۱۶. به عنوان نمونه رک: توحید صدوق: ۱۸۰ و ۱۸۱؛ امالی شیخ طوسی: ۲۱۸ - ۲۲۱.

ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او؛ و ایشان اند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی.<sup>۱۷</sup>

بهاء الله پا را از این نیز فراتر نهاده و در بیان مراتب علمی پیروان باب در کتاب ایقان، مطالب مهم و ادعاهای بزرگی مطرح کرده است. او مدّعی است که علوم ایشان از سنخ علمی است که خداوند نور آن را بر قلب مؤمنان می‌تاباند و از سنخ علوم بشری نیست. او در این باره می‌نویسد:

«چه ریاحین توحید که در ریاض [=باغ‌های] قلوبشان انبات شده [=روئیده] و چه شقایق‌های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمی‌شد، چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلّم را ندیده‌اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند، به کلمات و معارفی تکلم می‌نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدّتی عجین گشته‌اند. این است که می‌فرماید:

«الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ.» و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست؛ نه علوم محدوده که از افکار محجوبه کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می‌نمایند و بر دیگران افتخار می‌کنند.<sup>۱۸</sup>

عبدالبهاء نیز در کتاب مفاوضات، علم «مظاهر ظهور» را الاهی می‌داند، نه اکتسابی؛ علمی که به واسطه‌ی تماس آنان با عالم

۱۷. ایقان: ۶۴.

۱۸. همان: ۳۰.

حقیقت است. عبدالبهاء پیامبران را همانند پزشکانی وصف می‌کند که باید برای علاج دردهای بشریت، به طبیعت و احوال انسان آگاه باشد.

«حقایق مقدسه مظاهر کلیه‌ی الاهیة چون محیط بر کائنات من حیث الذات و الصفات اند و فائق و واجد حقایق موجوده و متحقق بجمیع اشیا، لهذا علم آنان علم الاهی است، نه اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی... . انبیاء الاهی مظاهر کلیه‌ی اطباء حاذق اند و عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الاهیة دوا و علاج! پس طبیب باید که مطلع و واقف بر جمیع اعضا و اجزا و طبیعت و احوال مریض باشد تا آن که دوائی ترتیب دهد که نافع به سمّ نافع گردد.»<sup>۱۹</sup>

چنان که پیش‌تر اشاره شد، امّیت پیامبران از دیدگاه متکلمان مسلمان ملازمه‌ی عقلی با پیامبری ندارد؛ اما بهائیان «امّیت» را نیز لازمه‌ی پیامبری دانسته‌اند و دلایلی برای آن اقامه کرده‌اند. نخستین مدعی مقام امّیت در میان رهبران بهائی سید باب است. او در این زمینه می‌گوید:

«در اعجمیین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه نزد احدی تعلیم نگرفته؛ بل امّی صرف بوده در مثل این آثار.»<sup>۲۰</sup>

عبدالبهاء نیز با بسط بیش‌تر این موضوع در این زمینه می‌نویسد:

«نورانیّت مظاهر مقدسه بذاتهم است؛ نمی‌شود از دیگری اقتباس نمایند، دیگران باید از آنها اکتساب علوم و

۱۹. مفاوضات: ۱۱۹ - ۱۲۰.

۲۰. صحیفه عدلیه: ۹.

اقتباس انوار نمایند نه آن‌ها از دیگران. جمیع مظاهر الاهیة چنین بوده‌اند؛ حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی [علیه‌السلام] و حضرت محمد ﷺ و حضرت باب و حضرت بهاء‌الله در هیچ مدرسه‌ای داخل نشدند...»<sup>۲۱</sup>

بنابراین، «علم وهبی الاهی» و «امیت» از دیدگاه رهبران بهائی از ویژگی‌های پیامبران الاهی به شمار می‌رود. بهائیان در این میان، مسأله‌ی دیگری را نیز در مورد علم الاهی پیامبران و رابطه‌ی آن با دین و علوم بشری مطرح ساخته‌اند؛ به این ترتیب که آنان معتقد شده‌اند که تعالیم پیامبران الاهی، تماماً با علوم تجربی و انسانی منطبق است. آنان براساس این آموزه و پیشرفت‌های علمی حاصل شده برای بشر به ویژه بعد از دوره‌ی رنسانس، دوره‌ی ادیان گذشته را تمام شده دانسته‌اند. هم‌چنین اعلام کرده‌اند که بشر در روزگار حاضر، به دیانتی محتاج است که با علوم روز و عقل انسان‌ها انطباق داشته باشد و آن دین لاجرم بهائیت است.

استانوود کاپ، از مبلغان بهائی، ضمن اشاره‌ی تاریخی به مسأله‌ی برخی تضادها میان دین و علوم بشری در کتاب «آرامش برای جهان پر آشوب» به روشنی این مسأله را توضیح داده است. برخی از جملات ایشان را برای روشن‌تر شدن دیدگاه بهائیان در مسأله‌ی لزوم تطابق دین با علم و عقل عیناً نقل می‌کنیم. او در کتاب خود می‌نویسد:

«اختلاف کنونی علم و دین مایه‌ی تأسف است؛ زیرا به سبب فاصله‌ای که جنبه‌ی ادراکی روح را از جنبه‌ی ایمانی آن جدا می‌کند، بشریت نمی‌تواند به نحو مطلوب پیشرفت نماید.... جنگ بین علم و دین، مقدماتاً تقصیر دین است.

۲۱. خطابات مبارکه: ۷.

یا بهتر است بگوییم تقصیر آن خرافات و عقاید کهنه‌ای است که اغلب به نام دین خودنمایی می‌کند. همین حالت خرافه پرستی کلیسا که بر تعصبات و معتقدات کورکورانه بنیان نهاده شده بود، قرن‌ها از پیشرفت علم یعنی از آن تحقیقات آزاد علمی که زاییده‌ی روح یونانی بود، جلوگیری کرد... . شگفتی‌های اکتشافاتی و اختراعات علمی است که امروزه به علم چنین تسلطی بر افکار دنیای متمدن بخشیده است؛ تسلطی که دین خود را در مقابله با آن ناتوان می‌یابد... . اگر علم واقعاً می‌توانست رفاه و خوش بختی و ایمنی دائمی برای همه‌ی افراد تضمین نماید، شاید بشر نسبت به دین احساس نیاز نمی‌کرد؛ لکن امروزه علم اذعان می‌کند که در زمینه‌ی برقراری ثبات و ایمنی در بسیط زمین شکستی بزرگ خورده است. علم نمی‌تواند بر احساسات بشر تسلط یابد... . مذهب که محافظه‌کارترین قسمت حیات بشر است، تاکنون کوشیده‌است، عقایدی را حق جلوه دهد و منتشر سازد که بر فلسفه‌ی پیدایش کهن بنیان یافته و برای منطق علمی عصر حاضر کاملاً ناپذیرفتنی است.

بنابراین هر فرد تحصیل کرده مجبور است بین این دو جریان، یکی را برگزیند؛ یعنی خود را از دعاوی عقاید مذهبی جدا سازد یا دعاوی علم را رد کند... . توافق علم و دین یکی از مبادی اساسی مدنیت جهانی حضرت بهاءالله است که صاحبان علم را به عنوان جست‌وجوکنندگان حقیقت مورد ستایش قرار می‌دهد و حرمت و احترام آنان را بر ابنای بشر فرض و واجب می‌شمارد. در حقیقت، در دنیای کنونی هیچ نهضت مذهبی بیش از امر بهائی در راه توافق علم و دین کوشش نمی‌کند.

«بین اهل علم و دین، پیوسته جنگ و اختلاف بوده است؛ زیرا که متدینین دین را بالاتر از علم دانسته‌اند و علم را مغایر دین شمرده‌اند. به همین دلیل جنگ و دشمنی بین آنان وجود داشته است. حضرت بهاءالله اعلان نمود که باید دین مطابق علم باشد. زیرا علم حقیقت است و ممکن نیست در حقیقت اختلاف پیدا شود و اگر مسأله‌ای از مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد؛ آن وهم محض است؛ ابدأً اساس ندارد؛ زیرا ضد علم، جهل است. لذا سزاوار ایمان و لایق اعتنا نمی‌باشد.... حضرت بهاءالله این نوع جدال و اختلاف را از میان برداشتند و علم و دین را مطابق دانستند.»<sup>۲۲</sup> «<sup>۲۳</sup>

البته نقل قول آقای استانوود کاپ از عبدالبهاء، تنها مطلب نقل شده از ایشان در این موضوع نیست. عبدالبهاء که مسافرت‌های متعددی به اروپا و آمریکا داشته و در زمان حیات خود با فرهنگ غرب در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم مواجه شده است، در مورد لزوم تطابق دین با علم و عقل، مطالب بسیار دیگری نیز دارد. هر چند که ایشان بیش‌تر مطالب را به بهاءالله پدر خود منسوب می‌کنند. عبدالبهاء در یکی از سخنرانی‌های خود در غرب، به هنگام فهرست کردن تعالیم پدر می‌گوید:

«رابع تعلیم حضرت بهاءالله این که دین و علم توأم است. دین اگر مخالف علم باشد جهل است پس باید جمیع مسائل دینیّه را مطابق علم نمود زیرا مخالف علم جهل است. پس حکمت و عقل سلیم مطابق و ممدّ دین است نه مخالف.»<sup>۲۴</sup>

۲۲. از بیانات حضرت عبدالبهاء (خطابات ۲: ۸۸).

۲۳. آرامش برای جهان پر آشوب: ۱۴۹ - ۱۶۰.

۲۴. خطابات حضرت عبدالبهاء ۲: ۵.

او هم چنین در جای دیگری از همین کتاب می‌گوید:

«ما اعلان نمودیم که دین مطابق علم است و یکی است و هر مسأله‌ای از مسائل دینی که مطابق علم نباشد وهم است.»<sup>۲۵</sup>

### ۱-۳) نتیجه‌گیری از بحث علم وهبی الاهی

با مطالعه‌ی مقایسه‌ای اسلام به عنوان دینی مقبول و الاهی از سوی جامعه‌ی بهائی و بهائیت به عنوان مدعی جدید دیانت از سوی پروردگار، به این نتیجه‌ی اصلی و اساسی دست می‌یابیم که از دیدگاه هر دو گروه، حایز بودن «علم وهبی الاهی»، لازمه‌ی نبوت و پیامبری است. امیت نیز هر چند از سوی هر دو گروه، به عنوان یکی از شاخصه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شده است، از سوی بهائیان به عنوان ویژگی ذاتی پیامبران الاهی مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین، به یک دیدگاه مشترک در زمینه‌ی ویژگی حجت‌های الاهی از دیدگاه مسلمانان و بهائیان می‌رسیم که می‌تواند مبنای بحث و گفت‌وگو میان دو گروه قرار گیرد: علم وهبی الاهی.

اما مسأله‌ی مهم دیگری که در مورد علوم الاهی پیامبران در دیدگاه بهائیان وجود دارد آن است که این علوم کاملاً با علوم تجربی بشری و معاصر خود در تطابق است و اصولاً در صورت عدم تطابق دین با علوم قطعی بشری، این علم بشری است که نظر خود را بر دین تحمیل می‌کند و اعتقاد به مسائلی که مغایر علم بشری است، قابل قبول نیست. این مسأله را به دلیل آن که در ادامه‌ی کتاب به بحث نظام مشروعیت و رهبری در دیانت بهائی خواهیم پرداخت، از دیدگاه اسلامی مورد بررسی قرار نخواهیم داد.

## ۲) عصمت از گناه

آن کس که می‌خواهد مردم را در طریق هدایت، رهبری و راهنمایی کند، باید خود به تعالیم الهی پایبند باشد و در عمل به دستورات حضرت حق خطا نکند؛ چرا که بروز رفتار منافی تعالیم الهی از سوی او می‌تواند دستاویزی برای منکران باشد و بدکاران به پیشگاه الهی احتجاج کنند که تعالیم الهی قابل انجام نبوده است و حتی حجت خدا از عمل به آن‌ها ناتوان است.

به جز این دلیل عقلی، از دیدگاه نقل نیز دلایل متقنی بر این مسأله در اسلام و آیین بهائی وجود دارد که در ادامه به مقایسه آن در هر دو نگاه خواهیم پرداخت.

## ۲-۱) عصمت از گناه در منابع اسلامی

در قرآن کریم و روایات منقول از امامان معصوم علیهم‌السلام، بارها و بارها مسأله‌ی عصمت حجج الهی مورد توجه قرار گرفته است. به عنوان مثال، در داستان رسیدن حضرت ابراهیم علیه‌السلام به مقام امامت پس از گذراندن مراحل دشوار آزمایش الهی، آن حضرت از پیشگاه خداوند درخواست کرد تا این مقام برای فرزندان او نیز باشد؛ اما خداوند خطاب به او فرمود:

«عهد من هرگز به ستمکاران نمی‌رسد.»<sup>۲۶</sup>

در ادبیات قرآن و دین مبین اسلام، کوچک‌ترین گناه، مصداق ظلم است؛ یا ظلم در حق خود یا ظلم در حق بندگان خدا. لذا حجت الهی

۲۶. بقره (۲): ۱۲۴: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. قَالَ: وَمِنْ ذُرِّيَّتِي. قَالَ: لَأَبْنِيَّكَ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.





نمی‌تواند در کارنامه‌ی خود چنین لکه‌ای داشته باشد و از نظر شیعیان، حجج‌الاهی همواره از خطا و گناه، پاک و معصوم‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«انبیاء و اوصیای ایشان گناهی در نامه‌ی اعمال خود ندارند؛ چرا که آنان معصوم و مطهرند.»<sup>۲۷</sup>

یکی دیگر از دلایل عقلی عصمت حجج‌الاهی - که در روایات معصومان علیهم السلام نیز مورد توجه قرار گرفته است - آن است که در صورت معصوم نبودن حجت‌الاهی از گناه، ممکن است هوای نفس بر او غالب شود و منافع شخصی خود را بر اوامر‌الاهی ترجیح دهد؛ لذا دستورات خداوند را به صورتی تغییر دهد که منافع خویش را تأمین کند. عصمت حجت‌های‌الاهی از خطا و سهو و نسیان نیز به دلیل عقلی اثبات می‌گردد. حجتی که فرمان‌الاهی را فراموش کند یا در ابلاغ آن به مردم دچار اشتباه شود، چگونه می‌تواند مردم را به سرمنزل مقصود هدایت کند؟! امام رضا علیه السلام در تبیین همین مسأله در نامه‌ای به مأمون نوشتند:

«خداوند هرگز به اطاعت از کسی که می‌داند مردم را گم‌راه می‌کند، فرمان نمی‌دهد و کسی را که می‌داند به او کفر می‌ورزد و از عبادتش سرباز می‌زند و از شیطان اطاعت می‌کند، به مقام رسالت بر نمی‌گزیند.»<sup>۲۸</sup>

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمودند:

۲۷. خصال ۲: ۶۰۸: عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ هُمْ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ.  
 ۲۸. خصال ۲: ۶۰۸: فِيمَا كَتَبَ الرَّضَا علیه السلام لِلْمَأْمُونِ لَا يَفْرُضُ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُضِلُّهُمْ وَ يُغْوِيهِمْ وَ لَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَ لَا يَصْطَفِي مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَ بِعِبَادَتِهِ وَ يَعْْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ.

«اطاعت [محض] تنها مخصوص خدا و پیامبر و اولوالامر است؛ چرا که آنان معصوم اند و هرگز به معصیت خداوند امر نمی‌کنند.»<sup>۲۹</sup>

البته باید دانست که مقام عصمت، از آن جا که بسیار با امور جاری در قلب انسان‌ها سر و کار دارد، برای همگان قابل تشخیص نیست و تنها خداوند متعال است که می‌تواند مقام عصمت را برای کسی تأیید کند؛ اما شناخت کسانی که دچار گناهان آشکاری مانند دروغ‌گویی و... می‌شوند، برای دیگران ساده است. لذا در نظام اعتقادی شیعه، کسی که ادعا کند حجت خدا است، اما دچار فسق ظاهر باشد، خودبه‌خود ادعایش مورد قبول واقع نخواهد شد.

## ۲-۲) عصمت مظاهر ظهور و حجت‌های الاهی در منابع بهائی

بهائیان نیز به مسأله‌ی عصمت و پاکی حجت‌های الاهی از آلودگی، گناه و حتی خطا تأکید می‌کنند. بهاءالله مقام عصمت یعنی دوری از هرگونه آرایش و ناپاکی را تنها مخصوص پیامبران می‌داند و آن را «عصمت کبرا» می‌خواند و در این باره می‌نویسد:

«بدان که برای عصمت، معانی متفاوت و مقامات متفاوتی است. آن کس که خداوند او را از لغزش مصون داشته است، این اسم در مقامی برایش تصدیق می‌شود و این‌گونه است کسی که خداوند وی را از خطا، گناه، اعراض، کفر و شرک و امثال آن حفظ می‌کند. بر هر یک از این‌ها، نام عصمت اطلاق می‌شود؛ اما «عصمت کبرا» مخصوص به مقامی مقدس است که صاحب مقام امر و نهی است و هرگز به خطا و نسیان دچار

۲۹. علل الشرایع ۱: ۱۲۳: إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِيُؤَاةِ الْأَمْرِ وَ إِنَّمَا أَمْرٌ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُظْهِرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ.

نمی‌شود. او نوری است که ظلمتی در پس آن نیست و راه راست و صحیحی است که به خطا آلوده نمی‌گردد. اگر بر آب حکم شراب کند یا بر آسمان حکم زمین و بر نور حکم آتش فرماید، کسی را نشاید که بر او اعتراضی کند و برای دستور او دلیلی طلب کند. هر که بر او اعتراضی کند از معرضان در کتاب خداوند است و کسی حق ندارد از خداوند سؤال کند و دلیل بخواهد؛ اما همگان از همه چیز پرسش خواهند شد.»<sup>۳۰</sup>

عباس افندی که اختصاص مقام عصمت برای مظاهر ظهور را درک کرده و از سویی خود ادعای نبوت نداشته است، در کتاب مفاوضات به شکل مفصل به بحث عصمت پرداخته و به تبیین جدیدی از مسأله‌ی عصمت دست زده است. او عصمت را یکی از صفات ذاتی مظهر ظهور دانسته است؛ اما آن را به دو نوع تقسیم می‌کند. اول «عصمت ذاتی» که مخصوص مظاهر ظهور یا همان پیامبران است. دوم «عصمت موهبتی» یا وهبی که بر اثر عنایت مظاهر ظهور، به جانشینان ایشان تعلق می‌گیرد. او می‌گوید:

«بدان که عصمت بر دو قسم است: عصمت ذاتیه و عصمت صفاتیّه. و هم چنین سایر اسماء و صفات مثل علم ذاتی و علم صفاتی. عصمت ذاتیه مختص به مظهر کلی است؛ زیرا عصمت لزوم ذاتی اوست و لزوم ذاتی از شیء انفکاک نجوید.

۳۰. اشراقات: ۵۸: «فاعلم للعصمة معانٍ شتى و مقاماتٍ شتى انّ الذي عصمة الله من الزلل يصدق عليه هذا الإسم في مقام و كذلك من عصمه الله من الخطأ و العصيان و من الاعراض و الكفر و من الشرك و امثالها يطلق على كلّ واحد من هؤلاء اسم العصمة و اما العصمة الكبرى لمن كان مقامه مقدساً عن الأوامر و التواهي و منزهاً عن الخطأ و النسيان انه نور لا تعقبه الظلمة و صواب لا يعتریه الخطأ لو يحكم على الماء حکم الخمر و على السماء حکم الأرض و على النور حکم النار حق لا ريب فيه و ليس لأحد ان يعترض عليه أو يقول ليم و بيم و الذي اعترض انه من المعرضين في كتاب الله رب العالمين انه لايسأل عما يفعل و كل عن كل يسألون.»

شعاع لزوم ذاتی شمس است و انفکاک از شمس نکند. علم لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک ننماید. قدرت لزوم ذاتی حق است از حق انفکاک نکند. اگر قابل انفکاک باشد حق نیست. اگر شعاع از آفتاب انفکاک کند آفتاب نیست. لهذا اگر تصوّر انفکاک در عصمت کبرا از مظاهر کلیّه گردد آن مظهر کلی نیست و از کمال ذاتی ساقط. اما عصمت صفاتی لزوم ذاتی شیء نه [= نیست]، بلکه پرتو موهبت عصمت است که از شمس حقیقت بر قلوب بتابد و آن نفوس را نصیب و بهره بخشد. این نفوس هر چند عصمت ذاتی ندارند، ولی در تحت حفظ و حمایت و عصمت حقّ اند؛ یعنی حقّ آنان را حفظ از خطا فرماید.»<sup>۳۱</sup>

عبدالبهاء هم چنین امر و نهی انبیای الاهی را امر و نهی خداوند دانسته و لذا معتقد شده است که آنان امکان ندارد تا به هوا و هوس خود، به مخالفت با دستور خداوند برخیزند و مردم را از مسیر حق گمراه سازند. به همین دلیل است که او حتی عتاب‌های خداوند نسبت به انبیای الاهی در کتاب‌های آسمانی پیشین را عتاب خداوند نسبت به قوم آن پیامبران دانسته است. به اعتقاد عبدالبهاء، خداوند برای جلوگیری از کدورت قلوب اقوام پیامبران پیشین، از عتاب آنان سرباز زده و این عتاب و خطاب را به پیامبر هر قوم فرموده است. اما این موضوع نباید سبب شود که عده‌ای گمان برند که مظاهر ظهور، کوچک‌ترین عمل یا گفتاری برخلاف رضایت خداوند انجام داده‌اند. او در کتاب مفاوضات می‌گوید:

«هر خطاب الاهی که از روی عتاب است ولو به ظاهر به انبیاست ولی به حقیقت، آن خطاب توجه به امت دارد

و حکمتش محض شفقت است تا امت افسرده و دلگیر نگردند و خطاب و عتاب گران نیاید. لهذا به ظاهر خطاب به انبیاست. پس هر چند به ظاهر خطاب به نبی است ولی در باطن به امت است نه به پیغمبر... به هم چنین هر پیغمبری عبارت از هیأت عمومی امت است، لهذا عهد و خطاب الاهی به او، عهد و خطاب با کل امت است و اغلب خطاب زجری و عتاب بر ملت قدری گران آید و سبب انکسار قلوب گردد. لهذا حکمت بالغه چنان اقتضا کند و این از نفس تورات معلوم است که بنی اسرائیل مخالفت کردند و به حضرت موسی علیه السلام گفتند که ما نمی‌توانیم با عمالقه جنگ نماییم؛ زیرا قوی و شدید و شجاع اند. خدا موسی و هارون را عتاب فرمود و حضرت موسی در نهایت اطاعت بود، نه عصیان.

و البته چنین شخص بزرگواری که واسطه‌ی فیض الاهی و تبلیغ شریعت است البته باید مطیع امرالله باشد. این نفوس مبارکه مانند اوراق شجرند که به هبوب [=وزیدن] نسیم متحرک است، نه به اراده‌ی خود؛ چه که این نفوس مبارکه منجذب به نفحات محبته‌الله‌اند و اراده‌شان به کلی منسلب. قولشان قول خدا و امرشان امر خدا و نهیشان نهی خداست... و هم چنین انبیای الاهی و مظاهر ظهور را حرکت و سکون به وحی الاهی [دارند]، نه به شهوات انسانی. اگر چنین نباشد آن پیغمبر چگونه امین است و چگونه سفیر حق گردد و اوامر و نواهی حق را تبلیغ نماید؟ پس آن چه در کتب مقدسه در حق مظاهر ظهور ذکر قصور است ازین قبیل است.»<sup>۳۲</sup>

۳۲. مفاوضات، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷.

یکی از مبلغان معاصر بهائی نیز در تبیین مقام عصمت پیامبران و حجج الاهی، ضمن تبیین نظرات عبدالبهاء در زمینه‌ی عصمت ذاتی و موهبتی می‌نویسد:

«به تصریح قلم اعلی در کتاب اقدس و الواح متعدده‌ی دیگر، احدی با مظهر الاهی در عصمت کبرا شریک نیست و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و معهد مقدس اعلی<sup>۳۳</sup> واجد عصمت موهبتی اند. عصمتی که جمال اقدس اعلی بدانان هبه و یا اعطاء فرموده‌اند. لذا عصمت ذاتی خاص جمال اقدس اعلی<sup>۳۴</sup> و عصمت موهبتی پس از صعودشان مخصوص مرکز امرالله است.»<sup>۳۵</sup>

## ۲-۳) نتیجه‌گیری از بحث عصمت حجج الاهی

صرف نظر از چگونگی تأمین مقام عصمت برای جانشینان مظهر ظهور در نگاه بهائیان، می‌توان گفت که مسلمانان و بهائیان در اثبات مقام عصمت و پاکی از آلودگی‌ها، گناهان، اشتباهات و خطاها برای پیامبران یا حجت‌های الاهی هم‌داستان‌اند؛ یعنی هر دو گروه معتقدند فردی که در رأس هدایت و رهبری یک جامعه‌ی دینی قرار می‌گیرد، لزوماً باید از هرگونه گناه، خطا و اشتباهی دور باشد. لذا علاوه بر «علم وهبتی الاهی» می‌توان ادعا کرد که «دارا بودن مقام عصمت» نیز از دیدگاه هر دو گروه از صفات لازم برای پیامبری و حجت الاهی شدن است.

۳۳. منظور ایشان از معهد مقدس اعلی، بیت‌العدل است.

۳۴. یعنی میرزا حسین علی.

۳۵. قاموس کتاب اقدس، صفحه‌ی ۴۷۵.

### ۳) سخن گفتن به زبان قوم

از مهم‌ترین ویژگی‌های تمامی حجت‌های الهی آن است که به زبان قومی که در آن مبعوث شده‌اند سخن گفته‌اند؛ مثلاً موسی عَلَيْهِ السَّلَام که در میان بنی‌اسرائیل مبعوث شده بود، به زبان عبری سخن می‌گفت. همین‌طور پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هر چند که آیینی جهانی داشت و برای هدایت تمامی انسان‌ها مبعوث شده بود، از آن‌جا که در میان اعراب زندگی می‌کرد، به زبان عربی سخن می‌گفت و کتاب قرآن نیز به همین زبان نازل شده است. علت این مسأله نیز کاملاً روشن است؛ چرا که نزدیک‌ترین افراد به یک پیامبر یا حجت الهی، اهل قبیله و شهر و قوم اویند و مهم‌ترین راه انتقال مفهوم در میان بشر، نطق و تکلم و پس از آن نوشتن و نگارش است. لذا برای آن که یک پیامبر یا حجت الهی بتواند با اهل شهر و دیار خود به مفاهیم صحیح و منطقی دست یابد، لازم است با زبانی که می‌شناسندش با آنان گفت‌وگو کند.

خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.»<sup>۳۶</sup>

هیچ پیامبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم؛ تا بتواند پیام خدا را برایشان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد گم راه می‌کند و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و اوست پیروزمند و حکیم.

البته این بدان معنا نیست که حجت‌های الهی نباید به زبان دیگری سخن بگویند یا چیزی بنویسند. بلکه بدان معناست که مجموعه‌ی

۳۶. ابراهیم (۱۴): ۴.

تعالیم ایشان برای کسانی که با زبان اصلی آنان آشنا نیستند، باید قابل فهم و ادراک باشد.

مطلب مهم دیگری که باید در این جا به آن اشاره کرد آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمره‌ی فصیح‌ترین افراد قوم خود بودند و به تبع ایشان، امامان شیعه علیهم السلام نیز از چنین ویژگی ممتازی بهره‌مند بودند. قرآن کریم نیز به شیوه‌ای زیبا و شیوا نازل شده است؛ به گونه‌ای که از پس نزول، این کتاب شریف *مَثَلِ فَصَاحَتِ وَ بَلَاحَتِ* بوده، درستی یا نادرستی سایر عبارات زبان عربی را با آن می‌سنجند. البته این بدان معنا نیست که زبان عربی پیش از نزول قرآن زبانی بی‌قاعده بوده است؛ بلکه بدان مفهوم است که قرآن ضمن رعایت تمام نکات موجود در آن زبان، به شیوه‌ای بدیع و نو، از همان کلمات رایج و همان اسلوب جمله‌بندی و قواعد نگارشی بهره‌برده و متنی پدید آمده که هیچ‌کس پس از آن نتوانسته است به زیبایی و فصاحت آن، متنی بنگارد.

صرف نظر از وجود جلوه‌های عمیق فصاحت و بلاغت در قرآن -که جنبه‌ای از جنبه‌های اعجاز آن نیز به شمار می‌رود- سخنان جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در اوج فصاحت و بلاغت است. نهج البلاغه که انتخابی از سخنان امیر مؤمنان علیه السلام توسط شریف رضی است، یکی از نمونه‌های این سخن‌شناسی و زیباگویی در عین انتقال مفاهیم بلند است که سخن‌شناسان و اهالی ادبیات را در طول تاریخ، به حیرت و تعجب وا داشته است.

سایر امامان علیهم السلام نیز به این مطلب اهتمام داشته‌اند و زیبا و شیوا سخن می‌گفته‌اند یا مطلب می‌نگاشته‌اند. اهمیت این موضوع تا بدان جا بوده است که از شرایط نقل حدیث به مضمون، رعایت قوام





جملات و صحیح بودن عبارات است. یکی از پژوهشگران معاصر شیعی در بحث حدیث، درباره‌ی شرایط جواز نقل به معنا در روایات شیعه می‌نویسد:

«مطابق بعضی از روایات، امام صادق علیه السلام در درجه‌ی اول تأکید کردند که حدیث باید همان‌گونه که شنیده می‌شود، مفاد آن به مخاطبان بعدی انتقال یابد. این یعنی همان نقل به الفاظ و ترجیح آن بر نقل به معنا. بنابراین، ائمه علیهم السلام شاگردان خود را تربیت کرده بودند که حدیث را فی المجلس بنویسند و حتی الامکان با کاغذ و قلم در مجالس درسی حاضر شوند...

[از آن جا که] همه‌ی اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم السلام موفق نمی‌شدند حدیث را در مجلس ثبت کنند و ممکن بود از مجلس خارج شوند و سپس به ثبت حدیث پردازند، مقداری نقل به معنا پیش می‌آمد. لذا امام صادق علیه السلام نقل به معنا را مشروط کردند به این که باید در شرایط ضروری اتفاق بیفتد...»

در همین راستا، امام صادق علیه السلام بعد دیگری را هم در مسأله‌ی نقل به معنا در نظر داشتند؛ یعنی اگر قرار است حدیث دچار نقل به معنا شود، باید در ساختمانی از عبارات بیان شود که غیر فصیح و غیر بلیغ نباشد. از این رو به جمیل بن درّاج فرمودند:

«أَعْرَبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فَصَحَاءٌ»<sup>۳۷</sup>

روایات ما را درست اظهار کنید؛ زیرا ما جماعتی فصیح و بلیغیم.

در این حدیث شریف، اعراب حدیث یعنی اظهار حدیث با عبارات گویا، شیوا و فصیح، به طوری که عدم فصاحت به امام علیه السلام منتسب نشود.<sup>۳۸</sup>

تا آن جا که جست و جو شده، در این بحث مطلبی در نصوص بهائیان یافت نشد. واقعیت صورت پذیرفته در متون بهائی نیز در این زمینه برخلاف دلایل ذکر شده در این بخش است. از همین رو، تحلیل این مسأله در آیین بهائی را در فصل دوم این کتاب پیگیری می‌کنیم.

#### ۴) قدرت الاهی و معجزه و بیته

کسی که ادعا می‌کند از جانب خداوند مأموریتی برای هدایت مردم دارد، باید قدرتی الاهی داشته باشد. این موضوع بدان علت است که مردم دریابند که صاحب ادعا، واجد توانایی‌هایی فرای توانایی بشر است و لابد این توانایی از طرف خداوند به او داده شده است. قدرت الاهی نشانه‌ای از ارتباط مدعی با حضرت حق است؛ به گونه‌ای که عموم مردم، از انجام دادن مشابه آن عاجزند و به برتری صاحب معجزه گواهی می‌دهند.

این قدرت، البته از جنس توانایی‌های مرتاضان نیست؛ چرا که مرتاضان بر اثر ممارست و تمرین و تحمل ریاضت‌های دشوار، به برخی قدرت‌های نفسانی دست پیدا می‌کنند. به دلیل آن که هر انسانی با گذراندن آن مراحل ریاضت، می‌تواند همان اعمال را انجام دهد، به کارهای خارق‌العاده‌ی مرتاضان معجزه یا بیته اطلاق نمی‌شود. بیته یا معجزه یا آیه و نشانه، کاری است که جز حجت الاهی، هیچ‌کس قادر به انجام آن نیست و راهی برای اکتساب آن وجود ندارد؛ بلکه

۳۸. پژوهش‌های حدیثی در دوران معاصر: ۱۰۴-۱۰۵. هم‌چنین برای مطالعه‌ی بیش‌تر، رک: شناخت حدیث، نوشته‌ی دکتر مجید معارف.

عطایی الاهی به حجج خداوند است که مردم با دیدن آن در می‌یابند که صاحب این قدرت، از طرف خداوند مبعوث شده و کار او فراتر از دسترس بشر است.

گزارش‌های متعددی از معجزات انبیای الاهی و اوصیای ایشان در دست است که شکی باقی نمی‌گذارد که حجت الاهی در صورت لزوم اثبات ادعای خویش، باید بتواند اعمالی برتر از مردم عادی نشان دهد. معجزاتی هم چون سالم ماندن نوح علیه السلام و مؤمنان به او در طوفان سهمگین الاهی، تبدیل شدن عصای حضرت موسی علیه السلام به اژدها، شکافته شدن رود نیل به فرمان موسی علیه السلام برای عبور بنی اسرائیل، زنده کردن مردگان توسط عیسی علیه السلام و دو نیم کردن ماه و هم چنین ارائه‌ی قرآن برای هدایت بشر توسط حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، نمونه‌هایی از این دست‌اند. بروز قدرت الاهی در میان اوصیای الاهی نیز گزارش شده است و دانشمندان شیعی، موارد متعددی از این‌گونه گزارش‌ها را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند.<sup>۳۹</sup>

نکته‌ی مهم در این معجزات آن است که معمولاً هر معجزه، با حال و هوای مردم هر قوم، متناسب است؛ به نحوی که عده‌ی زیادی از مردم که در آن زمینه سررشته‌ای داشته‌اند، به اعجاز آن پی می‌برند؛ مثلاً در میان بنی اسرائیل، جادوگری و سحر رواج داشت و ساحران زیادی در بین آنان زندگی می‌کردند. در مقابل، معجزه‌ی حضرت موسی صلی الله علیه و آله به گونه‌ای بود که تمام ساحران اذعان داشتند که تبدیل شدن عصا به اژدها و خوردن سحر آنان، از جنس ساحری و جادوگری نیست؛ بلکه کاری خارق العاده است که انجام دادن آن از توان سایر انسان‌ها خارج است. لذا بلافاصله بعد از دیدن این معجزه، همانان که با سلاح

۳۹. به عنوان نمونه می‌توان از کتاب مدینه المعجز، تألیف سید هاشم بحرانی نام برد.

سحر به جنگ موسی علیه السلام آمده بودند، نخستین کسانی شدند که سر به سجده نهادند و به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردند و در این راه جان خود را فدا کردند.<sup>۴۰</sup>

در زمان بعثت حضرت عیسی علیه السلام نیز علم طب در میان قوم آن حضرت رواج یافته بود و پزشکان بر معالجه‌ی بسیاری از بیماری‌ها توانا شده بودند. لذا جنس معجزه‌ی حضرت عیسی علیه السلام به گونه‌ای بود که برترین طبیبان با دیدن آن، اطمینان می‌یافتند که عیسی علیه السلام، کاری خدایی می‌کند. آن حضرت به اذن خدا مرده را زنده می‌کرد و کور و کر مادر زاد را شفا می‌داد؛ کاری که طبیبان از انجام آن عاجز بودند.

در زمان بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شعر و ادب در میان اعراب رواج زیادی داشت و ادیبان بسیاری در میان مردم بودند. لذا یکی از جنبه‌های اعجاز قرآن که به راحتی برای مردم شبه جزیره‌ی عربستان قابل درک بود، فصاحت و بلاغت آیات قرآن و شیوایی کلام الاهی در بیان آیات قرآن بود. ادبای عرب و شاعران جاهلی، به سادگی درمی‌یافتند که قرآن نمی‌تواند کلامی انسانی باشد؛ چرا که با تمام توانایی ادبی، از بیان مشابه آن به کلی عاجز بودند؛ هر چند اعجاز قرآن تنها در این مورد خلاصه نمی‌شد و اعجاز اصلی آن، بروز چنین تعالیم نابی در چنان سرزمینی با سابقه‌ی جهالت و نادانی بود.

در روایتی بسیار شیوا از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم:

«ابن سگیت محضر ابوالحسن الرضا علیه السلام عرضه داشت: چرا خداوند - عزوجل - موسی بن عمران علیه السلام را با دردست داشتن عصا و معجزه‌ی ید بیضاء و در اختیار داشتن آلت و اسباب

۴۰. اعراف (۱۷): ۱۱۳ - ۱۲۲؛ طه (۲۰): ۵۸ - ۷۳.

سحر مبعوث فرمود و عیسی علیه السلام را طب داد و معجزه‌ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را کلام و خطبه‌های فصیح و بلیغ قرار داد؟

آن حضرت فرمودند: خداوند - تبارک و تعالی - وقتی موسی علیه السلام را مبعوث فرمود، زمانی بود که اغلب مردم در آن عصر ساحر بودند؛ لذا جناب موسی علیه السلام از جانب حق - جل و علا - سحری آورد که در وسع و طاقت مردم نبوده و علاوه بر آن به واسطه‌ی آن، سحر ساحر را باطل ساخت و بدین وسیله حجّت را بر آن‌ها تمام کرد.

و هنگامی که جناب عیسی علیه السلام را به سوی مردم فرستاد، عصری بود که بیماری و زمین‌گیری، در بین مردم شیوع داشته، لاجرم به طب نیازمند بودند؛ لذا حضرتش از جانب حق - عز و جل - با داشتن طبّی که نظیرش در بین مردم نبود مبعوث شد. آن جناب مرده را زنده می‌کرد، کور مادر زاد و مبتلایان به پیسی را با اذن خدا شفا می‌داد و بدین وسیله خداوند حجّت را بر مردم آن عصر تمام فرمود.

و در زمانی که وجود مبارک خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را به پیغمبری فرستاد، بازار سخنوری و خطبه‌خوانی و فصاحت و بلاغت رایج بود (راوی می‌گوید: گمانم این است که حضرت به دنبال «کلام و خطب» شعر را نیز آوردند.) لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا قرآن را که مشتمل بر مواعظ و احکام شرع با کلامی در نهایت فصاحت و بلاغت است آورد و بدین ترتیب، اقوال و سخنان آن‌ها را باطل ساخت و حجّت حق - عز و جل - را بر مردم اثبات فرمود.

این سکیت عرض کرد: به خدا قسم در این زمان مثل و مانند شما کسی را ندیدم، پس حجّت خدا بر خلائق امروز چیست؟

حضرت فرمودند: حجت عقل است که با آن «صادق علی الله» را می‌توان شناخت و تصدیقش کرد و «کاذب علی الله» را دانست و تکذیبش کرد.

ابن سگیت عرض کرد: به خدا قسم جواب تام و کامل و صحیح همین است.<sup>۴۱</sup>

بنابراین، داشتن بینه یا معجزه در طول تاریخ، از ویژگی‌های پیامبران و به ویژه پیامبران صاحب شریعت یا پیامبران اولوالعزم بوده است. در میان تعالیم بهائی، دو نظریه در این باب وجود دارد. سیدباب مطابق با همین سنت تاریخی الهی، برای خود معجزاتی قائل بوده و تعالیم و آیات خود را نشانه‌ی نبوت خود می‌دانسته است؛ اما بهائیان راهی دیگر در این مسیر پیموده‌اند و به کلی کارایی معجزه را در اثبات نبوت یا احراز مقام حجت الهی، منکر شده‌اند. به سبب این دوگانگی، بحث مربوط به بررسی این تعلیم در آیین بهائی را به فصل دوم واگذار می‌کنیم.

## ۵) منصوص بودن از جانب حجت قبلی

یکی دیگر از ویژگی‌های حجج الهی، انتصاب از سوی حجت قبلی است. اگر چنین انتصابی صورت پذیرد، حجت جدید نیازی به اقامه‌ی دلیل دیگری برای اثبات حقانیت دعوی خویش ندارد. در نظام اعتقادی شیعه، همواره از آغاز تا به انجام، چنین انتصابی به چشم می‌خورد. یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به صراحت و روشنی امیرمؤمنان علیه السلام را به عنوان وصی و امام پس از خود و حجت خدا بر روی زمین به مردم معرفی کرد و حتی از اصحاب خود بر پایمردی به این وصیت، در غدیر خم

۴۱. ترجمه‌ی علل الشرایع ۱: ۴۲۰ - ۴۲۱. هم چنین رک: عیون اخبار الرضا ۲: ۷۹.

بیعت گرفت. آن حضرت امامان پس از علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز به مردم معرفی فرمود.

پس از ایشان نیز حضرت علی علیه السلام، امام پس از خود یعنی حضرت مجتبی علیه السلام را به عنوان جانشین خود به مردم معرفی کرد و این روند ادامه یافت تا امام حسن عسکری علیه السلام که آخرین امام یعنی فرزند خود حضرت مهدی علیه السلام را به جانشینی خود معرفی کرد. کتاب‌های متعددی برای جمع‌آوری این نصوص توسط علمای شیعه به رشته‌ی تحریر درآمده که مهم‌ترین آن‌ها، کتاب کفایة الاثر، تألیف ابن خزاز قمی است.

در این میان باید دانست که تعیین جانشین یک حجت‌الاهی یا یک پیامبر یا یک امام، به انتخاب خود او نیست؛ بلکه انتخاب جانشین هر حجت‌الاهی بر عهده‌ی پروردگار است و خداوند است که امامی را برای هدایت مردم تعیین می‌کند؛ چنان‌که در ماجرای امامت حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله - آن چنان‌که گذشت - خداوند متعال با تعبیر «إني جاعلك للناس إماماً» بر جعل‌الاهی در تعیین امام تأکید می‌فرماید.

در مورد امامان دوازده‌گانه‌ی آیین اسلام نیز خداوند متعال آنان را از پیش انتخاب فرموده است و پیامبر خود را از نام و مشخصات آنان آگاه فرموده است. آن حضرت نیز اولین ایشان یعنی امام علی بن ابی طالب علیه السلام را به مردم معرفی عمومی فرموده و در برخی روایات، نام دیگر امامان را برای برخی از اصحاب خود فاش و آنان را معرفی کرده است. اما با جانشین خود (یعنی حضرت علی علیه السلام) عهد کرده که مطابق با آن چه پروردگار متعال انتخاب فرموده وصیت کند و

اوصیای پس از خود را نیز به آن انتخاب ملزم سازد. روایات متعددی نیز در این زمینه از اهل بیت علیهم‌السلام نقل شده که برای نمونه به یک مورد اشاره می‌شود:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمودند: آیا گمان کرده‌اید که این امر به ما واگذار شده تا در هر جا که خواستیم، آن را قرار دهیم [هر که را خواستیم به عنوان جانشین خود تعیین کنیم]؟ به خدا سوگند چنین نیست! بلکه این عهدی از جانب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که هر امام، امام بعدی را تعیین کند تا سرانجام، امر امامت به صاحب آن برسد.<sup>۴۲</sup>

بحث تعیین جانشین و منصوص بودن یک امام توسط امام قبلی آن چنان در میان شیعیان مطرح بوده است که از دیدگاه شیعه، امکان نداشته است حتی در بدترین شرایط خفقان و فشار سیاسی، امامی جانشین پس از خود را به مردم معرفی نکند و آنان را حیران و بی‌سرپرست، پس از خود رها سازد. البته شکل این معرفی و وسعت آن، با توجه به اوضاع و احوال اجتماعی هر دوران متفاوت بوده است و اقتضائات هر دوره در چگونگی این معرفی نقش خود را ایفا کرده‌اند؛ اما روایات بسیاری بر لزوم اجرای چنین کاری توسط امام دلالت دارند. گویی از وظایف هر امام، تعیین سرپرست امت پس از خود و وصیت به امام الاهی دیگری است که مردم را از حیرت ضلالت‌رهایی بخشد و به نورانیت هدایت رهنمون سازد. برای نمونه، به این روایت توجه کنید:

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

۴۲. کمال الدین ۱: ۲۲۲: عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَشْعَثِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام يَقُولُ: أَتَرَوْنَ الْأَمْرَ إِلَيْنَا نَضَعُهُ حَيْثُ نَشَاءُ؟ كَلَّا؛ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إِلَى رَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِهِ.



همانا هر امام، امام پس از خود را می‌شناسد و بر او وصیت می‌کند.<sup>۴۳</sup>

به اعتقاد شیعه این معرفی و وصیت تا زمان امام یازدهم، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ادامه دار بوده است و آن حضرت نیز مطابق با دستور خداوند و عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، فرزند خود حضرت مهدی علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی فرموده است. حضرت مهدی علیه السلام آخرین امام از ائمه‌ی دوازده‌گانه‌ی اسلام، امروز زنده و متولی اصلی دین خدا روی زمین است و صیانت از دین خدا را بر عهده دارد و به وظایف الاهی خویش عمل می‌کند. غیبت مانع از اجرای وظایف آن بزرگوار نیست و انسان‌ها می‌توانند با تمسک و توسل قلبی به آن حضرت، راه نجات و مسیر هدایت را از او طلب کنند.<sup>۴۴</sup>

### میزان مشروعیت پیامبران و اوصیاء ایشان از دیدگاه شیعه

شیعیان معتقدند که به دلیل ویژگی‌های منحصر به فرد حجج الاهی، اطاعت و تبعیت از آنان در زندگی لازم و واجب است؛ چرا که ایشان با ملکوت در ارتباط اند و راه سعادت و کامیابی را می‌شناسند و در ارائه‌ی آن، هرگز دچار خطا نمی‌شوند. لذا عقلاً لازم است که چنین افراد برگزیده‌ای تبعیت شوند.

این مسأله در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان پاک ایشان علیهم السلام نیز جاری است. آنان برگزیدگان خلقت و معدن وحی اند.<sup>۴۵</sup> سخن ایشان

۴۳. بصائر الدرجات ۱: ۴۷۴: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ فَيُوصِي إِلَيْهِ.

۴۴. علاقمندان به مطالعه‌ی بیش‌تر روایات در زمینه‌ی لزوم منصوص بودن امام از سوی امام قبلی، رک: بحار الانوار ۲۳: ۶۶ به بعد.

۴۵. برای بررسی بیش‌تر در مورد ویژگی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام از دیدگاه شیعه، رک: زیارت جامعه‌ی کبیره.

فرمان خدا محسوب می‌شود و اگر ثابت شود که سخنی در شرایط طبیعی یعنی بدون تقیه یا سایر ملاحظات، از ایشان صادر شده است، تبعیت از آن لازم و ضروری است.

## نظام مشروعیت و رهبری در دوران غیبت

دوران غیبت از لحاظ تاریخی به دو دوران مجزا تقسیم بندی می‌شود: دوران غیبت صغرا و دوران غیبت کبرا.

دوران غیبت صغرا دورانی است که بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری آغاز می‌شود و تا سال ۳۲۹ ادامه می‌یابد.<sup>۴۶</sup> در این دوران، وکلایی خاص از طرف امام دوازدهم، حضرت مهدی علیه السلام در میان شیعیان زندگی می‌کنند که تنها آنان از محل زندگی امام دوازدهم مطلع‌اند و با آن حضرت ارتباط منظم و ویژه دارند. آنان سؤالات مردم را به محضر آن حضرت می‌برند و پاسخ می‌آورند؛ هم‌چنین وجوہات شرعی مردم را به دست ایشان می‌رسانند.

در این دوران، هر چند که ارتباط مستقیم میان مردم و امام علیه السلام میسر نیست، اما هم‌چنان امکان دریافت پاسخ از امام علیه السلام از طریق واسطه‌ای به نام وکیل، امکان‌پذیر است. لذا امکان تبعیت از حجت الاهی به طور مستقیم هم‌چنان موجود بوده است.

دوران غیبت کبرا که پس از فوت وکیل چهارم حضرت مهدی علیه السلام آغاز می‌شود، دورانی است که هیچ‌کس امکان ارتباط مستمر با آن حضرت را ندارد و مردم موظف‌اند برای دانستن احکام شرعی خود، به راویان

۴۶. با این شروع و انجام، مدت غیبت صغرا ۶۹ سال می‌شود. گروهی از علمای شیعه، مبدأ این غیبت را میلاد امام دوازدهم در سال ۲۵۵ می‌دانند که با این حساب، مدت این غیبت به ۷۴ سال می‌رسد.

احادیث اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه کنند؛ راویانی که علاوه بر آگاهی داشتن از علوم اهل بیت علیهم‌السلام، باید به آن عامل نیز باشند و صفاتی چون زهد و پرهیزکاری و عدم پیروی از هوای نفس را در خود پرورده باشند.

آنان وظیفه دارند که در آیات قرآن و احادیث رسیده از معصومان علیهم‌السلام تأمل کنند و راه صحیح عبودیت را از میان این منابع کشف کنند و به اطلاع مردم برسانند تا مردم با پیروی از دستورات اهل بیت علیهم‌السلام، در مسیر هدایت راه بپیمایند. بنابراین، در دوران غیبت حضرت مهدی علیه‌السلام، نیز، هنگامی که صدور روایتی با شرایط عادی از معصوم علیه‌السلام اثبات شد<sup>۴۷</sup> و با مبانی فقه الحدیث مورد بررسی قرار گرفت و مراد جدی و اصلی معصوم علیه‌السلام از بیان آن توسط دانشمندان حدیث شناس و فقیهان واجد شرایط کشف شد، تبعیت از آن مراد بر همگان لازم و واجب است.

۴۷. اثبات چنین صدوری بر عهده‌ی دانش‌هایی هم چون رجال و درایة الحدیث است.

## نظام رهبری در شیخیه

به دلیل آن که مریدان و پیروان نخستین باب از میان جوانان مکتب شیخیه سر بیرون آورده‌اند و شناخت عقاید این مکتب، کمک شایانی در فهم ادعای نخستین باب می‌کند و فضای فکری او و اطرافیانش را نشان می‌دهد، در این بخش به بحث نظام رهبری و مشروعیت در شیخیه می‌پردازیم.

شیعیان شیخی که مریدان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی و اخلاف آنان‌اند، امروز خود به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند. برخی دسته‌ها از نظام رهبری مشابهی با آن چه در میان شیعیان برقرار است، برخوردارند؛ اما گروه‌هایی از آنان نیز، در بحث مشروعیت رهبران تفاوت‌های ظریفی با سایر شیعیان دارند.

شیخیان معتقد به پیامبری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله‌اند و جانشینان آن حضرت را تا امام دوازدهم به عنوان حجج الاهی می‌شناسند و تبعیت از آنان را ضروری می‌دانند. اما در دوران غیبت کبرا، امروزه گروهی از ایشان به وجود واسطه‌ای میان امام غایب و مردم معتقدند که معرفت یافتن به مقام آن واسطه و شناخت او را از لوازم دین می‌دانند و به آن «رکن رابع ایمان» می‌گویند.

این دسته از شیخیان معتقدند که در زمان غیبت کبرا، همواره فردی وجود دارد که به دلیل تهذیب نفس و کسب علوم اهل بیت علیهم السلام به مقامی می‌رسد که به عنوان «قریه‌ی ظاهره»، واسطه‌ی میان امام و مردم می‌شود. وجه تسمیه‌ی این عنوان نیز، این آیه‌ی شریف قرآن مجید است:

«وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ»<sup>۴۸</sup>

میان آنان و قریه‌هایی که برکت داده بودیم، قریه‌هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم. و منزل‌های برابر معین کردیم. در آن راه‌ها ایمن از گزند، شبها و روزها سفر کنید.

در ذیل این آیه‌ی شریف قرآن، روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام در مقام بیان تأویل این آیه نقل شده است. در این روایات، قریه‌های برکت داده شده، اهل بیت علیهم‌السلام و قریه‌های آبادان و بر سر راه، فقها و دانشمندان شیعه معرفی شده‌اند که مردم با مراجعه به ایشان، می‌توانند از هلاکت‌رهایی یابند و با ایمنی از خطر گم‌راهی، امور خود را سامان دهند. به یک نمونه از این دست روایات توجه کنید:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام أَنَّ أَهْلَ بَيْتِي يُؤْذُونِي وَيَقْرَعُونِي بِالْحَدِيثِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِكَ عليهم السلام أَنَّهُمْ قَالُوا: «خُدَامُنَا وَ قَوْمُنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ»؟

فَكَتَبْتُ: وَيَحْكُمُ! مَا تَقْرَأُونَ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً»؟

فَنَحْنُ وَاللَّهِ الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ [اللَّهُ] فِيهَا وَ أَنْتُمْ الْقُرَى الظَّاهِرَةُ»<sup>۴۹</sup>

محمد بن صالح همدانی گوید: به صاحب الزمان عليه السلام نوشتم: خاندانم مرا آزار می‌کنند و سرکوفت می‌زنند به واسطه‌ی حدیثی که از پدران شما روایت شده است که فرموده‌اند: متکفل و خادمان ما بدترین خلق خدایند.

۴۸. سبا (۳۴): ۱۸.

۴۹. الغيبة (للطوسی): ۳۴۶؛ کمال‌الدین ۲: ۴۸۳.

امام علیه السلام نوشتند: وای بر شما، آیا کلام خدای تعالی را نمی‌خوانید که «بین آن‌ها و بین قریه‌هایی که مبارکشان ساختیم قریه‌های ظاهری قرار دادیم»؟ به خدا سوگند، ما آن قریه‌های مبارک و شما آن قریه‌های ظاهریید.<sup>۵۰</sup>

چنان‌که اشاره شد، برخی از شیخیان برای «قریه‌ی ظاهره»، طریقت قائل نیستند و کسب معرفت او را دارای موضوعیت می‌دانند. در چنین شرایطی، آنان معتقد به پیروی بی‌چون و چرا از این واسطه‌اند؛ چرا که او را مورد تأیید از جانب امام عصر علیه السلام می‌دانند و تصور می‌کنند که آن حضرت، در ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ با این واسطه است و راه هدایت را از طریق این واسطه به مردم می‌نمایاند. اشکال دیگر آن که برخی از شیخیان، مقام «قریه‌ی ظاهره» را در هر دوران، در یک نفر خاص منحصر می‌کنند که بسیار شبیه بحث وکالت در دوران غیبت صغرا است.

شیخیان کرمان که بعد از سید کاظم رشتی به گرد حاج کریم خان کرمانی جمع شدند، بیش‌تر به مقام قریه‌ی ظاهره پرداخته و اعتقاد به آن را از پایه‌های ایمان دانسته‌اند. آنان معتقد شدند که اعتقاد به وجود قریه‌ی ظاهره در هر دوران پس از اعتقاد به توحید، نبوت و امامت، «رکن رابع ایمان» است. در واقع، آنان «عدل الاهی» را به دلیل آن که از صفات پروردگار و از شئون توحید است، از اصول دین حذف کردند. هم‌چنین اعتقاد به «معاد» را به سبب آن که اخبار از آن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام انجام شده، در ذیل اعتقاد به پیامبر و امامان علیهم السلام گنجانده و در عوض، لزوم اعتقاد به واسطه‌ی فیض میان امام زمان علیه السلام و مردم را، به عنوان چهارمین پایه‌ی ایمان مطرح ساختند.

۵۰. کمال الدین ۲: ۲۳۶.



حاج کریم خان کرمانی می‌نویسد:

«و بین که چگونه از امام سابقه عهد گرفتند بر این ارکان اربعه و مؤمن نبودند مگر آن که به رکن رابع ایمان اعتراف کنند و اعتراف به این چهار باب شرط ایمان بوده و هست؛ حتی آن که اشجار به آن شهادت دادند...»<sup>۵۱</sup>

حاج کریم خان سپس به شرح صفات شیعه‌ی کامل می‌پردازد و در نهایت، نتیجه می‌گیرد که معرفت رکن رابع ایمان، همان معرفت شیعه‌ی خالص و کامل است. او می‌نویسد:

«چون بعضی از صفات مؤمنین را دانستی، عرض می‌کنم که صاحب رکن رابع کسی است که صاحب این صفات باشد و این صفات را به مکر و حيله نتوان به خود بست و اگر کسی آن قدر قوت داشته باشد که خود را به این صفات آراسته کرده باشد، بالاستمرار آن نفس کامل است و دیگر احتمال نفاق درباره‌ی او نمی‌رود و لکن علاوه بر این صفات که عرض شد صفتی دیگر است که باید صاحب آن صفت باشد و آن علم شریعت و طریقت و حقیقت است؛ لکن به شرطی که آن‌ها را از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بیرون آورد.»<sup>۵۲</sup>

حاج کریم خان در ادامه‌ی همین کتاب، پا را از این نیز فراتر نهاده و در لفافه رکن رابع ایمان را، منصوب از جانب خداوند می‌داند و می‌نویسد:

«پس معلوم شد که این امر هم که امر رکن رابع باشد موقوف به تعریف الاهی است و تا خداوند تعریف ننماید بر کسی حتم

۵۱. ارشاد العوام ۴: ۲۱۱.

۵۲. همان: ۳۳۷.

نیست و کسی را نیست که برود و برای خود تحصیل نماید چرا که محال است تحصیل آن و معنی طلب نه آن است که صوفیه سیاحت را پیشنهاد خود کرده‌اند مانند نصارا و به هند و فرنگ می‌روند و خود را طالب می‌نامند؛ چرا که این امر را کد و جهدی ضرور نیست. هر وقت خداوند صلاح عباد و بلاد را در اظهار امری می‌بیند، اظهار می‌کند...»<sup>۵۳</sup>

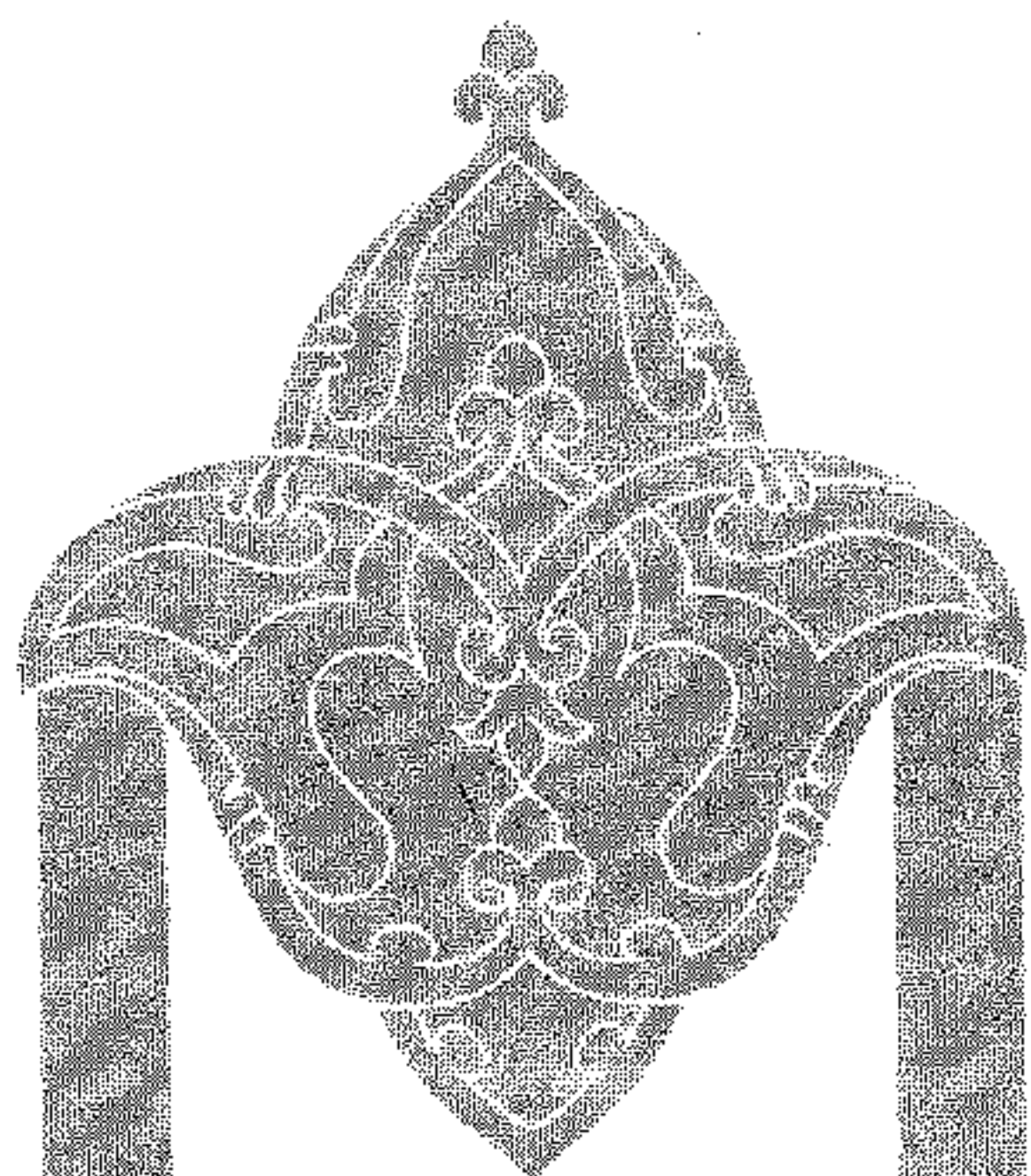
از آن جا که به دلایل روایی متعدد دیگر، وجود چنین رابطه‌ای در دوران غیبت کبرا توسط خود امام زمان علیه السلام مسدود اعلام شده است، بسیاری از فقیهان شیعی، چنین تفسیری از این آیه و روایات ذیل آن را نمی‌پذیرند و بیان امام زمان علیه السلام را در مورد «قریه‌ی ظاهره» به لزوم مراجعه به وکلای عام آن حضرت در دوران غیبت کبرا تفسیر می‌کنند؛ اعتقاد رایجی که نظام رهبری شیعه در دوران غیبت کبرا را تشکیل می‌دهد. تمایز شیعه با شیخیه را در این بحث می‌توان از سه جهت فهرست کرد: شیعه معتقد به انتصاب الاهی راویان احادیث و فقها در عصر غیبت نیست.

شیعه معتقد است که در دوران غیبت کبرا، هر فرد می‌تواند با همت و تلاش و فراگیری علوم دین، احکام الاهی را از میان آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام استخراج کند و این مقام و توانایی به هیچ کس منحصر نیست.

شیعه برای شناخت فقیه و مقام او موضوعیت قائل نیست و آن را از ارکان ایمان نمی‌شناسد.

۵۳. ارشاد العوام ۴: ۳۹۱.





## فصل دوم

بررسی نظام مشروعیت در دیانت بهائی و میزان انطباق صفات  
پیش‌گفته با رهبران بهائیت

## نظام رهبری در دیانت بهائی

برای شناخت دقیق نظام رهبری و مشروعیت در بهائیت دشواری‌هایی وجود دارد؛ چرا که در مقابل هر نظامی که تدوین شود، برخی نصوص و تعبیر از رهبران بهائی وجود دارد که آن نظام را مخدوش می‌کند؛ اما در این بخش، سعی بر آن است که ابتدا آن چه امروزه به عنوان قرائت رسمی از نظام رهبری و مشروعیت آن در این آیین مطرح است، به شکلی کوتاه بیان شود. سپس در مورد جزئیات آن و انطباقش بر مطالب پیش‌گفته در مورد حجج‌الاهی در ادامه‌ی کتاب بررسی می‌شود.

بهائیان می‌گویند:

۱. میرزا علی محمد شیرازی موسوم به سید باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶ق)، امام دوازدهم دین اسلام و آخرین جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. او در سال ۱۲۶۰ ق مطرح کرده است.

۲. با ظهور او دوران اسلام به پایان رسیده و دین اسلام منسوخ شده است. او علاوه بر شأن وصایت، دارای شأن نبوت است و کتاب جدیدی برای هدایت انسان‌ها به نام «بیان» آورده است.

۳. او به ظهور فردی پس از خود به نام «من یظهره الله» بشارت داده است. باب تاریخ ظهور او را بین ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال پس از مرگ خود تعیین کرده است.

۴. امیرکبیر باب را در سال ۱۲۶۶ ق اعدام کرد.

۵. «من یظهره الله» که از مریدان باب بود، فردی به نام میرزا حسین علی نوری (۱۲۳۳-۱۳۰۹ ق) است که سه سال پس از مرگ باب و در زندان، با حقایق عالم هستی آشنا و پیامبر شده است (۱۲۶۹ ق). وی ده سال پس از رسیدن به این مقام، در بین مریدان خود، این مقام را ابراز داشته است (۱۲۷۹ ق).

۶. بهائیان او را به نام بهاء الله می‌شناسند. بهاء الله با تدوین کتابی به نام «اقدس»، آیین باب را نسخ کرده و دین تازه‌ای برای انسان‌ها آورده است که امروزه، تمامی انسان‌ها ملزم به تبعیت از دستورات آن‌اند.

۷. بعد از بهاء الله، فرزند بزرگ‌تر او به نام عباس افندی (۱۲۶۰-۱۳۴۰ ق)، ملقب به عبدالبهاء جانشین وی شده است. او نیز دارای کتاب‌هایی در تبیین عقاید پدر بوده است. او برای تبلیغ و گسترش بهائیت سفرهایی به اروپا و آمریکا داشته است.

۸. عبدالبهاء بهائیان را در کتابی به نام *الواح وصایا*، پس از مرگ خود به تبعیت از شوقی افندی مأمور کرده است. بهائیان شوقی افندی را با القابی مانند «ولی امر الله» و «ولی امر» می‌شناسند.

۹. شوقی افندی در دوران رهبری خود بر بهائیت، به تکمیل نظام تاریخ‌نگاری و اعتقادی بهائیان پرداخته و تلاش زیادی برای به رسمیت رسیدن بهائیت در کشورهای مختلف دنیا داشته است.

۱۰. شوقی افندی در نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های مدوّن، مقدمات تشکیل نهادی به نام «بیت‌العدل» را فراهم کرده است. بیت‌العدل نهادی است که تشکیل آن توسط عبدالبهاء در کتاب الواح وصایا پیش‌بینی شده است.

۱۱. شوقی افندی به هنگام مرگ، فرزندی نداشته و کسی را نیز به عنوان جانشینی خود تعیین نکرده است؛ اما شورای بیت‌العدل، شش سال پس از مرگ وی تشکیل شده است. رهبری بهائیان در فاصله‌ی مرگ شوقی تا تشکیل بیت‌العدل، بر عهده‌ی گروهی به نام هیأت ایادی امرالله بوده است.

۱۲. امروزه و با تشکیل شورای بیت‌العدل، این شورا نهادی مقدس محسوب می‌شود که به هنگام تشکیل جلسه، ملهم به الهامات روح القدس و معصوم از هر گونه خطا و اشتباه است.

۱۳. این نهاد مسؤولیت دارد تا با تشریح قانون به هنگام نیاز، راه هدایت را به بهائیان بنمایاند و بهائیان نیز موظف‌اند بدون چون و چرا، به تصمیم‌های این شورا گردن نهند و از فرمان‌های آن اطاعت کنند.

۱۴. بهائیان برای باب، بهاء‌الله، عبدالبهاء، شوقی و سازمان بیت‌العدل، ویژگی‌هایی هم‌چون عصمت و الهام‌گیری از فیض روح القدس را قائل‌اند و آنان را از هر اشتباهی پاک و منزّه می‌دانند.

۱۵. بهائیان ویژگی قدرت الاهی و صدور معجزه را از ویژگی‌های حجج الاهی نمی‌دانند و به معجزه‌ای برای رهبران خود قائل نیستند. در عوض، آنان راه شناخت یک پیامبر را انطباق ویژگی‌های او با «دلیل تقریر» می‌دانند.

## بررسی این دعاوی

از آن جا که بخش قابل توجهی از موارد بالا، صبغه‌ی تاریخی و برخی دیگر، ریشه‌ی کلامی و اعتقادی دارند، برای بررسی این ادعاها لازم است به اسناد تاریخی و برخی کتاب‌ها که برای دفاع از بهائیت به رشته‌ی تحریر درآمده است، سری بزنیم و در کتاب‌های نوشته‌شده توسط افراد مقدس در این دیانت، جست‌وجویی کنیم تا به حقایق ارزشمندی در این زمینه دست یابیم.

### ۱) آیا باب می‌تواند حجتی الاهی و امام دوازدهم شیعه باشد؟

آیا باب می‌توانسته است امام دوازدهم شیعه و موعود اسلام باشد؟ این سؤال است که پیش از این درباره‌ی آن بسیار گفت‌وگو شده و مطالب خوبی در این زمینه به نگارش درآمده است؛ اما عمده‌ی این مطالب، به دلیل عدم انطباق خصوصیات باب با ویژگی‌های خاص امام دوازدهم شیعیان، حضرت مهدی علیه السلام است. به عبارت دیگر، آن چه تاکنون در مورد باب مورد بررسی قرار گرفته، آن است که آیا او می‌تواند قائم موعود و رهایی بخش مسلمانان و جهان از ظلم و جور و فساد باشد؟ مسلماً ویژگی‌های باب با قائم موعودی که قرار بوده است جهان را از عدل و داد پر کند و ظلم و تباهی را برطرف سازد، هم‌خوانی ندارد. هم‌چنین در مورد مأموریت امام دوازدهم بین شیعیان و پیروان باب، اختلاف نظر اساسی وجود دارد. شیعیان معتقدند که امام دوازدهم،

احیاگر فرهنگ ناب اسلامی و مجدد کتاب قرآن و سنت نبوی است؛ اما پیروان باب، او را ناسخ دین اسلام می‌دانند.<sup>۱</sup>

البته این موضوع در جای خود بسیار حایز اهمیت است؛ اما برای پاسخ به سؤال آغازین این بخش، به دنبال پیمودن مسیر دیگری در این کتابیم.

توضیح آن که در نظام اعتقادی شیعیان، حضرت مهدی علیه السلام از جمله ی اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دارای مقام امامت اند. آن حضرت به جز مقام امامت، وظیفه‌ای جهانی و استثنایی در تاریخ بشر دارند که به آن وظیفه به هنگام امر الاهی عمل خواهند کرد. اما پیش از فرارسیدن آن لحظه‌ی استثنایی و آغاز آن قیام شکوهمند، در روزگار حاضر، امام و ملجأ و مرجع مسلمانان و شیعیان جهان اند و به تمام وظایفی که به دلیل دارا بودن شأن امامت بر عهده دارند، عمل می‌کنند.

به اعتقاد شیعه، آن حضرت در روزگار حاضر واسطه‌ی فیض میان خداوند و مردم اند و به برکت وجود ایشان است که نعمت‌ها بر آدمیان فرو فرستاده می‌شود و ابرها به خاطر وجود ایشان می‌بارند. ایشان همان کسی است که سبب امان اهل زمین از آفات آسمانی است و به برکت وجود اوست که زمین اهل خود را در خود فرو نمی‌برد. آن حضرت دارای علم و هبب الاهی در روزگار حاضر و دارای مقام عالی عصمت و صاحب معجزات و کرامات ویژه است. تمام این ویژگی‌ها را در صفحات پیشین کتاب و به هنگام بررسی ویژگی‌های حجج الاهی بررسی کردیم؛ اما آیا این ویژگی‌ها در فردی مانند سید باب نیز یافت می‌شود؟

۱. علاقمندان به مطالعه مطالب تفصیلی در این موضوع، به کتاب «مهدی ستیزان» و «مهدویت، آرمان آسمانی» از مجموعی کتاب‌های «بهائی پژوهی» مراجعه کنند.

آن‌گونه که گفته شد، شیعه برای بروز صفت نبوت یا امامت در فردی، به دنبال چند ویژگی در اوست اگر این ویژگی‌ها محقق شود، مقام حجت الاهی بودن برای مدعی اثبات می‌گردد. البته چنان‌که گفته شد، درک ویژگی عصمت برای افرادی که ادعای یک مدعی را رصد می‌کنند، کار ساده‌ای نیست و تشخیص و تأیید چنین مقامی تنها بر عهده‌ی حضرت حق است؛ اما تشخیص عدم عصمت از بررسی افعال جاری مدعی، کاری شدنی است. از این منظر، شاید خوب باشد ویژگی‌های حجج الاهی را در مورد باب و ادعاهایش بررسی کنیم و فارغ از این که او نتوانسته است به مأموریت اصلی و جهانی مهدی موعود عمل کند، به این مسأله بپردازیم که از منظر عقل، آیات قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان پاک ایشان علیهم السلام، آیا شخصی با ویژگی‌ها و رفتارهای صادر شده از او می‌تواند حجت خدا روی زمین باشد؟

### ۱-۱) باب و مقام علم وهبی الاهی، امیت و تطابق تعالیم با علم و عقل

چنان‌که در فصل نخست بیان شد، هم از دیدگاه اسلام و هم از دیدگاه بهائیت، حجت الاهی لازم است دارای «علم وهبی الاهی» باشد. یعنی به منبع علم الاهی متصل باشد و دانش لازم برای هدایت انسان‌ها را از حضرت حق فراگیرد و هیچ مسأله‌ای در راه هدایت انسان‌ها نباشد، مگر آن که او به تعلیم الاهی بر آن دانا باشد. گذشته از این بیان شد که اسلام و بهائیت هر دو متفق‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از رسالت، نزد هیچ‌یک از دانشمندان معاصر خود تعلیم نگرفته بود و هرگز با دست خود مطلبی ننوشته بود.

اما به اعتقاد بهائیان، دو مسأله‌ی دیگر در مورد علم پیامبران و حجت‌های الاهی - یا به تعبیر ایشان «مظاهر ظهور» - و جانشینان وی جاری و ساری است. اول آن که از دیدگاه بهائیت، مظهر ظهور حتی

باید امّی و درس ناخوانده باشد؛ یعنی صرف نظر از رویداد تاریخی امیت رسول خدا ﷺ، بهائیان امیت هر پیامبر را از ویژگی‌های ضروری او دانسته‌اند. هم‌چنین بهائیان معتقد شدند از آن‌جا که تعالیم هر پیامبر از جانب خداوند است، لزوماً باید با علوم بشری و دستاوردهای قطعی انسان منطبق باشد؛ چرا که سرچشمه‌ی هر دو مقوله‌ی دین و علم، حقیقت است و لذا این دو نمی‌توانند با یکدیگر در تعارض و تضاد قرار گیرند.

پس از این مرور دوباره بر آموزه‌های اسلام و بهائیت در مورد علم حجت‌های الهی، جای این پرسش اساسی مطرح می‌شود که آیا سیدباب به عنوان مظهر ظهور یا یکی از حجت‌های الهی ویژگی‌های پیش‌گفته را واجد است؟ آیا این مطالب با حقایق تاریخی زندگی باب و تعالیم و آثار به جای مانده از او قابل انطباق است؟ و بالاخره اگر چنین ادعایی در مورد باب قابل اثبات نباشد، آیا صحت ادعای او مورد تردید جدی قرار نمی‌گیرد؟ در ادامه به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

### ۱-۱-۱) باب و امیت

بهائیان بر درس ناخوانده بودن باب تأکید بسیار دارند. آن‌چنان‌که در فصل یکم، مواردی از این ادعا بیان شد نخستین کسی که این ادعا را مطرح کرده است، خود سیدباب بوده و پس از او، عبدالبهاء و دیگران نیز این ادعا را درباره‌ی او تکرار کرده‌اند. اما در آثار باقی مانده از باب، جملات و تعابیری وجود دارد که صحت این ادعا را با تردید جدی مواجه می‌سازد. به این نمونه‌ها توجه کنید:

• نمونه‌ی نخست، مربوط به دوران تحصیل باب در کودکی و در شهر شیراز است. در کتاب تلخیص تاریخ نبیل می‌خوانیم:



«حضرت باب بعد از فوت پدر در دامن مهر خال [=دایی] بزرگوار خود، جناب حاجی میرزا سید علی، پرورش یافتند. جناب خال یکی از شهدای امر است. خال حضرت باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند. هر چند حضرت باب به درس خواندن میل نداشتند ولی برای آن که به میل خال بزرگوار رفتار کنند، به مکتب شیخ عابد تشریف بردند. شیخ عابد مرد پرهیزکار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد و سید کاظم رشتی به شمار می‌رفت.»<sup>۲</sup>

• نمونه‌ی دوم مربوط به دوران تحصیل باب در کربلا و در محضر درس سید کاظم رشتی است. فاضل مازندرانی در کتاب تاریخ ظهور الحق به نقل از شهمیرزادی چنین می‌نویسد: «ملا زین العابدین شهمیرزادی... از تلامذه‌ی سید رشتی بود و بعد از وفات سید به وطن برگشت. اهالی از هر قبیل پرسش... و او جواب می‌گفت: بلی، این بزرگوار اسم شریفش میرزا علی محمد شیرازی. چند سالی پیش از وفات سید به کربلا آمده؛ شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر می‌شدند. سن شریفش از بیست بیش تر نبود و درس هم تا سیوطی و حاشیه<sup>۳</sup> بیش تر نخوانده بودند.»<sup>۴</sup>

نکته‌ی بسیار مهم در هر دو مدرک ارائه شده، آن است که باب از کودکی تا چند ماهی پیش از ادعای بابیت و سپس قائمیت، تحت تأثیر شیخیان بوده است. باب از اوان کودکی تحت تعلیمات شیخ

۲. تلخیص تاریخ نبیل (نسخه دیجیتال): ۵۹ (صفحه‌ی ۶۳ - ۶۴ طبع قدیم).

۳. درس‌هایی در ادبیات عرب که طلاب علوم دینی پیش از ورود به مباحث اصلی، ابتدا آن را فرا می‌گیرند.

۴. تاریخ ظهور الحق، بخش سوم: ۲۰۰ (پاورقی).

عابد در مکتب «قهوه اولیاء» در شیراز بوده است. آن چه در سند دوم جلب توجه می‌کند آن است که باب پیش از حضور در بغداد، سیوطی و حاشیه را نزد استادی تعلیم گرفته است. در عنفوان جوانی نیز به ملاقات رهبر شیخیه، سید کاظم رشتی، رفته است و از محضر او بهره برده است. لذا عجیب نیست که ردّ پای الاهیات شیخی در آثار باب، این قدر پررنگ باشد. البته خود باب نیز در موارد متعددی به شاگردی نزد سید کاظم رشتی اعتراف کرده است. به یک نمونه از این موارد نیز توجه کنید:

• باب در توقیعی به مطالعه‌ی خود در آثار یکی از معلمانش اشاره می‌کند و می‌نویسد: «و ما رأیت من آیات معلمی...». فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار ذیل این عبارت می‌نویسد: «مراد از معلم حاجی سید کاظم رشتی می‌باشد.»<sup>۵</sup>

بنابراین، درس ناخوانده و امی بودن باب محل تردید جدی است و اگر سخن بهائیان در مورد لزوم امیت مظهر ظهور را بپذیریم، نمی‌توانیم باب را در دایره‌ی پیامبران و حجت‌های الاهی بدانیم؛ چرا که با توجه به مدارک فوق، او در بخشی از زندگی خود، مطابق با آن چه در روزگار او رایج بوده است، به تحصیل علوم دینی نزد اساتید پرداخته و برخلاف نظر عبدالبهاء<sup>۶</sup> از دیگران کسب فیض کرده است.

۵. اسرار الآثار ۱: ۳۵.

۶. خطابات: ۷.

## ۱-۱-۲) باب و تطابق تعالیم با علم و عقل

آن چنان که بیان شد، بهائیان اصرار دارند تا اثبات کنند تعالیم یک پیامبر و یک دین، حتماً باید با علوم بشری و دستاوردهای انسان مطابقت کند و در غیر این صورت، باید دین را به کناری نهاد و به عنوان یک خرافه با تعالیم غیر علمی آن برخورد کرد. اما آیا تمام تعالیم باب با علوم بشری مطابقت دارد؟ این مسأله را باید در بین آثار باقی مانده از او جست و جو کرد.

سید باب در تعالیم خود آورده است که تحصیل علمی مانند اصول و منطق بر همگان حرام است<sup>۷</sup> و تمام کتاب‌ها را باید سوزاند؛ مگر آن که توسط باب نوشته شده باشند یا به اثبات دین او پردازند.<sup>۸</sup>

لذا مشاهده می‌شود که او هرگز به دنبال مطابقت تعالیم خود با علوم انسان‌ها و بشر نبوده است و ادعای تطابق دین با علم و عقل، چندان صحیح نیست. باب هم چنین در دستورات خود استفاده از دارو را مطلقاً حرام کرده، می‌نویسد:

«في حرمة الترياق والمسكرات و الدواء مطلقاً... و نهی شده از مسکرات و آن چه حکم دواء بر او شود مطلقاً؛ و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را، اذن داده شده.»<sup>۹</sup>

این دستور باب تنها در بیان فارسی اعلام نشده است؛ بلکه کتاب بیان عربی او نیز نمونه‌ی دیگری از چنین دستوری را در بر دارد. باب در بیان عربی می‌نویسد:

۷. بیان فارسی: ۱۳۰.

۸. همان: ۱۹۸.

۹. همان: ۳۲۳ - ۳۲۴.

«أنتم الدّواء ثمّ المُسکرات و نوعها لاتملکون و لاتبیعون و لاتشترون و لاتستعملون إلاّ بما انتم تحبّون أن تصنعون.»<sup>۱۰</sup>

شما داروها و مست کننده‌ها و انواع آن‌ها را نخرید و بفروشید و مالک نشوید و به کار مبرید، مگر برای ساختن چیزهایی که دوست دارید آن‌ها را بسازید. (یعنی از مشروبات و داروها فقط برای ساختن اشیا می‌شود بهره برد.)

با توجه به مواردی که ذکر شد و موارد بیش‌تری که می‌توان در این باره لحاظ کرد - که جمع‌آوری کامل آن می‌تواند موضوع پژوهش مستقل دیگری باشد - نمی‌توان تمام تعالیم باب را بر دانش بشری و علوم روز منطبق دانست. لذا در نظام فکری بهائیان یا باید برای «تطابق تعالیم مظهر ظهور با علم و عقل» فکری کرد یا باب را بیرون از دایره‌ی مظاهر ظهور معرفی نمود.

### ۳-۱-۱) باب و علم وهبی الاهی

آن‌چنان‌که گفته شد، یکی از مرسوم‌ترین روش‌های پیروان ادیان گذشته در شناخت پیامبر جدید، پرسش از مطالبی بود که آنان، در کتاب‌های پیشین خود به طور اجمال یا به تفصیل، از آن مطالب اطلاعاتی داشتند. در واقع، پیروان ادیان گذشته همواره مدعی پیامبری را با معیارهای علمی خود می‌سنجیدند و هنگامی که او را دانا به اسرار الاهی کتاب‌های آسمانی پیشین و خبره در پاسخ به سؤالات خود می‌یافتند، بر فضیلت و صداقت او در ادعای پیامبری صحه می‌گذازدند. ماجرای برخورد یهودیان با پیامبر ﷺ که در فصل پیشین به آن اشاره شد، نمونه‌ای از ماجراهای متعددی است که در طول تاریخ در این باره روی داده است.

۱۰. بیان عربی: ۴۲.

مسلمانان نیز هنگامی که با ادعاهای سید باب روبه‌رو شدند، به همین روش ادیان پیشین مراجعه کردند و سؤالات علمی خود را از مدعی قانمیت و پیامبری پرسیدند. طبیعتاً سید باب که مدعی اتصال به معدن وحی الاهی و سرچشمه‌ی تمامی علوم عالم بود، می‌توانست با پاسخ به پرسش‌های علمی آنان، ضمن تثبیت موقعیت علمی خود، این برتری علمی را دلیل حقانیت خود معرفی کند و مسلمانان را به پذیرش ادعای پیامبری خود وادار سازد؛ آن‌چنان‌که پیش‌تر در مورد مواجهه‌ی یهودیان و نصارا با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین برتری علمی، سبب ایمان آوردن بسیاری از آنان شده بود.

یکی از مهم‌ترین گزارش‌های تاریخی زندگی باب، ماجرای توبه‌ی او از تمامی ادعاها در مجلس ناصرالدین میرزا و در دوران ولایت عهدی اوست.

هرچند شرح این داستان مکرراً در کتاب‌های تاریخی نقل شده است، مرور دوباره‌ی آن از منظر مطالب پیش‌گفته خالی از لطف نیست. برای آن که صحت اصل ماجرا مورد تأیید خوانندگان بهائی کتاب نیز باشد، بخشی از آن را از کتاب *کشف الغطاء*، نوشته‌ی ابوالفضل گلپایگانی و مهدی گلپایگانی نقل می‌کنیم.

ناصرالدین میرزا ولی عهد محمد شاه قاجار - که البته بعد از پدر به مقام پادشاهی رسید - در گزارش جلسه‌ی محاکمه‌ی باب برای پدرش محمد شاه می‌نویسد:

«بعد از آن حاجی ملا محمود پرسید که در حدیث وارد است که مأمون از جناب [امام] رضا علیه السلام سؤال نمود که دلیل بر خلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود: آیه‌ی انفسنا. مأمون گفت: لولا نسائنا. حضرت فرمود: لولا ابنائنا. این سؤال و جواب را

## تطبیق بکن و مقصود را بیان نما. " ساعتی تأمل نموده جوابی

۱۱. داستان مباحله از شیرین‌ترین داستان‌های قرآنی و برخوردارهای فکری بین دینی میان اسلام و مسیحیت است. شرح ماجرا چنان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال نهم هجری، بسیاری از سران قبایل شبه جزیره‌ی عربستان و پادشاهان امپراطوری‌های بزرگ آن روز را به دین اسلام دعوت فرمود. مسیحیان نجران نیز یکی از این گروه‌ها بودند که راه بحث و مذاکره را در پیش گرفتند و گفت‌وگویی علمی با پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد آن حضرت انجام دادند که بخشی از آن در آیات قرآن منعکس است. هنگامی که حقانیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر ایشان روشن شد و ویژگی‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن چه در تورات و انجیل به آنان بشارت داده شده بود، منطبق یافتند، در میانشان اختلاف پدید آمد. گروهی مایل به پذیرش اسلام شدند و گروهی به دلیل آن که از مناصب خود محروم می‌شدند و شأن و رتبه‌ی اجتماعی خود را از دست می‌دادند، از قبول این دعوت سرباز زدند.

پس از این دو دستگی قرار شد که به عنوان آخرین راهکار میان پیامبر صلی الله علیه و آله و مسیحیان مباحله صورت گیرد تا نتیجه روشن شود؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و اطرافیانش و مسیحیان نجران هم‌زمان در خارج شهر حاضر شوند و از درگاه خداوند بخواهند که دروغ‌گو را نابود سازد. این روش مورد تأیید قرآن نیز قرار گرفت. در روز موعود، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه علی بن ابی طالب و فاطمه علیها السلام داماد و دختر خویش و دو فرزند آنان که نوه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله بودند یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام در محل مباحله حاضر شدند و به دیگر مسلمانان اجازه‌ی حضور در این جمع را ندادند. مسیحیان با دیدن این صحنه، مطمئن شدند که شکست در انتظار ایشان خواهد بود؛ چرا که پیامبر با عزیزترین افراد خانواده‌ی خود در این کارزار حاضر شده بود و معلوم بود که بر فرجام کار اطمینان دارد.

این مسأله بعدها و در طول تاریخ، همواره از جمله‌ی فضائل بسیار مهم اهل بیت علیهم السلام مطرح شده؛ حتی دلیل بر جانشینی امیرمؤمنان علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است؛ چرا که در متن آیه‌ی قرآن، آن حضرت به عنوان نفس پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی گردیده و حضرت فاطمه علیها السلام به عنوان نماینده‌ی زنان مسلمان و حسین علیه السلام به عنوان نماینده‌ی فرزندان مسلمانان در آن حادثه حضور داشته‌اند. به دلیل این استدلال، شیعیان در طول تاریخ، گاهی صحت این داستان و روش استدلال شیعیان به آن در اثبات حقانیت حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر، به نقد کشیده شده است. یکی از این افراد مأمون عباسی است که در جلسه‌ای با حضور امام رضا علیه السلام این مسأله را مطرح کرده است. شرح بیش‌تر این ماجرا را به نقل از ترجمه‌ی تفسیر المیزان مرور می‌کنیم:

(ترجمه‌ی تفسیر المیزان ۳: ۳۶۳) در سؤال‌های مأمون از حضرت رضا علیه السلام آمده که مأمون از آن جناب پرسید: چه دلیلی هست بر خلافت جدت علی بن ابی طالب علیه السلام؟ فرمود: آیه‌ی «أنفسنا» [اشاره به آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی آل عمران، مشهور به آیه‌ی مباحله: فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ: تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ. ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ.] مأمون گفت: بلی، اگر نبود «نساننا» فرمود: بله، اگر نبود: «ابنائنا».

مؤلف قدس سره: این که امام در پاسخ او فرمود: «أنفسنا» منظورش این بود که خدای تعالی در این کلمه نفس علی علیه السلام را مانند نفس پیامبرش دانسته؛ و اما اشکالی که مأمون کرد و گفت: «بلی، اگر نبود نساننا»، منظورش این بوده که کلمه‌ی «نساننا» در آیه دلیل بر این است که منظور از «أنفس» مردان است؛ چون در مقابل کلمه‌ی «نساء» کلمه‌ی «رجال» قرار می‌گیرد و لذا کلمه‌ی «أنفس» باید به معنای رجال باشد (و معنای آیه تا این جا این است که بیائید تا مردان و زنان خود را بخوانیم). پس دیگر کلمه‌ی «أنفسنا» دلیل بر فضیلت نمی‌شود و این که امام علیه السلام در پاسخ از اشکالش فرمود: بلی، اگر نبود «ابنائنا»؛ منظورش این بوده که وجود کلمه‌ی «ابنائنا» در آیه بر خلاف مقصد تو دلالت می‌کند. برای این که اگر مراد از کلمه‌ی «أنفس» مردان بود، شامل حسن و حسین علیهما السلام و همه‌ی پسران هم می‌شد، دیگر حاجتی نبود که کلمه‌ی «ابنائنا» را بیاورد، پس آوردن این کلمه دلیل بر این است که منظور از کلمه «أنفس» هم رجال نیست [و اشاره دارد که علی علیه السلام، نفس پیامبر صلی الله علیه و آله است و نفس پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی او بر دیگران اولی است.] (ترجمه‌ی تفسیر المیزان ۳: ۳۶۳)

نگفت. بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی از مسائل بدیهیه‌ی فقه از قبیل شک و سهو سؤال نمودند؛ ندانست و سر به زیر افکند.<sup>۱۲</sup>

ملاحظه می‌شود که تفسیر و توضیح یک روایت، مورد نظر سؤال‌کننده بوده است و در صورتی که باب به آن سؤال پاسخی درخور می‌داد یا لااقل مسائل فقهی آنان را پاسخ می‌گفت، شأن علمی و برخورداری او از علم الهی قابل اثبات بود. اما ندانستن و خجالت کشیدن او بابت این ندانستن، به هیچ روی با ادعای بهره‌مندی از علم وهبی الهی هماهنگ نیست و نمی‌توان پذیرفت که فردی حجت خدا روی زمین باشد، اما از پاسخ‌گویی به سؤالات علمی دانشمندان معاصر خود عاجز گردد.

## ۲-۱) باب و مقام عصمت

همان‌گونه که پیش‌تر از نظر خوانندگان محترم گذشت، از مهم‌ترین ویژگی‌هایی که هر حجت الهی باید واجد آن باشد، مقام عصمت است. تشخیص مقام عصمت، کار انسانهای عادی نیست؛ چرا که بسیاری از اعمال، قلبی است و تنها خداوند از آن آگاه است. اما تشخیص اشتباه یا خطا و گناه، کار ساده‌ای است. موارد متعددی در زندگی باب به چشم می‌خورد که به وضوح نشان‌دهنده‌ی اشتباهاتی از سوی اوست؛ مواردی که برای پژوهشگران پذیرش ادعای عصمت او را با تردیدهای جدی همراه می‌سازد. مهم‌ترین نمونه از این دست در میان سخنان و تعالیم او، ادعاهای گوناگون وی در بیان مقامات خود است که گاهی با یکدیگر در تضاد کامل است و نشان می‌دهد که هر یک مربوط به زمانی و برای همراه کردن گروهی بوده است.

۱۲. کشف الغطاء عن حیل الأعداء: ۲۰۳.

گاهی او ادعا داشته که نایب حضرت حجة بن الحسن علیه السلام و رکن رابع ایمان و واسطه‌ی فیض میان آن حضرت و مردم است. گاهی ادعا کرده که خود قائم موعود است. بدیهی است که باب، اگر واقعاً قائم موعود علیه السلام بوده، زمانی که مدعی نیابت از سوی امام زمان علیه السلام بوده، مطالب خلاف واقع عنوان کرده است.

ادعاهای باب به این مقدار متوقف نشده و سایر ادعاهای او، عصمت وی را زیر سؤال برده است. او گاهی ادعای پیامبری و دریافت وحی داشته و گاهی پا را فراتر نهاده و ادعای خدایی کرده است؛<sup>۱۳</sup> ادعایی شرک‌آلود که به بیان قرآن مجید، ارتکاب آن، ظلمی بزرگ و گناهی نابخشودنی است.<sup>۱۴</sup>

### ۱-۳) باب و وجود نص بر اثبات حجیت

وجود نص بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام در بین شیعیان، آن‌چنان مسلم و قطعی است و آن قدر مدارک معتبر و متقنی برای آن فراهم است که هر کس ساده‌ترین اطلاعاتی از کتاب‌های حدیثی متقدم و اصیل شیعی داشته باشد، به آن اذعان می‌کند.

در مورد نص، ذکر این نکته خالی از فایده نیست که به رویدادی نص اطلاق می‌شود که به صراحت یا تلویح، امامت، وصایت یا نبوت فردی از سوی حجت‌قلبی به مردم ابلاغ شود، به‌گونه‌ای که نتوان آن ابلاغ را بر فرد یا افراد دیگری منطبق دانست. به جرأت می‌توان گفت که به این مضمون و معنی، هیچ نصی بر سید باب به عنوان امام دوازدهم شیعه

۱۳. برای اطلاع از مدارک ادعاهای باب، رک: «پیدایش» و «مهدی ستیزان» (نخستین و پنجمین کتاب از مجموعه‌ی منشورات بهائی پژوهی).

۱۴. نساء (۴): ۴۸: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.



وجود ندارد و بر عکس، روایات متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه‌ی هدی علیهم السلام نقل شده که همگی بر امامت بلافصل فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ایشان دلالت دارد. از باب نمونه، به یک روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم:

احمد بن اسحاق قمی گوید: به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام شرف‌یاب شدم؛ در حالی که قصد داشتم در مورد حجت خدا پس از ایشان بر روی زمین، از ایشان سؤال کنم. قبل از آن که سؤال را مطرح کنم، ایشان بدون مقدمه فرمودند:

«ای احمد بن اسحاق! خداوند - تبارک و تعالی - هیچ‌گاه از زمان خلقت آدم علیه السلام تا زمان قیامت و وقوع ساعت، زمین را از حجت بر آفریدگانش خالی نمی‌گذارد تا به واسطه‌ی آن حجت، بلا را از اهل زمین دور کند و باران را نازل کند.

احمد بن اسحاق گوید: من از آن حضرت پرسیدم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! پس از شما امام و جانشین شما کیست؟ آن حضرت به سرعت از جا برخاست و به داخل خانه رفت و پس از مدت کوتاهی از داخل خانه بیرون آمد؛ در حالی که کودکی سه ساله را که صورتش هم چون قرص ماه می‌درخشید بردوش داشت. سپس به من فرمود:

ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خداوند و حجت‌های وی گرامی نبودی، هرگز این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم. نام او نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنیه‌اش همانند آن حضرت است. او کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد...»<sup>۱۵</sup>

۱۵. کمال الدین ۲: ۳۸۴.

بیش از ۱۴۶ حدیث دیگر همانند روایت فوق نقل شده است که همگی نشان دهنده‌ی امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام پس از ایشان است.<sup>۱۶</sup> روایاتی که هر یک، نصی بر امامت بلافصل حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است و به علاوه، هر یک نشان دهنده‌ی آن است که باب نمی‌تواند بعد از امام حسن عسکری علیه السلام، امامت و زعامت شیعه را بر عهده داشته باشد.

روایات مربوط به تعیین حضرت مهدی علیه السلام به عنوان امام و جانشین امام یازدهم، به موارد فوق محدود نمی‌شود. شیخ صدوق در کتاب شریف *کمال الدین*، از یکایک معصومان علیهم السلام، از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، روایاتی در این زمینه نقل کرده است.

به هر یک از این روایات می‌توان نص اطلاق کرد. بنابراین، ادعای امام دوازدهم بودن باب، از طریق نص قابل اثبات نیست و بالعکس، در صورت تتبع در نصوص وارده در مورد امام دوازدهم، درمی‌یابیم که او نمی‌تواند فردی به جز فرزند امام حسن عسکری علیه السلام باشد.

#### ۱-۴) باب و قدرت الاهی و اعجاز

آن‌گونه که گفته شد، یکی از مهم‌ترین نشانه‌های حجت الاهی، قدرتی الاهی و فوق بشری است که این قدرت نمایانگر ارتباط او با پروردگار است. باب نیز برای اثبات ادعای خود، همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیات خود را به عنوان معجزه معرفی کرده است. در داستان محاکمه‌ی باب در مجلس ناصرالدین میرزا، هنگامی که علمای شیخی از باب پرسیدند که از آیات و معجزات و بینات چه داری؟ باب آیات خود را به عنوان معجزه و نشانه‌ی حقانیت خویش معرفی کرد. اجازه دهید باز

۱۶. علاقمندان به مطالعه‌ی این دسته از روایات، رک: منتخب الاثر، فصل دوم، باب بیستم.



هم به سراغ کشف الغطاء گلپایگانی رویم و این ماجرا را به نقل ایشان از زبان ناصرالدین میرزا با هم مرور کنیم.

پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: «اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم.» سپس شروع کردن به خواندن این فقره: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْقُدُّوسِ السُّبُّوحِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كَمَا خَلَقَ هَذِهِ الْعَصَا آيَةً مِنْ آيَاتِهِ.» اعراب کلمات را به قاعده‌ی نحو غلط خواند. تاء سموات را به فتح خواند. گفتند: مکسور بخوان. آنگاه الارض را مکسور خواند. امیراصلان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْعَصَا كَمَا خَلَقَ الصُّبْحَ وَالْمَسَاءَ.» باب بسیار خجل شد.<sup>۱۷</sup>

در این گفت‌وگوی کوتاه سه نکته‌ی بسیار مهم قابل تأمل است.

اول آن که باب مدعی است برای اثبات مقام خود معجزه آورده است. البته جنس معجزه‌ی او با جنس توانایی‌های بشر در عصر او متفاوت است. او هم‌چون سایر انبیای الهی، معجزه‌ای متناسب با توانمندی‌های بشر در آن عصر نیاورده است. توانایی بشر در عصر او، از جنس توانایی‌های صنعتی است. باب در دوران انقلاب صنعتی ادعای مأموریت از جانب خدا کرده است و شاید اگر قرار بود پیامبری در آن عصر ظهور کند، می‌بایست معجزه‌ای از آن جنس برای اثبات پیامبری خود ارائه می‌داد.

دوم آن که معجزه‌ی او از جنس آیات و نوشته‌های اوست؛ اما در جمله‌ای که او ادعا می‌کند خداوند بر او نازل کرده، اشکالات قواعد

۱۷. کشف الغطاء: ۲۰۲ - ۲۰۳.

عربی ملاحظه می شود و حتی تذکر حضار به اشکال نحوی را نمی فهمد و به اصطلاح، برای درست کردن ابرو، چشم را هم کور می کند.

سومین مسأله آن است که حضاران در جلسه، بلافاصله مشابه آن چه او به عنوان معجزه از آن یاد کرده بود، ارائه می کنند؛ مشابهی که البته خود گریبان گیر قواعد نحوی نیست و از این جهت، جمله ای درست تر از آن چیزی است که باب به عنوان معجزه مطرح کرده است. البته این کاملاً در تعارض با معنای لغت معجزه است. معجزه را از آن جهت معجزه نامیده اند که دیگران از انجام آن ناتوان اند.

لذا به هیچ روی نمی توان چنین نوشته ها یا بیاناتی را از جناب باب به عنوان دلیل حقانیت ادعا پذیرفت، چرا که هم دیگران قادر به انجام دادن آن حتی به شکلی بهتر بوده اند و هم در معجزه، امکان وجود خطا و اشتباه نیست.

### معجزه ای که فراموش شد

حمزه میرزا یکی از شاهزادگان قاجار و والی تبریز در اوایل حکومت ناصرالدین شاه بود که برای تحقیق و تفحص در امر باب، یک بار او را به مجلس خود دعوت کرد. در آن ایام، باب ادعای قائمیت و حتی نبوت داشت و خود را صاحب معجزه ای الهی می دانست. خوب است این داستان را در لابه لای صفحات تاریخ و از کتاب *الکواکب الدریة*، نوشته ی عبدالحسین آیتی جست و جو کنیم:

«حمزه میرزا بی خبر از کلمات آن حضرت نبود. پس شبی را میل به ملاقات ایشان نموده، بزمی بیاراست و چراغ های متعدد حاضر ساخته، مجلس خود را چراغان کرد و به احضار آن حضرت فرمان داد. شبانه و محرمانه آن حضرت



را از محبس به مجلس امیرزاده‌ی آزاده وارد کردند و میرزا محمدعلی و میرزا حسین کاتب هم در حضور بودند...<sup>۱۸</sup>. [حمزه میرزا] بعد از تقدیم احترامات فائقه و تکریمات لائقه با کمال ملایمت [از باب] سؤال کرد که: آقا این چه اوضاع است که برپا کرده‌اید؟ فرمودند: این همان اوضاع است که در ظهور جدم رسول الله ﷺ و قبل از آن در ظهور عیسی بن مریم علیه السلام و هم چنین در هر ظهوری تا بدیع اول در عرصه‌ی شهود، مشهود گشته. من کاری نکرده‌ام و گناهی مرتکب نشده‌ام، جز این که به تکلیف خود عمل نموده، هر چه را از جانب حق مأمور بوده‌ام مستور نداشته و در موقع، [به] اجرا گذاشته‌ام...

بالجمله شاهزاده برهان طلبید و مانند مجلس ولی عهد، ایشان مستدل به وحی و الهام شد... حمزه میرزا چون شنیده بود که ایشان من دون فکر و تأمل در هر موضوع، کلماتی به فارسی و عربی، مرتجلاً<sup>۱۹</sup> می‌سرایند... برای این که بتواند یقین کند که آیا کلمات ایشان را فطریه و الهامیه توان شناخت یا نه، به این تدبیر پرداخت که آقا برای اطمینان قلب بنده خوب است خطبه‌ای در وضع این مجلس و چراغ‌های ایوان، انشاء و آیاتی القا گردد تا مبرهن آید که به صرف فطرت و بی تکسب و تصنع ظاهر گشته...

بالجمله ایشان من دون تأمل و تفکر به سرودن آیات مشغول و منشی تند نویس که معین شده بود، به نگارش آن مشغول. هر گاه از نوشتن عقب می‌ماند اندکی تأمل می‌فرمودند و عبارات را مکرر

۱۸. از مریدان و هم‌بندان باب در آن ایام است. در واقع، سه زندانی با هم به مجلس حمزه میرزا وارد شدند.

۱۹. کلامی که بدون تفکر و تأمل بیان شود.

می نمودند و تمام آن آیات در وضع آن مجلس و سراج و زجاج و مصباح و مشکات و الوان و طاق و ایوان....

امتحان دیگر به نظر [حمزه میرزا] رسید که خوب است خواهش شود دوباره بخوانند تا بینم چه حالتی پیدا می کنند. پس استدعا شد که آقا دوباره بخوانید. این دفعه رو را به آقا سید حسین، کاتب خویش نموده و فرمودند: بنویس. و او شروع کرد به نوشتن. چون تمام شد و مقابله کردیم، معنی و مقصود را یکی دیدیم؛ اما در الفاظ و عبارات در دو آیه ی آن اختلاف دیده شد و تغییر لفظ داده شده بود... گفتم: آقا عین آن را استدعا کردم و اینک در عبارات، تفاوتی ملحوظ است. فرمود: این دفعه این طور نازل شد و وجهه ی مبارکش تغییر کرده، سر را به زیر افکند و دیگر با ما تکلم نفرمود...»<sup>۲۰</sup>

مطالعه ی این ماجرا انسان را غرق حیرت و تعجب می کند. چگونه ممکن است آیات الهی که معجزه و بینه ی حجتی الهی است، چنین تغییر کند؟ آیا جز این است که گوینده، عبارات خود را فراموش کرده و در امتحان شاهزاده ی قاجاری سربلند بیرون نیامده است؟ آیا برای جویندگان حقیقت قابل پذیرش است که آیات الهی دچار تغییر و تحول شود؟ آیا این مفهوم وحی و نبوت است؟

### ۱-۵) باب و تکلم به زبان قوم

آن چنان که پیش تر بیان شد، هر حجت الهی دستورات خداوند را به زبان قومی که در آن مبعوث شده است، به مردم و اطرافیان خود ابلاغ می کند. مثال های متعددی از زبان انبیای الهی در بخش های قبلی این نوشتار از منظر خوانندگان محترم گذشت.

۲۰. الکواکب الدریة ۱: ۲۳۵ - ۲۳۷.

باب اما با آن که در میان فارسی‌زبانان زندگی می‌کرد و شیرازی بود و در شهر شیراز ادعای خود را آغاز کرد، نوشته‌های خود را کاملاً به زبان فارسی ارائه نمی‌کرد. او که تنها مدت شش ماه در کربلا زندگی کرده بود و زبان عربی را نیز به خوبی نمی‌شناخت، شروع به تألیف کتاب‌هایی به زبان عربی کرد. کتاب‌هایی که از منظر استادان زبانشناسی و دانشمندان صرف و نحو، دارای اشکالات فراوان ساختاری در دستور زبان و گاهی استفاده از کلمات نادرست بود.

نخستین کتاب او که تفسیر سوره‌ی یوسف یا *قیوم الاسماء* نام داشت، کاملاً به زبان عربی نوشته شده است. این کتاب همان کتابی است که افرادی نظیر ملاحسین بشرویی و دیگر حروف حی - یعنی مؤمنان اولیه به باب - با مطالعه‌ی بخشی از آن به وی ایمان آوردند.

باب به نوشتن این تفسیر به زبان عربی اکتفا نکرد و کتاب‌های دیگری نیز به زبان عربی نگاشت. از جمله‌ی این کتاب‌ها می‌توان به کتاب تفسیر سوره‌ی کوثر، تفسیر سوره‌ی توحید، تفسیر سوره‌ی *والعصر*، بخش آغازین کتاب *دلایل سبعة و بیان عربی* اشاره کرد.

باب علاوه بر آن که در صرف و نحو دچار اشکال اساسی بود و قواعد زبان عربی را در تألیفات خود رعایت نمی‌کرد، هر جا که معادل کلمه‌ای فارسی یا لاتین در زبان عربی را نمی‌دانست، از همان واژه‌ی فارسی یا لاتین در نوشته‌ی خود استفاده می‌کرد. به دو نمونه‌ی ذیل توجه کنید:

- باب در کتاب بیان عربی و در تشریح لزوم آموختن خط خوب به فرزندان می‌نویسد:

... و لتعلمن خط الشکسته فانّ ذلک ما یحبّه الله و جعله باب  
نفسه للخطوط لعلکم تکتبون.<sup>۲۱</sup>

به کودکان خود خط شکسته را بیاموزانید؛ چرا که این مسأله  
را خداوند دوست دارد و این خط را باب نفس خود در میان  
خطوط قرار داده است شاید که شما با آن خط بنگارید!

نگارش چنین مطلبی در کتابی که مدعی نسخ قرآن و وحی بودن  
از جانب پروردگار است، طنز تلخی است که آدمی را به تعجب و  
می‌دارد. خط شکسته واژه‌ای فارسی است و هر دانش‌آموز دبیرستانی  
نیز می‌داند که به صرف قرار گرفتن الف و لام در ابتدای یک واژه‌ی  
فارسی، نمی‌توان آن را یک واژه‌ی عربی دانست.

• باب در همین کتاب یعنی کتاب بیان عربی، در لزوم  
نگهداری از آثار خود و خریداری کتاب‌هایش می‌نویسد:

«ثمّ العاشر إذا استطعتم کلّ آثار النقطة تملکون و لو کان چاپاً،  
فإن الرزق، ینزل علی من یملکه، مثل الغیث.»<sup>۲۲</sup>

یعنی تا آن جا که می‌توانید تمام آثار من را مالک شوید هر چند  
که آن اثر چاپ شده باشد؛ چرا که رزق بر کسی که مالک آثار  
باب باشد، مانند باران نازل می‌شود!

استفاده از واژه‌ی چاپ در یک متن عربی، نشان‌دهنده‌ی جهل  
نویسنده از معادل عربی آن است؛ چرا که اعراب اصولاً از دو حرف «چ»  
و «پ» در گفتار و نوشتار خود استفاده نمی‌کنند. واژه‌ی چاپ و صورت  
قدیمی‌تر آن «چهاپ» را برگرفته از واژه‌ی مغولی «چاو» دانسته‌اند که به  
معنای «فشردن سطحی بر سطح دیگر» است.

۲۱. بیان عربی: ۲۶.

۲۲. همان: ۴۲.



توضیح آن که کلماتی این چنین یا با حروفی جایگزین شده و وارد زبان عربی می‌شوند یا آن که اصولاً معادلی برای آن‌ها ساخته شده و در محاورات و نوشته‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ چنان‌که امروزه معادل واژه‌ی چاپ در زبان عربی از کلمه‌ی «طباعة» استفاده می‌شود.

### پاسخ بهائیان به این نقد و بررسی آن

برخی از بهائیان هنگامی که در مقابل این پرسش قرار می‌گیرند که «چرا جناب باب از برخی واژه‌های بی‌سابقه در زبان عربی که از زبان‌های دیگر وام گرفته شده، در نوشته‌های خود بهره برده و قواعد زبان عربی را در ورود یک واژه‌ی جدید، رعایت نکرده است؟» به این مطلب می‌پردازند که در قرآن کریم نیز چنین مسأله‌ای روی داده و واژگانی از زبان‌های غیر عربی در آن به کار رفته است. لذا اگر جناب باب نیز از واژه‌هایی چون «چاپ» یا «الشکسته» در کتاب بیان عربی استفاده کرده است، اشکالی بر او وارد نیست و پیش از او، خداوند متعال در کتاب قرآن نیز چنین لغاتی را به کار برده است. حتی به کتاب «المتوکلی» نوشته‌ی جلال‌الدین سیوطی اشاره می‌کنند که مواردی از این دست در قرآن را جمع‌آوری کرده و در بررسی ریشه‌ی واژگان قرآن کریم به این نتیجه رسیده که واژگان متعددی از قرآن، اصالتی غیر عربی دارند و از زبان‌های دیگر وام گرفته شده‌اند.<sup>۲۳</sup>

در بررسی این مسأله توجه به دو نکته ضروری است:

۲۳. سایت ولوله در شهر، ولوله در شهر شماره‌ی ۳، مقاله‌ای با عنوان «پاسخ به بعضی لغات و اصطلاحات به کار رفته در آثار بابی و بهائی» به قلم حامد صبوری.

۱. واژگان بسیاری از زبان‌های مختلف به زبان‌های دیگر می‌روند و مورد استعمال قرار می‌گیرند. زبان عربی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و واژگان متعددی از زبان‌های دیگر به آن ورود یافته و پس از آن که گاهی تغییراتی نیز کرده و با آهنگ زبان و لهجه‌ی عربی هماهنگ شده، در بین عرب‌زبانان رواج یافته است. پس از رواج، هر چند که ریشه‌ی آن واژه بیگانه بوده است، از آن جا که در بین عرب‌زبانان رواج یافته و مورد استعمال قرار گرفته است، واژه‌ی جدید عربی محسوب می‌شود. قرآن نیز پس از گذشت سال‌های متمادی از این تغییر و تحول و هنگامی که آن لغت به زبان عربی وارد شده، از آن بهره برده است. این کاملاً با واژه‌هایی نظیر «چاپ» و «الشکسته» متفاوت است که هیچ کدام سابقه‌ی ورود و استعمال در زبان عربی نداشته و حتی پس از استفاده‌ی سید باب نیز چنین رواجی نیافته‌اند.

۲. در ورود یک واژه به زبان دیگر، آن‌چنان که در مقدمه‌ی همین کتاب «المتوکلی» آمده و به آن استناد شده، لازم است قواعد زبان عربی در انتقال رعایت شود. فی‌المثل واژه‌ی «سجیل» که در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته، بر گرفته از دو واژه‌ی «سنگ و گل» در زبان فارسی است؛ اما از آن جا که عرب‌زبانان حرف «گ» در زبان خود ندارند، آن را به «جیم» تغییر داده و برای استعمال ساده‌تر، حرف «واو» را نیز حذف کرده و دو «گ» را به یک «جیم» مشدد تبدیل کرده، «سجیل» را به جای «سنگ و گل» به کار برده‌اند؛ اما چنان‌که بیان شد، باب بدون رعایت این الزامات، از دو حرف غیر کاربردی در زبان عربی در یک واژه بهره برده (چاپ) که از قضا معادل

بسیار بهتری در زبان عربی دارد که پیش‌تر اشاره شد. لذا این توجیه و مقایسه‌ی نادرستی است و اشکال عدم تکلم باب به زبان قوم و هم‌چنین عدم رعایت قواعد زبانی را برطرف نمی‌کند.

### ۱-۶) باب و اعتراف به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

پیش‌تر گفته شد که باب تأثیر زیادی از آرای شیخیه گرفته است. نخستین معلم او در مکتب‌خانه، شیخی بود و سال‌های بعد نیز، چند ماهی را در محضر سید کاظم رشتی گذرانده بود. از این رو باب کاملاً با اعتقادات شیخیه و ادبیات آنان آشنا بود. نخستین ادعای باب در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ و در حضور ملاحسین بشرویی، ادعای نیابت از حضرت حجت علیه السلام و واجدیت مقام رکن رابع ایمان بود. لذا از ابتدا لقب باب را برای خود انتخاب کرد. این انتخاب نام در ادبیات شیخی و در مدعای نخستین باب، بدان معنا بود که او همان دروازه‌ای است که باید به واسطه‌ی او به مقام امام زمان علیه السلام معرفت یافت. عباس افندی بر همین مطلب در کتاب مقاله‌ی شخصی سیاح صحه گذاشته است. او می‌نویسد:

«آغاز گفتار نمود و مقام باییت اظهار و از کلمه‌ی باییت مراد او چنان بود که من واسطه‌ی فیوضات از شخص بزرگواری هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده‌ی کمالات بی‌حصر و حد؛ به اراده‌ی او متحرکم و به جبل ولایش متمسک.»<sup>۲۴</sup>

نخستین ادعای باب در کتاب تفسیر سوره‌ی یوسف - که نخستین کتاب اوست - و بخش نخستین آن را که در نخستین شب ادعا به

۲۴. مقاله‌ی شخصی سیاح: ۳ - ۴.

ملاحسین بشرویی عرضه کرده، به روشنی مشخص است. باب در اولین جملات سوره ی ملک - که اولین سوره ی این کتاب است - می نویسد:

اللَّهُ قَدَّ رَأَى أَنْ يَخْرِجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ  
مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ ... عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَى عَبْدِهِ  
لِيَكُونَ حُجَّةً لِلَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلَى الْعَالَمِينَ بَلِيغاً.<sup>۲۵</sup>

«خداوند مقدر فرمود که این کتاب را در تفسیر احسن القصص از نزد محمد بن الحسن بن علی بن ابی طالب بر بنده اش خارج سازد تا برهان بلیغ ذکر<sup>۲۶</sup> بر اهل عالم باشد.»

باب در قسمت های دیگر این کتاب نیز به صراحت از امام دوازدهم شیعیان حضرت حجة بن الحسن عليه السلام، به عناوین و القاب مختلف نام برده و حتی در راه آن حضرت تمنای شهادت کرده است. به این عبارت او از همین کتاب توجه کنید:

«يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ! قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَرَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ  
مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ.»<sup>۲۷</sup>

ای بقیة الله! من آرزو دارم در راه تو فدا شوم و در راه تو دشنام بشنوم و هیچ تمنایی جز قتل در راه تو ندارم.

حتی مبلغان بهائی نیز معترف اند که در ادبیات شیعی و شیخی آن دوران، منظور از بقیة الله، همان امام دوازدهم یعنی حضرت مهدی عليه السلام است.

۲۵. این بخش از تفسیر سوره ی یوسف، علاوه بر انتشار توسط ازلیان، در کتاب «رحیق مختوم» صفحه ی ۲۲ نوشته ی مبلغ پرتألیف بهائی، اشراق خاوری، نیز درج شده است.

۲۶. یعنی میرزا علی محمد.

۲۷. این مطلب نیز علاوه بر تفسیر سوره ی یوسف باب، در کتاب «مقاله ی شخصی سیاح»، نوشته ی عباس افندی نیز به نقل از باب به چشم می خورد.



بوده است و مردم از این سخن باب، این طور می فهمیده‌اند که او برای جان فشانی در راه حضرت مهدی عجل الله فرجه خود را مهیا کرده است. فاضل مازندرانی در کتاب اسرار الآثار در این زمینه می نویسد:

«در تأویلات روحانیه، شیعیان مراد از بقية الله را مرکز امانت الاهیة و ولایت گرفتند و حدیثی در وصف ائمه منقول است: «أنتم بقية الله فی عباده» و لذا بقية الله از القاب امام دوازدهم اثنا عشریه قرار گرفت و در آثار اولیه‌ی نقطة البیان<sup>۲۸</sup> آمده، تکرر ذکر یافت. قوله:

«إِننى أنا عبد من بقية الله»<sup>۲۹</sup> الخ.

و در صحیفه‌ی بین الحرمین است قوله:

«أن اسمعوا حکم بقية الله»<sup>۳۰</sup> الخ.

و در صحیفه‌ی مخزونه است قوله:

«ولقد أخرجها بقية الله، صاحب الزمان عجل الله فرجه إلى بابہ الذکر»<sup>۳۱</sup> الخ.<sup>۳۲</sup>

باب تا چهارمین سال دعوت خود همین رویه را ادامه داده و در هر کتابی که به رشته‌ی تحریر در آورده، خود را باب امام دوازدهم عجل الله فرجه نامیده و در ادبیات شیخی، به عنوان مدعی مقام شیعه‌ی کامل و خالص و پیرو مذهب تشیع شناخته می شده است. از جمله‌ی این کتاب‌ها می توان به کتاب‌های تفسیر سوره‌ی کوثر، تفسیر سوره‌ی والعصر و صحیفه‌ی عدلیه اشاره کرد.

۲۸. منظور باب است.

۲۹. همانا من بنده‌ای برای بقية الله ام.

۳۰. به حکم بقية الله توجه کنید و گوش فرادهید.

۳۱. همانا این مطلب را بقية الله، حضرت صاحب الزمان، به باب خود یعنی ذکر (لقب انتخابی باب برای خودش) خارج ساخت.

۳۲. اسرار الآثار ۲: ۶۸ - ۶۹.

از چهارمین سال ادعای باب به بعد و پس از واقعه‌ی بدشت - که مریدان او را قائم موعود و صاحب شریعتی جدید معرفی کردند<sup>۳۳</sup> - در تبریز ادعای قائمیت کرده است. لذا در کتاب‌هایی که پس از این تاریخ به رشته‌ی تحریر در آورده، اثر چندانی از ادعای قبلی دیده نمی‌شود. از جمله‌ی این کتاب‌ها می‌توان به کتاب‌هایی چون بیان فارسی، بیان عربی، لوح هیکل الدین و دلایل سبعة اشاره کرد. خوش بختانه امروزه هر دو دسته از این کتاب‌ها موجود و قابل مطالعه و دعاوی مطرح در آن‌ها که هر دو از قلم یک نویسنده صادر شده، قابل مقایسه است.

عموم پیروان باب در بدو امر، شیخیانی بودند که به بابت او برای حضرت حجت ایمان آورده بودند و در راه آماده سازی زمینه‌های ظهور امام مهدی عجل الله فرجه تلاش می‌کردند و از باب تبعیت می‌نمودند. لذا بسیاری از شیخیانی که بعداً ادعای قائمیت او را شنیدند، بلافاصله از پیروی او دست برداشتند و از کرده‌ی خود پشیمان شدند.<sup>۳۴</sup>

این روند در سال‌های بعد نیز ادامه داشت؛ یعنی بسیاری از بهائیان که نمی‌دانستند باب ادعای خود را در طول زمان تغییر داده و از بابت قائم به قائمیت و رسالت ارتقا داده است، پس از شنیدن این موارد، به اعتراض برخاسته‌اند.

از آن‌چه باب در کتاب تفسیر سوره‌ی کوثر و سایر کتاب‌هایش در مورد امام دوازدهم نقل کرده است، کاملاً استنباط می‌شود که باب، حداقل در مقطعی از دوران ادعای خود، به حضرت حجت عجل الله فرجه،

۳۳. برای مطالعه‌ی بیش‌تر در مورد سیر ادعاهای باب و داستان بدشت، رک: «پیدایش» و «مهدی ستیزان»، اولین و پنجمین کتاب از منشورات بهائی پژوهی.

۳۴. به عنوان مثال ملا عبدالخالق یزدی که از نزدیکان باب بود و پسرش در راه ادعای باب در ماجرای نخستین شورش بابیان در قلعه‌ی طبرسی کشته شده بود، به هنگام شنیدن ادعای قائمیت باب، از وی رویگردان شد و تعداد زیادی از شیخیان نیز به واسطه‌ی اعراض او، از باب برگشتند. شرح مفصل‌تر ماجرای او را نیز در کتاب «مهدی ستیزان» مطالعه کنید.

اعتقادی راسخ داشته است. چنین برداشتی باور بهائیان به قائمیت و نبوت او را به چالش کشیده و سؤالات متعددی را در مورد مقام واقعی باب و علت این تضاد فکری داخلی مطرح کرده است. بدیهی است که اعتراف باب به امامت و قائمیت حضرت مهدی عجل الله فرجه، صرف نظر از تمام مغایرت‌های پیش‌گفته بین خصوصیات باب با یک حجت الاهی، نشان‌دهنده‌ی اعتقاد شخص او به امامت فردی دیگر به عنوان دوازدهمین امام شیعه است. در صورت پذیرش این مطلب، جایگاه خود وی در ادعاهای بعدی به عنوان امام دوازدهم، قابل قبول نخواهد بود.

### نخستین انشعاب، اختلافات میرزا یحیی و بهاء الله

پس از مرگ باب، اختلاف و حیرت عجیبی میان بایبان به وجود آمد. گروهی که او را مهدی موعود و مصلح جهانی می‌دانستند، ناگهان با این واقعیت مواجه شدند که باب نمی‌تواند وعده‌های انبیای پیشین در اصلاح جامعه را به سرانجام برساند. او در اجرای وظیفه‌ی مهم مهدی عجل الله فرجه، یعنی برقراری عدل و داد و تشکیل حکومت اسلامی جهانی به سرپرستی امام عادل ناکام ماند و نتوانست صلح و امنیت را در جامعه برقرار کند. این موضوع سبب شد که بزرگان بایبه به فکر جمع کردن بایبان حول محور جانشین باب باشند.

در این میان، بایبان به چند گروه اصلی تقسیم شدند. گروهی به تبعیت از حجت زنجانی در شهر زنجان سر به شورش گذاشتند و نبرد زنجان را سامان دادند. بیش‌تر این افراد به همراه رهبر خود در این جنگ کشته شدند. گروهی دیگر سرسپرده‌ی ملا علی ترشیزی ملقب به «عظیم» شدند. برخی از محققان هم‌چون استاد محیط طباطبایی معتقدند که به دلیل نزدیکی ترشیزی به باب و تبعیت

بسیاری از بایبان از وی پس از مرگ باب، عملاً رهبری بایبه بعد از مرگ باب بر عهده‌ی ترشیزی بود.<sup>۳۵</sup> اینان نیز با اجرای نقشه‌ی ترور نافرجام ناصرالدین شاه، دستگیر و محاکمه و عموماً به اعدام محکوم شدند. به نظر می‌رسد که میرزا حسین علی نوری (بهاء الله) نیز در بدو امر در میان این گروه بود؛ چرا که وی نیز با همین افراد دستگیر شد و البته با وساطت سفیر روسیه در ایران از مرگ نجات یافت. عزیه خانم، خواهر میرزا حسین علی نیز در سال‌های بعد در کتاب «تنبيه النائمین» از طراحی ترور به دست میرزا حسین علی خبر داد.<sup>۳۶</sup>

با مرگ افرادی نظیر حجت زنجانی و ملا علی ترشیزی (عظیم) راه برای ریاست میرزا حسین علی و برادرش هموار شد. در این میان بهائیان معتقدند که میرزا حسین علی با هم‌دستی کاتب باب، وصیتی به نفع برادر خود میرزا یحیی (معروف به صبح ازل) تنظیم کرد که او را رهبر بایبان بعد از باب جلوه دهد. هدف او نیز آن بود که اذهان را متوجه برادرش میرزا یحیی صبح ازل کند تا بتواند با آزادی کامل، به سازماندهی طرفداران خود پردازد و در فرصت مناسب دعوی خویش را اعلان کند.<sup>۳۷</sup> اما ازلیان یعنی پیروان میرزا یحیی صبح ازل معتقدند که باب واقعاً پیروان را بعد از مرگ خود به پیروی از صبح ازل موظف کرده بود و میرزا حسین علی، با ادعای جدید خود، در صدد منحرف کردن برآیین باب بر آمد و بدون دلیل و حجت، از وصیت باب تخطی کرد.

۳۵. ماه‌نامه‌ی گوهر، شماره‌ی ۶۳ (خرداد ۱۳۵۷) صفحات ۱۷۸ - ۱۸۳ و شماره‌ی ۶۴ (تیرماه ۱۳۵۷)، صفحات ۲۷۱-۲۷۷، مقاله‌ی «عظیم پس از باب و پیش از ازل»، هم‌چنین رک: «گوهر محیط»، به کوشش مهدی صائمی.

۳۶. رساله‌ی تنبيه النائمین: ۶.

۳۷. مقاله‌ی شخصی سیاح: ۶۷ - ۶۸.





نظام مشروعیت و تبعیت در میان بابیان پس از مرگ باب بسیار مورد اختلاف است. هوادارانی که توانستند خود را از جنگ‌های سه‌گانه‌ی داخلی با حکومت نجات دهند، بعد از برقراری آرامش، به دسته‌های متعددی تقسیم شدند. گروهی معتقد به تبعیت از تعالیم باب در کتاب بیان شدند و ادعا کردند که پس از مرگ باب، دیگر روی زمین فردی مرتبط با عالم بالا و حضرت حق وجود ندارد و همگان موظف به تبعیت از تعالیم کتاب بیان هستند. اینان را «بیانی» نامیدند. گروهی دیگر معتقد شدند که میرزا یحیی صبح ازل جانشین باب است و باید به دستورات او و جانشینانش گردن نهند. اینان را «ازلی» خواندند. گروهی دیگر بهائی شدند و معتقد به آن که میرزا حسین علی موعود کتاب بیان یعنی «من یظهره الله» است.

جالب این جااست که تمامی این گروه‌ها، سایرین را بر باطل می‌دانند و رهبران این گروه‌ها، زشت‌ترین القاب و رکیک‌ترین الفاظ و قبیح‌ترین اعمال را به دیگران نسبت داده‌اند. فی المثل بهاء‌الله برادرش ازل را متهم به سوءاستفاده‌ی جنسی از همسر باب می‌کند و در کتاب بدیع می‌نویسد:

«علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی از میرزا یحیی و الله الذي لا اله الا هو، این بوده که در حرم نقطه‌ی اولی - روح ما سواه فداه - تصرف نمود. با این که در کل کتب سماوی حرام است و بی‌شرمی او به مقامی رسیده که مخصوص زوجات خود را در مکتوبات خود حرام نموده، مع ذلك دست تعدی و خیانت به حرم مظهر ملیک علام گشوده.<sup>۳۸</sup> فَأُفُّ لَه و لوفائه

۳۸. یعنی با آن که ازدواج زنان خود پس از خویشتن را در کتاب‌هایش حرام اعلام کرده، اما خود دست تعدی به حرم باب گشوده است.

[وای بر او و بر وفایش] و کاش به نفس خود قناعت می نمود؛ بلکه او را بعد از ارتکاب خود، وقف مشرکین<sup>۳۹</sup> نمود و جمیع اهل بیان شنیده و می دانند. سیئات او را باید از معاشرین او سؤال نمود.<sup>۴۰</sup>

بهاء هم چنین الفاظ بسیار زشتی در مورد ازل به کار می برد و درباره ی او می نویسد:

«أنت تعلم ما أراد ابن الزنا في دمي متعمدا.»<sup>۴۱</sup>

و تو می دانی که آن زنازاده برای ریختن خون من از روی عمد، چه اراده ای کرده بود....

در مقابل، ازل و ازلیان نیز پرده از جنایت های میرزا حسین علی برداشتند و تسویه حساب های داخلی بین بایبان و کشته شدن تعداد زیادی از هواداران خود را به او منتسب کردند.

این اختلافات و کشتارها و ناامنی ها سبب شد تا دولت عثمانی دو برادر را به دو شهر مختلف تبعید کند و بین آن دو فاصله اندازد تا اندکی از این ایجاد ناامنی جلوگیری کند. بهاء به عکا در فلسطین و ازل به قبرس تبعید شدند و هر دو تا پایان عمر در همان جا ماندند.

با عنایت به بروز این اختلافات شدید، باید گفت که بایبان پس از مرگ باب، نظام واحدی در اثبات مشروعیت رهبران خود ندارند و به اصناف مختلفی تقسیم می شوند. از آن رو که در این کتاب، هدف آن

۳۹. منظور او از مشرکین در این جا پیروان ازل هستند.

۴۰. بدیع: ۳۷۹. برای حفظ امانت، روش نگارش و رسم الخط بهاء الله در این نقل قول ها در حد امکان حفظ شده است.

۴۱. بدیع: ۳۰۱.

بوده است که به نظام مشروعیت و رهبری بهائیان پرداخته شود، از بررسی این نظام در میان سایر پیروان باب پرهیز می‌کنیم و در ادامه به بررسی روش اثبات بهائیان در مشروعیت رهبران خود می‌پردازیم.

## بررسی میزان مطابقت ویژگی‌های بهاء‌الله با ویژگی‌های حجت الاهی یا مظهر ظهور

بهاء‌الله مدعی است که در زمان بازداشتش در سیاه‌چال تهران، به مقام پیامبری رسیده است و تعالیمی را از سوی خداوند برای هدایت انسان‌ها آورده است. بهائیان نیز معتقدند که با مبعوث شدن بهاء‌الله به پیامبری، آیین باب منسوخ شده و دوره‌ی تعالیم او به پایان رسیده است و همه‌ی انسان‌ها موظف به اجرای فرمان‌های بهاء‌الله‌اند.

شوقی افندی در توفیق نوروز سال ۱۱۰ بدیع خطاب به بهائیان در شرق می‌نویسد:

«از سنه‌ی تسع [= سال نهم بدیع یا سال ۱۲۶۹ ق] که میقات انقضای دوره‌ی بیان [= زمان به سر آمدن دوره‌ی دعوت باب و کتاب بیان] و ظهور ثمره‌ی آیین امر مبشر محبوب و مقصود عالمیان و افتتاح عهد افخم اعز جمال رحمان است...»

برای درک بهتر ادعای بهاء‌الله در میان بابیان، باید دانست که باب در مواضع متعددی از آخرین کتاب خود، یعنی کتاب بیان، بابیان را به ظهور فردی پس از خود به نام «من یظهره الله» بشارت داده بود و حتی زمان ظهور او را به فاصله‌ی ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال پس از خود تعیین کرده بود. باب در بیان فارسی نوشته است:

«اهل این جنت در این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم به ذات الاهی که از برای ایشان در حین ظهور

ایشان هیچ جنتی اعظم تر از ایمان به او و طاعت او نیست... وصیت می‌کنم کل اهل بیان را... اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث [=به حساب حروف ابجد معادل ۱۵۱۱] که کل داخل شوید و اگر نشده... به عدد اسم الله المستغاث [=به حساب حروف ابجد معادل ۲۰۰۱].»

اما ادعای بهاء الله تنها به پیامبری و «من یظهره اللهی» ختم نمی‌شده است. ایشان گاهی خود را مظهر خداوند و گاه ظهور خداوند معرفی می‌کرده و برای خود شئونی قائل بوده که تنها سزاوار خداوند است.<sup>۴۲</sup> امروزه بهائیان کم‌تر در مورد این ادعای بهاء الله سخن می‌گویند و سعی می‌کنند تنها ادعای «من یظهره اللهی» یا پیامبری وی را تبلیغ کنند و خود را درگیر مشکلات اساسی ناشی از طرح چنین اعتقادی نسازند.

پس از مرگ باب به گفته‌ی شوقی افندی، بیست و پنج نفر از بایبان ادعا کردند که موعود بیان یا همان «من یظهره الله» اند و اطاعت ایشان بر پیروان باب لازم است.<sup>۴۳</sup> یکی از این بیست و پنج نفر، میرزا حسین علی بود. به جز او افراد دیگری نظیر میرزا اسدالله دیان و نبیل زرنندی نیز چنین ادعایی داشتند. پرواضح است که در چنین بازار گرم ادعاسازی و دعوت به خویشتن، آن چنان که پیش‌تر اشاره کردیم، باید به یکی از چند ویژگی حجت‌های الهی مراجعه کنیم و آن را در بین مدعیان محک بزنیم.<sup>۴۴</sup> باز از آن جا که تمرکز کتاب بر مسأله‌ی مشروعیت در

۴۲. برای اطلاع از این ادعاها و شئون، رک: خدای عصر ارتباطات، چهارمین کتاب از مجموعه‌ی بهائی پژوهی.

۴۳. قرن بدیع: ۲۶۱.

۴۴. البته مسلمانانی که معتقد به اصل خاتمیت پیامبر اکرم ﷺ و عدم ظهور پیامبری پس از ایشان تا قیامت هستند، اصولاً دلیلی برای محک زدن مدعیان پیامبری ندارند؛ چرا که پیشاپیش و براساس اصلی مسلم، ظهور پیامبر جدید را منتفی می‌دانند. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، رک: سری «فرجام فرخنده» (کتاب‌های شماره‌ی یازده تا چهارده از منشورات بهائی پژوهی).

نظام فکری بهائیان است، در میان مدعیان مقام «من ینظره اللهی»، تنها به بهاء الله می‌پردازیم.

۱-۲) بهاء الله و مسأله‌ی علم و هبّی الاهی، امیت و تطابق تعالیم با علم و عقل

همانند بررسی ویژگی‌های سید باب، در مورد بهاء الله نیز در سه بخش به بررسی ویژگی‌های علمی او می‌پردازیم:

۱-۱-۲) بهاء الله و مسأله‌ی امیت

بهائیان برای میرزا حسین علی نیز مانند باب به امیت قائل اند؛ یعنی معتقدند که بهاء الله نیز به هیچ مدرسه‌ای وارد نشده و نزد احدی تعلیم نگرفته است. بهاء الله خود نیز به این مسأله اشاره کرده و در نامه‌ای به ناصرالدین شاه می‌نویسد:

«یا سلطان! ائی گنت گأخدی من العباد، راقداً علی المهاد؛ مَرّت علی نَسائِم السُّبحانِ وَ عَلَّمَنی عِلْمَ ما كان... ما قرأت ما عند الناس من العلوم وَ ما دَخَلت المَدارس. فَسأل المَدینةَ الَّتی گنت فیها لِثوقنِ بِأئی لَسْتُ مِنَ الكاذبین.»<sup>۴۵</sup>

ای سلطان، من هم چون دیگر بندگان، بر فراش خود خوابیده بودم که بر من نسیم خداوند وزید و تمامی علوم موجود را به من آموخت.... همانا من مانند سایر انسان‌ها علوم را نیاموخته‌ام و به مدرسه‌ای وارد نشدم. پس از هم شهریان من این مسأله را پرس تا بدانی که من از دروغ‌گویان نیستم.

۴۵. لوح سلطان: ۷-۸. هم چنین نگاه کنید به: مقاله‌ی شخصی سیاح: ۱۱۶-۱۷۷.

اما چنان که بیان خواهد شد، این ادعاها با واقعیت‌های تاریخی مطابقت چندانی ندارد؛ چرا که میرزا حسین علی نوری نیز هم چون باب با زانو زدن نزد اساتید مختلف، برخی از دانش‌های دوران خود را فرا گرفته است و ادعای امی بودن در مورد او برای محققان قابل پذیرش نیست. او دوره‌ی طفولیت خود را به تحصیل نزد پدر و برخی معلمان خانگی گذرانده و در جوانی، پای درس بسیاری از درویشان و عارفان نشسته و از مطالب آنان بهره برده است. به نمونه‌هایی از طی شدن مدارج تحصیل توسط بهاء‌الله در دوران کودکی و جوانی توجه فرمایید:

محمد علی فیضی، مبلغ بهائی، می‌نویسد:

«از قرار معلوم فقط مقدمات خواندن و نوشتن را نزد پدر و بستگان خود آموخته؛ در مدرسه و مکتبی مطابق معمول آن زمان داخل نشده.»<sup>۴۶</sup>

هر چند جناب فیضی ادعا کرده‌اند که بهاء‌الله وارد مدرسه‌ای نشده است؛ اما به هر حال آموزش دیدن توسط پدر که از منشیان دربار قاجار بود، یا برخی بستگان دیگر، نوعی آموزش دیدن از دیگران و فیض بردن از آنان تلقی می‌شود که با نظر جناب عبدالبهاء - چنان که در فصل اول و در بیان ادعای امیت مظاهر ظهور توسط بهائیان گذشت - مغایرت دارد.

آن چنان که خود جناب بهاء‌الله در نامه‌ای به ناصرالدین شاه ادعا کرده‌اند، خوب است پای سخنان یکی از نزدیک‌ترین هم‌شهریان ایشان بنشینیم تا از چگونگی کسب علوم توسط ایشان در ایام صباوت و جوانی اطلاع یابیم. عزیزه خانم، خواهر میرزا حسین علی، در رساله‌ی *تنبیه النائمین* می‌نویسد:

۴۶. حضرت بهاء‌الله: ۱۸.

«جناب میرزای ابوی<sup>۴۷</sup> که از بدایت عمر که به حد بلوغ رسید به واسطه‌ی فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب، اشتغال به درس و اهتمام به مشق داشته، آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمی‌گذاشتند. پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت، به علم و حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که به فواید این دو نائل آیند؛ چنان‌که اغلب روز و شب ایشان به معاشرت حکمای ذی شأن و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود. وقتی که صور اسرافیل ظهور دمیده شد<sup>۴۸</sup> ایشان مردی بودند که اکثر کلمات و عبارات عرفا و حکما را دیده و اغلب علائم آثار ظهور راشنیده و فهمیده...»<sup>۴۹</sup>

## ۲-۱-۲) بهاء‌الله و مسأله‌ی علم وهبی الاهی

نکته‌ی مهم دیگری که در بحث علم الاهی حجج الاهی مطرح است، وسعت و گستره‌ی آن است. هر چند این بحث از مباحث اختلافی در میان متکلمان مسلمان است، اگر سخنان خود بهاء‌الله را معیار قرار دهیم و میزان علم ایشان را با ادعای خود ایشان از میزان علمشان بسنجیم، به نتایج جالبی دست پیدا می‌کنیم. ایشان - همان‌گونه که در سطور قبل گذشت - ادعا کرده‌اند که «علم ما کان» را خداوند در اختیارشان قرار داده است. منظور از «علم ما کان» آن است که خداوند علم به تمام موجودات را به جناب بهاء‌الله اعطا کرده و ایشان از تمام علوم با خبر و مطلع‌اند. در واقع، بنا بر این ادعا نمی‌توان مسأله یا موردی را بیان کرد که جناب ایشان نسبت به آن بی‌اطلاع بوده باشند.

۴۷. منظور بهاء‌الله است. چرا که این رساله خطاب به عباس افندی نوشته شده است.

۴۸. منظور ادعای باب است.

۴۹. تنبیه النائمین: ۵.

نکته‌ی دیگر در این بحث آن است که بهاء‌الله در تشریح میزان علم خود و قدرت نفسانی خویش در احاطه بر علوم مختلف و هم‌چنین آثار دیگران، جمله‌ای دارد که نقل آن خالی از لطف نیست. ایشان در لوح حکما خطاب به آقا محمدفاضل قائنی می‌نویسد:

«إِنَّا مَا قَرَأْنَا كُتُبَ الْقَوْمِ وَ مَا أَظْلَعْنَا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا  
أَرَدْنَا أَنْ نَذْكُرَ بَيِّنَاتِ الْعُلَمَاءِ وَ الْحُكَمَاءِ يَظْهَرُ مَا ظَهَرَ فِي الْعَالَمِ  
وَ مَا فِي الْكُتُبِ وَ الزُّبُرِ فِي لَوْحِ أَمَامٍ وَجِهَ رَبِّكَ نَرَى وَ نَكْتُبُ.»<sup>۵۰</sup>

ما هرگز کتاب‌های این قوم را نمی‌خوانیم و از آن چه از علوم نزد ایشان است، به این وسیله آگاهی نمی‌یابیم؛ بلکه هر زمان بخواهیم بر نظرات حکیمان و دانشمندان اطلاع یابیم، تمام آن چه در عالم وجود دارد و در کتاب‌ها و الواح مختلف آمده است، در لوحی در مقابل پروردگارت قرار می‌گیرد که ما آن را می‌بینیم و از روی آن می‌نویسیم.

اما این ادعاها با برخی دیگر از بیانات خود ایشان در مورد احاطه‌شان بر مسائل علمی در تعارض و تضاد است. مثلاً ایشان در صحیفه‌ی شطیه چنین می‌نگارد:

«و در فرقان، بسیار آیات دلیل بر این است؛ اگرچه نفس آیه در نظر نیست و لکن مضامین آن آیات بدین قرار است مثلاً:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَ هُوَ الَّذِي أَنْبَتَ مِنَ  
الْأَرْضِ نَبَاتًا حَسَنًا أَفَلَا تُؤْمِنُونَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً أَفَلَا تَشْكُرُونَ  
وَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ أَسْكَنَ الْجِبَالَ فَضْلًا  
مِنْ عِنْدِهِ وَ قَلِيلًا مِنْكُمْ مَا تَفْقَهُونَ.»<sup>۵۱</sup>

۵۰. اسرار الآثار ۱: ۱۹۱.

۵۱. رحيق مختوم: ۲۸۵؛ جزء چهارم مائده‌ی آسمانی: ۳۳۰.



بدیهی است کسی که ادعای عالم بودن به «علم ما کان» را دارد و مدعی است که هر آن که اراده کند، تمام علوم عالم در لوحی مقابل چشمانش قرار می‌گیرد، هرگز نباید بگوید که اصل آیه در نظرم نیست و مضمون آن را بنویسد و در مضمون نویسی نیز مطالبی بنگارد که هیچ سنخیتی با آیات قرآن ندارد. آنان که با فن نویسنده‌گی آشنا ترند، به خوبی می‌دانند که بهترین راه در چنین مواقعی، پیدا کردن اصل مطلب از کتاب اصلی است، نه نوشتن آن چه در ذهن نویسنده باقی مانده و نسبت دادن آن به کتابی هم چون قرآن که همیشه و در همه جا در اختیار همگان قرار دارد. آیا ممکن است تصور شود که فردی از علم الهی برخوردار است و این الفاظ بر او وحی می‌شود و آن وقت اصل آن چه را که در کتاب‌های آسمانی قبل نازل شده و اکنون نیز موجود است، در ذهن نداشته باشد و به این موضوع اعتراف هم بکند؟<sup>۱۴</sup>

اظهار بی‌اطلاعی میرزا حسین علی به نمونه‌ی فوق محدود نمی‌شود. ایشان در مواضع دیگری نیز، علی‌رغم ادعای آگاهی بر «علم ماکان»، نسبت به برخی نوشته‌ها اظهار بی‌اطلاعی می‌فرمایند؛ مثلاً در کتاب ایقان و در مورد مطالب نوشته شده توسط حاج کریم خان کرمانی<sup>۵۲</sup> می‌نویسد:

۵۲. یکی از مدعیان رهبری شیخیه که پس از سید کاظم رشتی و هم‌زمان با باب ادعا کرد که رکن رابع ایمان و واسطه‌ی فیض میان امام و مردم است، او به شدت با عقاید باب مخالف بود و در رد او کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر در آورده و تعالیم او را مغایر با تعالیم شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی دانسته و ادعای نیابت او از حضرت حجت علیه السلام سپس ادعای قائمیت او را رد کرده است. به علت شهرت حاج کریم خان در میان شیخیان و هم‌زمانی این موضوع با شیخی بودن بسیاری از طرفداران باب، طبیعتاً در مورد مسائلی که حاج کریم خان در نوشته‌های خود مطرح می‌کرده، اشکالاتی در ذهن بابیان پدید می‌آمده و این موضوع، دردسری برای سران بابیه، به‌ویژه میرزا حسین علی بوده است. لذا آنان می‌بایست در مقابل انتقادات تند و تیز و علمی حاج کریم خان، موضعی می‌گرفتند و آن ادعاها را پاسخ می‌گفتند.

«این بنده اقبال به ملاحظه‌ی کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند، لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود! باری کتب عربیه‌ی او به دست نیفتاد. تا این که شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به ارشاد العوام است در این بلد یافت می‌شود... با وجود این، کتاب را طلب نموده چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه‌ی ثانی جایی به دست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود.»<sup>۵۳</sup>

ملاحظه می‌شود که جناب بهاء‌الله که مدعی آگاهی به «علم ما کان» اند و هر گاه که اراده کنند، تمام کتاب‌ها و الواح عالم در مقابل چشم ایشان قرار می‌گیرد، هنگامی که می‌خواهند به مسائل مطرح شده توسط حاج کریم‌خان کرمانی پاسخ دهند، محتاج پیدا کردن اصل کتاب و ملاحظه در آن‌اند. آن هم نه یک بار، بلکه دو بار! و تا اصل کتاب را به دست نیاورند و مطالب آن را نخوانند، از محتوای آن مطلع نمی‌شوند و لاجرم امکان پاسخ‌گویی به حاج کریم‌خان کرمانی را ندارند. آیا این قابل پذیرش است که صاحب علم وهبی الاهی که مدعی آگاهی به تمام علوم است، از محتوای کتاب هم عصران خود مطلع نباشد و تا مطالب نوشته شده در آن را نبیند، از پاسخ دادن به استفسار مریدان عاجز باشد؟

## ۲-۱-۳) بهاء‌الله و مسأله‌ی تطابق تعالیم با علوم بشری و عقل

علاوه بر تمام مطالب فوق، بهاء‌الله در کتاب‌های خود گاهی مطالبی نقل کرده و به آن استناد جسته است که علوم اثبات‌شده‌ی تجربی



و بشری، تمام قد در برابر آن ایستاده و هرگز آن‌ها را نمی‌پذیرد چنان‌که پیش‌تر بیان شد، تطابق دین با علم و عقل از تعالیم بهائیان است که بسیار بر آن اصرار می‌ورزند؛ اما بهاء‌الله در بیان مسائل دینی خود، گاه مطالبی بیان کرده است که با چند آزمایش ساده، عدم مطابقتش بر علوم تجربی قطعی بر همگان ثابت می‌شود؛ اما جناب بهاء‌الله به عنوان وحی الاهی و علوم ماورایی، آن‌ها را به مریدان عرضه کرده است.

به عنوان نمونه، هنگامی که بهاء‌الله در مقام تمجید از باب و تعالیم او در کتاب ایقان است، تعالیم باب را اکسیری می‌داند که قلب مسین مریدان را به طلای ناب تبدیل کرده است. تا این‌جا به نظر می‌رسد که جناب ایشان در مقام تشبیه‌اند؛ اما ناگهان در مورد تبدیل مس به طلا در عالم خارج مطلبی می‌فرمایند که از منظر بحث ما قابل تأمل است.

«در ماده‌ی نحاسی ملاحظه فرمایید که اگر در معدن، از غلبه‌ی یبوست محفوظ بماند، در مدت هفتاد سنه به مقام ذهبی می‌رسد.»<sup>۵۴</sup>

منظور از «ماده‌ی نحاسی» در بیان بهاء‌الله مس است؛ «ذهب» هم که طلاست و یبوست هم که متضاد رطوبت است. در نتیجه نثر روان عبارت فوق چنین می‌شود:

«اگر مس در معدن خود، از خشکی برکنار بماند پس از هفتاد سال طلا می‌شود!»

چگونه می‌شود که مس «هم‌چنان که در معدن مانده است»، بی هیچ تأثیر فرایندی خارجی (از قبیل بمباران اتمی و...) به «طلا» مبدل شود؟ آیا هیچ دانش‌پژوه علم آموخته‌ای چنین جمله‌ای را می‌پذیرد؟

اصلاً معلوم نیست رابطه‌ی خشکی با تبدیل مس به طلا چیست؟ و اگر تکه‌ی مسی یبوست گرفت، چه تغییری در آن ایجاد می‌شود که نمی‌تواند به مقام ذهبی برسد؟ مس خشک، فرقی با مسِ تر چیست؟

ملاحظه می‌شود که اظهار نظر علمی ایشان با اصول شناخته شده‌ی علم فیزیک در تعارض کامل است و نمی‌توان این گزاره را مطابق با علم و عقل دانست.

## ۲-۲) بهاء‌الله و مسأله‌ی عصمت

آن‌چنان‌که به هنگام بررسی عصمت حجج‌الاهی از منظر خوانندگان عزیز گذشت، از مهم‌ترین ویژگی‌های حجت‌های الهی مقام عصمت و پاکی از هر گونه عیب، گناه، کژی و ناراستی است که جلوه‌های این پاکی را در زندگی حجت‌الاهی می‌توان نظاره کرد. بهائیان نیز چنین مقامی را برای رهبران خود قائل شده‌اند. بیان شد که هر چند عصمت از گناه، از ویژگی‌های حجت‌های الهی است، اما شناخت آن، مسأله‌ای قابل تشخیص برای سایر انسان‌ها نیست؛ چرا که بسیاری از گناهان و خطاها مسأله‌ای نفسی و درونی است که جز خداوند، کسی از آن مطلع نمی‌شود. لذا حتی در صورت مشاهده‌ی وضعیتی به ظاهر صلاح از یک فرد، نمی‌توان به عصمت او حکم داد. در عین حال تشخیص عدم عصمت، کار دشواری نیست؛ یعنی هنگامی که فردی دچار اشتباه یا خطا در رفتار و گفتار شود، یا در رفتارش مطلبی خلاف گفتارش دیده شود، از مقام عصمت با قطعیت کنار گذاشته می‌شود.

در میان آن‌چه تنها بهائیان از بهاء نقل کرده‌اند، موارد متعددی دیده می‌شود که دارا بودن مقام عصمت برای وی را منتفی می‌سازد. در این بین، هر چند بهائیان در اثبات مقام عصمت برای مراد خود بسیار

تلاش می‌کنند؛ اما به نظر می‌رسد نتوانند برای توجیه برخی از رفتارها و گفتارهای میرزا حسین علی پاسخ قانع‌کننده‌ای دست و پا کنند. به برخی نمونه‌ها توجه کنید:

• بهاء‌الله در مواضع متعددی از بیانات خود، مطالبی گفته است که به وضوح ادعای خدایی از آن نمایان است.<sup>۵۵</sup> شکی نیست که چنین ادعایی شرک‌آلود است و شرک بزرگ‌ترین گناه و گناهی نابخشودنی است. به عنوان نمونه به گفته‌ی بهاء‌در قصیده‌ی ورقائیه توجه کنید:

كُلُّ الْأُلُوهِ مِنْ رَشْحِ أَمْرِي تَأَلَّهَتْ

وَ كَلُّ الرُّبُوبِ مِنْ طَفْحِ حُكْمِي تَرَبَّتْ.<sup>۵۶</sup>

• بهاء به برخی از تعالیمی که برای مریدان آورده بود، عامل نبوده است. کسی که مدعی است دستوری را از جانب خدا برای هدایت و تکامل بشر آورده است، در حالی که خود به آن دستورها عامل نیست، از مقام عصمت خارج است. چون یا ادعای دروغی کرده و دستورات را از جانب خدا نیاورده است، یا به دستورات خدا عمل نکرده است. به عنوان نمونه بهاء‌الله مدعی بود که همه‌ی انسان‌ها «باریک دارند و برگ یک شاخسار» و «وحدت عالم انسانی» را از تعالیم اصلی خود می‌دانست. او می‌گفت: «اگر ظالمی بر شما تعرض نماید به حبل صبر تمسک نمایید، اگر اذیت کند از او بگذرید. به شأنی نزاع و جدال و قتل و غارت و تاراج را نهی فرمودیم

۵۵. هر چند ادعای کلی او پیامبری است و بهائیان امروز بر پیامبری او تأکید دارند، وجود نصوص متعدد نشان می‌دهد که بهاء نیز مانند باب، ادعای واحدی نداشته و گاهی ادعای ظهور الهی می‌کرده است.

۵۶. همه‌ی معبودها از تراوش امر من معبود شده‌اند و تمام پروردگاران، از سرریز حکم من، به مقام ربوبیت رسیده‌اند. مکاتیب ۲: ۲۵۴-۲۵۵.

علاقمندان به مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی ادعاهای خدایی میرزا حسین علی، «خدای عصر ارتباطات» (چهارمین کتاب از مجموعه‌ی بهائی پژوهی).

که اکثری از عباد مطلع و شاهد و گواه اند.»<sup>۵۷</sup> با وجود این تأکیدات مؤکد، ملاحظه شد که به هنگام اختلاف میان بهاء و ازل، چه الفاظ و عباراتی در مورد برادر به کاربرد و در مقابل، ازلیان چه اتهاماتی را متوجه وی کردند. به فرض که ازل در حق او بدترین مظالم را روا داشته بود - که ازلیان برخلاف این معتقدند - بهاء می‌بایست مطابق با همین تعلیم الاهی خویش، از ازل می‌گذشت و حداقل آبروی او را حفظ می‌کرد. لذا می‌توان تصور کرد که تعالیم جناب ایشان تنها برای اجرا توسط مریدان بوده و خود چندان به آن پایبند نبوده‌اند.

• مغایرت رفتار بهاء الله با تعلیم وحدت عالم انسانی تنها به نمونه‌ی فوق ختم نمی‌شود. گزارش‌های متعدد دیگری در مورد رفتار بهاء الله وجود دارد که مطابقت رفتار و اعمال ایشان با دستورات خود را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است. عزیه خانم، که خواهر ناتنی بهاء الله است در این زمینه مطالب بسیاری دارد.

عبدالبهاء پس از مرگ پدر، در ضمن ارسال نامه‌ای به او، بعد از تجلیل از مقام علمی وی، او را به تبعیت از خود و آیین پدرش فراخواند. در پاسخ به این نامه، عزیه خانم رساله‌ای به رشته‌ی تحریر درآورد و در آن، ضمن بیان برخی خصوصیات و ویژگی‌های بهاء الله، تبعیت خود را از عبدالبهاء و آیین بهاء الله غیر ممکن دانست. انتشار رساله‌ی *تنبیه النائمین*، می‌تواند به عنوان یک پروژه‌ی تحقیقاتی مستقل، مورد توجه پژوهشگران حوزه‌ی شناخت بهائیت قرار گیرد. اما ذکر برخی عبارات عزیه خانم که از نزدیک با بهاء الله مصاحبت و مدتی را با او زندگی کرده است، خالی از لطف نیست. عزیه خانم در رساله‌ی *تنبیه النائمین* در بیان روحیه‌ی بهاء الله در دوران حضورش در بغداد (پس از ترور نافر جام ناصرالدین شاه) می‌نویسد:

«رابعاً جمع‌آوری جمعی از قلاش [=ولگرد، مفلس] و اوباش‌های ولایات ایران و جسته‌گریخته‌های آن سامان را که در هیچ زمان به هیچ مذهبی داخل نشده و به هیچ پیغمبری ایمان نیاورده، جز آدم‌کشی کاری نیافته و به غیر از مال مردم بردن به شغلی نشتافته، با آن ادعای حسینی کردن، اشرار شمر کردار را به دور خود جمع نمودند. از هر نفسی که غیر از رضای خاطر از ایشان نفسی برآمد، قطع کردند. از هر سری که جز تولای ایشان صدایی برآمد کوبیدند و از هر حلقی که غیر از خضوع به ایشان حرفی بیرون آمد، بریدند و از هر دلی که در او سوای محبت ایشان بود، شکافتند.

اصحاب طبقه‌ی اول<sup>۵۸</sup> که اسامی شان مذکور شد، از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف، برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند [=فرار کردند]. سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند و حاجی میرزا احمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته، در دجله انداختند. سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند. میرزا رضا (خالوی سید محمد) را مغز سرش به سنگ پراکندند، میرزا علی را پهلویش دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص جمعی دیگر را در شب تار کشته، اجساد آن‌ها را به دجله انداختند، بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره پاره کردند؛ چنان‌که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و ناسخ اعتماد گردید. به واسطه‌ی این اعمال زشت و خلاف‌کاری‌ها، از دین بیان<sup>۵۹</sup>

۵۸. پیروان نخستین باب.

۵۹. آیین باب

عدول کرده و این بیت را انشاد نموده، در محافل می خواندند  
و می خندیدند:

اگر حسین علی، مظهر حسین علی است  
هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!  
و می گفتند: ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است،  
نه ظالم!«<sup>۶۰</sup>

• بهاء الله اسلام و تعالیم آن را منسوخ شده می داند و با تدوین کتاب  
اقدس، دستورات جدیدی را جایگزین تعالیم باب در کتاب بیان و  
احکام الاهی در قرآن مجید کرده است. او همانند باب، نماز جماعت را  
مگر در نماز میت حرام می دانست و اصولاً نماز اسلامی را عملی عبث  
و بیهوده و منسوخ شده معرفی می کرد. با این حال وی برای حفظ ظاهر  
و مسلمان جلوه دادن خود، گاهی در مسجد مسلمانان در بغداد حاضر  
می شد و به ادب و سبک مسلمانان نماز جماعت می خواند. شوقی  
افندی در این باره می نویسد:

«و برخی از حضور حضرتش در جوامع مدینه جهت اقامه ی  
صلوة استفاضه می نمودند.»<sup>۶۱</sup>

## عبادت مسروقه

انجام دادن برخی عبادات در هر دیانت، نشان دهنده ی ایمان پیروان آن  
دیانت به دین خود و هم چنین راهی برای سعادت آنان و برقراری ارتباط  
میان ایشان و پروردگار تلقی می گردد. هر چند کیفیت این عبادت ها  
در ادیان مختلف با یکدیگر متفاوت است، همگی آن ها در یک اصل

۶۰. رساله ی تنبیه النائمین: ۱۱-۱۲.

۶۱. قرن بدیع: ۲۸۰ (نسخه ی دیجیتالی).



مشترک اند. آن اصل نیز آن است که حجج الاهی و پیامبران و امامان، خود از تمامی پیروان دین خود به دستورات صادره از سوی پروردگار و عبادات مذکور، عامل ترند.

در آیین بهائی نیز اجرای برخی احکام صادر شده از سوی میرزا حسین علی بر تمام بهائیان واجب است و این گونه تبلیغ می‌شود که با عمل به این تعالیم، بهائیان به خداوند نزدیک‌تر می‌شوند.

از جمله‌ی آموزه‌های لازم الاجرا بر هر بهائی، خواندن نماز است. به برخی مدارک ذیل توجه کنید:

جناب بهاء الله در کتاب اقدس می‌نویسد:

«قد فرض علیکم الصلوة و الصوم من اول البلوغ امرأ من لدی الله ربکم و رب آبائکم الاولین.»<sup>۶۲</sup>

همانا بر شما واجب است که از آغاز بلوغ، نماز بگذارید و روزه بگیرید. این فرمانی از جانب خداوند شما و خداوند پدران نخستین شما است.

یا جناب عباس افندی در این باره می‌نویسد:

«نماز فرض و واجب بر کل. البته جمیع را به صیام و صلوة دعوت نمائید؛ چه، که معراج ارواح است و مفتاح قلوب ابرار [= نیکوکاران]. آب حیوان جنت رضوان است و تکلیف منصوص از حضرت رحمان. ابدأ تأخیر و تهاون [= کوتاهی کردن] جائز نه.»<sup>۶۳</sup>

۶۲. اقدس: ۱۰، بند ۱۰.

۶۳. امر و خلق ۴: ۹۴.

بهاء الله در کتاب اقدس که مجموعه‌ی قوانین و تعالیم دیانت ایشان است، تعداد رکعات نماز دین خود را نه رکعت اعلام کرده و می‌نویسد:

«قد كتب عليكم الصلوة تسع ركعات لله منزل الآيات حين الزوال وفي البكور والأصال.»<sup>۶۴</sup>

همانا بر شما نمازی نه رکعتی واجب شده است که باید آن را برای خداوندی که آیات را نازل می‌کند بخوانید. زمان این نماز به هنگام ظهر، بامدادان و شامگاهان است.

ایشان در دو بند پس از آن تأکید می‌کند که روش قرائت این نماز را در ورقه‌ای دیگر به صورت مجزا شرح داده است و بار دیگر، پیروان را به خواندن این نماز ترغیب می‌کند. او می‌نویسد:

«قد فصلنا الصلوة في ورقةٍ أُخرى. طوبى لمن عمل بما أمر به من لدن مالك الرقاب.»<sup>۶۵</sup>

با این مقدمه در مورد اهمیت نماز در دیانت بهائی، به سراغ برگ دیگری از دفتر تاریخ بهائیت می‌رویم. هنگامی که بهاء الله از دنیا رفت، میان فرزندان او بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد. شرح این اختلاف در صفحات آتی از منظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت. نتیجه‌ی این اختلافات آن بود که نهایتاً فرزند بزرگ‌تر او یعنی عباس افندی بر مصدر هدایت اهل بهاء تکیه زد و برادر خود یعنی میرزا محمدعلی افندی را از خود راند.

اما در میانه‌ی این اختلافات، اتفاق عجیبی رخ داد. از آن جا که بیش‌تر نوشته‌های بهاء الله در زمان حیات او برای انتشار و چاپ، در اختیار

۶۴. اقدس: ۶، بند ۶.

۶۵. همان: ۹، بند ۸.

محمد علی قرار گرفته بود، او از تحویل دادن آن‌ها به برادر بزرگ‌تر امتناع ورزید و برخی از نوشته‌های منحصر به فرد بهاء‌الله در این میان از بین رفت. عباس افندی از این حادثه با عنوان سرقت آثار پدر توسط برادرش یاد می‌کند. یکی از نوشته‌هایی که در این سرقت از بین رفت، صورت نماز نُه رکعتی بهاء‌الله بود که به عنوان تکلیفی شرعی برای پیروان معین کرده بود.

عبدالبهاء در این باره در نامه‌ای به یکی از پیروان خود به نام علی اصغر اسکویی فریدی می‌نویسد:

«ای ثابت بر پیمان! در خصوص صلوة تسع رکعات سؤال فرموده‌اید، آن صلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار، تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تاریک در آورد.

إِنَّ فِي هَذَا لِحَزْنٍ عَظِيمٍ لِعَبْدِ الْبِهَاءِ.

[این سرقت] منحصر به آن [نماز] نه. جمیع امانات این عبد را مرکز نقض سرقت نموده، جمیع احبای در ارض اقدس مطلع بر آن.

تَاللّٰهِ إِنَّ عَبْدَ الْبِهَاءِ يَبْكِي دَمًا مِنْ هَذِهِ الْمَصِيبَةِ الْعَظْمَى وَيَتَأَجَّجُ فِي قَلْبِهِ نَارَ الْجَوَى وَبَيْنَ الضُّلُوعِ وَالْأَحْشَاءِ.<sup>۶۶</sup>

به خدا سوگند عبدالبهاء از این مصیبت بزرگ خون می‌گرید و در قلبش آتش هجران زبانه می‌کشد و میان دنده‌ها و اعضا و جوارحش را می‌سوزاند!

۶۶. گنجینه‌ی حدود و احکام: ۳۲.

پس از این سرقت، صورت نماز نه رکعتی بهاء الله برای تعالی اهل بهاء، برای همیشه مفقود شد و امروز نیز هیچ یک از بهائیان از مفاد آن اطلاعی در دست ندارند. در واقع، هیچ گاه آن یوسف رحمانی یعنی صورت نماز نه رکعتی گم شده ی بهائیان که این همه تأکید بر خواندن آن شده بود، از چاه تاریک بیرون نیامد و امروز نیز بهائیان نماز دیگری را به جای آن می خوانند.

صرف نظر از چگونگی گم شدن احکام الاهی، این پرسش برای محققان بی طرف همواره مطرح است که مگر بهاء الله خود این نماز را نمی خواند تا مریدان و اطرافیان آن را بیاموزند و به آن عمل کنند؟ از آن جا که به تشریح این نماز در کتاب اقدس تصریح شده است و بهاء کتاب اقدس را حداقل نوزده سال پیش از مرگ خود به رشته ی تحریر در آورده است،<sup>۶۷</sup> آیا قابل باور است که فرزند و جانشین او یعنی عباس افندی و حتی دیگر بهائیان در طول این نوزده سال، روش قرائت این نماز را از رهبر خود فرا نگرفته باشند و پس از او به خاطر گم شدن این نماز، چنین مویه کنند؟ به نظر می رسد بهاء الله حتی برای فراگرفتن اطرافیان نیز این نماز را نخوانده است و در واقع به تعلیمی که خود برای بشر آورده و آن قدر بر عمل به آن تأکید کرده، عامل نبوده است. آیا کسی که در مقام عمل به سخنان خود نیز عمل نمی کند، شایسته ی مقام عصمت است؟

## ۲-۳) بهاء الله و قدرت الاهی

چنان که اشاره شد، باب برای خود معجزه قائل بود و آیاتی را که به خداوند نسبت می داد، دلیل حقانیت و معجزه ی خود می دانست؛ اما ملاحظه شد که این معجزه، چندان کارگر نیفتاد و اشکالات متعددی که بر آن

۶۷. قاموس کتاب اقدس: ۱۱-۱۲.

گرفته می‌شد، آن را از خاصیت انداخت. حتی در یک نمونه از آن جا که باب متن آیه‌ی تلاوت شده توسط خویش را از یاد برده بود، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت.

اما میرزا حسین علی بهاء‌الله در این وادی وارد نشد و به ارائه‌ی معجزه نپرداخت. بهائیان نیز که وضع را این‌گونه دیده‌اند، در مسأله‌ی نشانه و بینه‌ی الاهی - که در میان بسیاری از انبیای گذشته مرسوم بوده است و در بخش ویژگی‌های حجج الاهی به آن اشارتی رفت - به کلی منکر لزوم چنین مسأله‌ای برای اثبات الاهی بودن دعوت یک مدعی شده‌اند. در این میان، مهم‌ترین بحث و توجیه از آن ابوالفضل گلپایگانی، مبلغ مشهور بهائی است که خلاصه‌ای از نظریه‌ی او و بررسی آن در ادامه خواهد آمد.

### نظریه‌ی ابوالفضل گلپایگانی در مورد اعجاز پیامبران و بهاء‌الله

ابوالفضل گلپایگانی، مهم‌ترین نظریه پرداز بهائی در کتاب *فرائد مدعی* می‌شود که هر چند بروز معجزه از پیامبر سبب حیرت اطرافیان او می‌شود، ابدأً دلیلی بر اثبات حقانیت او نیست؛ چرا که نشانه و بینه باید با ادعا هم ساز باشد و اعمالی چون شفای بیماران (معجزه‌ی حضرت عیسی علیه السلام) دلیل بر حقانیت مدعی در طب است و نه الاهی بودن دعوت. او در عین حال مدعی می‌شود که انبیای الاهی از جمله بهاء‌الله به تصرف در تکوین قادرند و هر کاری را که اراده کنند، انجام می‌دهند؛ اما به دلیل آن که انجام دادن خوارق عادات دلیلی بر حقانیت ایشان نیست، از این کار صرف نظر کرده‌اند. وی در ادامه به انکار بروز معجزه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌پردازد و می‌نویسد:

«و اگر نفسی در جمیع قرآن تفحص نماید موضعی را نتواند یافت که حضرت رسول ﷺ برای اثبات رسالت خود به معجزات احتجاج فرموده باشد. بل در اکثر مواضع کثیره به صراحت دلالت معجزات را رد فرموده... و مقصود خداوند تبارک و تعالی این است که سبب این که ما معجزه‌ای نمی‌فرستیم و معجزات را دلیل تو قرار نمی‌دهیم این است که امم ماضیه [=امت‌های پیشین] مانند عاد و ثمود و غیرهما معجزات انبیاء را تکذیب کردند و آیات الاهی را حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام طاغیه [=طغیانگر] را هلاک نمودیم و به نزول سخط، ایشان را محو و معدوم کردیم؛ زیرا که ما نمی‌فرستیم معجزات را الا برای اخافت [=ترساندن] و انذار [=بیم دادن] به نزول عذاب و هلاکت. و چون وجود مبارک حضرت خاتم الانبیاء، رحمة للعالمین بود و اراده‌ی الاهی بر این تعلق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و قبائل یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از اعقابشان اهل ایمان به ظهور آید، این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریه ابا نمود و هلاکت ایشان را روا نداشت و حجت را به کتاب که رحمت و هدایت در آن ودیعه نهاده شده است و احدی مثل آن را نتواند آورد، منحصر نمود.»<sup>۶۸</sup>

او برای آن که حرف خود را مستند به آیات قرآن نشان دهد، به آیاتی از قرآن اشاره می‌کند که کفار تقاضای اعمالی برخلاف عادت از پیامبر ﷺ می‌کردند. اما آن حضرت از انجام دادن آن سرباز می‌زدند و می‌فرمودند: اگر آن چه را می‌خواهید انجام دهم، بازهم ایمان نمی‌آورید.<sup>۶۹</sup> یا در

۶۸. فرائد: ۸۰.

۶۹. انعام (۶): ۱۰۹-۱۱۱.

مواضعی می‌فرمودند: پیامبران پیشین که بسیاری از این معجزات را ارائه کردند؛ پس چرا آنان را به ناحق کشتید؟<sup>۷۰</sup> و...

گلپایگانی در خاتمه‌ی نظریه‌پردازی‌اش مدعی می‌شود که چون وقوع معجزه در میان انبیای گذشته در بین علما و حاکمان هر قوم از سوی صاحب ادعا بروز می‌کرد، بهاء‌الله و به تبع او بهائیان، بارها از علما و حتی پادشاهان ایران خواستند که مجلسی ترتیب دهند و به انتخاب و توافق خود، معجزه‌ای انتخاب کنند تا بهاء‌الله خواسته‌ی ایشان را عملی کند و حجت را بر آنان تمام کند. اما پادشاه ایران یعنی ناصرالدین شاه و علمای آن عصر، از ترس مفتضح شدن، هرگز تن به این کار ندادند و از تشکیل چنین مجلسی جلوگیری کردند که اگر این مجلس تشکیل می‌شد، جناب بهاء حتماً معجزه‌ای در آن انجام می‌دادند. گلپایگانی معتقد است که اگر بهاء‌الله معجزه‌ای نداشته است، به علت جلوگیری شاه و علما بوده و الا او بر هر کاری تواناست.<sup>۷۱</sup>

### بررسی و نقد نظریه‌ی گلپایگانی

در مورد نظریه‌ی گلپایگانی، باید گفت که به نظر می‌رسد بخشی از نظریه‌ی ایشان درست و قسمتی از آن نادرست و با تاریخ انبیای گذشته و آیات قرآن در تضاحم و تضاد است.

آن چه از فرمایش ایشان درست به نظر می‌رسد آن است که پیامبران موظف نبوده‌اند هر چه مردم از ایشان درخواست می‌کردند، به عنوان معجزه انجام دهند؛ چرا که به قول ایشان، مجلس و منزل انبیای الاهی تبدیل به صحنه‌ی نمایشی می‌شد که عده‌ای از مردم، هر روز برای

۷۰. آل عمران (۳): ۱۸۳ - ۱۸۴.

۷۱. برای اطلاع از نظریه‌ی گلپایگانی، رک: فرائد: ۷۶ به بعد.

تفریح و لذت بردن از بروز حوادث جدید، به آن جا می رفتند و به جای آن که معجزه، سبب هدایت مردم شود، سبب تفریح و مسخره بازی گروهی دیگر می شد. لذا در میان انبیای گذشته چنین نبود که هر گاه فردی از پیامبری معجزه‌ای درخواست کند و نوع آن را نیز تعیین نماید، پیامبر یا حجت الاهی معجزه‌ی درخواستی را همان موقع اجرا کند.

در عین حال، به نظر می رسد نظریه گلپایگانی مصون از خطا نیست. در این جا به چند مورد از اشتباه‌های نظریه‌ی ایشان به اختصار اشاره می شود:

اولاً هر چند پیامبران موظف نبودند معجزات درخواستی مردم را به کمال و تمام انجام دهند، در عین حال چنین نیز نبود که به هیچ کدام از درخواست‌های حق جویان و حق طلبان که گواهی بر صحت ادعای پیامبران طلب می کردند، پاسخی ندهند. هم چنین گاهی پیامبران الاهی برای تمام کردن حجت بر مخالفان و کافران، درخواست‌های به ظاهر غیر ممکن و خارج از اراده‌ی انسان‌ها را نیز به انجام می رساندند تا به خود مخالفان و هم چنین به ایمان آورندگان اثبات شود که دشمنان پیامبران، به دنبال حق طلبی نیستند و صرفاً بهانه جویی می کنند. در این میان، ذکر یک مورد از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اجرای معجزه‌ای عجیب در پیش چشم کافران را به بیان امیر مؤمنان علیه السلام مرور می کنیم:

امام علی علیه السلام می فرمایند:

من با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم؛ آن گاه که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: «ای محمد! تو ادعای بزرگی کردی که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه‌ای می خواهیم؛ اگر پاسخ مثبت داده انجام دهی، می دانیم که تو پیامبر و فرستاده‌ی



خدایی و اگر از انجام آن سرباز زنی، خواهیم دانست که ساحر و دروغ‌گویی.»

پس پیامبر ﷺ فرمود: «شما چه می‌خواهید؟»

گفتند: «این درخت را بخوان تا از ریشه کنده شود و در پیش تو بایستد.»

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند بر همه چیز تواناست. حال اگر خداوند این کار را بکند، آیا ایمان می‌آورید؟ و به حق شهادت می‌دهید؟»

گفتند: آری.

پیامبر ﷺ فرمود: «من به زودی نشانتان می‌دهم آن چه را درخواست کردید و همانا بهتر از هر کس می‌دانم که شما به خیر و نیکی باز نخواهید گشت؛ زیرا در میان شما کسی است که کشته شده و در چاه «بدر» دفن خواهد شد<sup>۷۲</sup> و کسی است که جنگ احزاب را تدارک خواهد کرد.<sup>۷۳</sup>»

سپس به درخت اشاره کرد و فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می‌دانی من پیامبر خدایم، از زمین با ریشه‌هایت از زمین در آی، و به فرمان خدا در پیش روی من قرار گیر.»

امیر مؤمنان در بیان ادامه‌ی این واقعه می‌فرمایند:

۷۲. این پیش‌گویی از آینده به جنگ بدر (چاهی بین مکه و مدینه) اختصاص دارد که جسد عتبه و شیبه، پسران ربیع و امیه و پسران عبدشمس و ابوجهل و برخی دیگر در آن ریخته شد و دسته‌جمعی در آن دفن شدند.

۷۳. منظور ابوسفیان است.

«سوگند به پیامبری که خدا او را به حق مبعوث کرد، درخت با ریشه‌هایش از زمین کنده شده با صدای شدید چونان به هم خوردن بال پرنده‌گان، یا به هم خوردن شاخه‌های درختان جلو آمد و در پیش روی پیامبر ﷺ ایستاد. برخی از شاخه‌های بلند خود را بر روی پیامبر ﷺ و بعضی دیگر را روی من انداخت و من در طرف راست پیامبر ﷺ ایستاده بودم.»

وقتی سران قریش این منظره را مشاهده کردند، با کبر و غرور گفتند: «به درخت فرمان ده، نصفش جلوتر آید و نصف دیگر در جای خود بماند.» پیامبر ﷺ فرمان داد. نیمی از درخت با وضعی شگفت‌آور و صدایی سخت به پیامبر ﷺ نزدیک شد. گویا می‌خواست دور آن حضرت بیچد. اما سران قریش از روی کفر و سرکشی گفتند: «فرمان ده این نصف باز گردد و به نیم دیگر ملحق شود و به صورت اول در آید.»

پیامبر ﷺ دستور داد و چنان شد.

من گفتم: لا اله الا الله! ای رسول خدا ﷺ، من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم و نخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت و بزرگداشت دعوت رسالت، آن چه را خواستی انجام داد.

اما سران قریش همگی گفتند: «او ساحری است دروغ‌گو، که سحری شگفت‌آور دارد و سخت بامهارت است.» خطاب به پیامبر ﷺ گفتند: «آیا نبوت تو را کسی جز امثال علی باور می‌کند؟!»<sup>۷۴</sup>

۷۴. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۲.

با عنایت به روایت فوق، ملاحظه می‌شود که نه تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معجزات بسیاری داشته‌اند، بلکه گاهی بنا به درخواست مخالفان و برای اتمام حجت با ایشان کار خارق‌العاده‌ای انجام می‌دادند که مورد نظر مخالفان بوده است. بنابراین، این بخش از نظریه‌ی ایشان که پیامبر معجزه نداشته‌اند یا هرگز معجزه‌ای به درخواست مخالفان انجام نمی‌داده‌اند، با این حدیث و بسیاری دیگر از نقل قول‌های تاریخی مغایر است.

ثانیاً براساس آیات قرآن و روایات متعدد، تنها معجزه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرآن نبوده و آن حضرت معجزات متعددی نظیر شق القمر (دو نیم کردن ماه) را به درخواست مشرکان مکه انجام داده است. این نمونه هم در تاریخ و هم در قرآن ذکر شده و جای شک و شبهه‌ای در آن نیست. دیگر معجزات آن حضرت نیز بسیار است که نمونه‌ای دیگر از آن به بیان کتاب شریف نهج البلاغه از منظر خوانندگان عزیز گذشت. نمونه‌هایی دیگر مانند به سخن درآمدن سوسمار و اعتراف به نبوت پیامبر و وقوع روز جزا<sup>۷۵</sup>، سخن گفتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر اهل بیت علیهم السلام با جانوران و... که بارها و بارها در کتاب‌های مختلف نقل شده است، همگی نشان‌دهنده‌ی بطلان نظریه‌ی جناب گلپایگانی در انحصار معجزه‌ی امت اسلام در کتاب قرآن است.

ثالثاً هنگامی که انبیای گذشته معجزات خود را - که شاید برخی از سنخ هدایتگری مردم قوم نبود- ارائه می‌کردند، آن را دلیلی برای حقانیت خود می‌دانستند و به استناد این معجزات، اثبات می‌کردند که از طرف خدا به سوی مردم پیامی دارند و لذا به قدرت‌های الهی مزین‌اند. مثلاً حضرت عیسی علیه السلام که مرده را زنده می‌کرد و کور مادرزاد

۷۵. بحار الانوار ۱۷: ۴۰۶ - ۴۰۷.

را به اذن خدا شفا می داد و معجزات دیگر نیز داشت، این معجزات را دلیل حقانیت و پیامبری خود می دانست و از مردم می خواست که با دیدن این معجزات، از او تبعیت کنند. قرآن نیز به همین موضوع اشاره کرده و می فرماید:

«و به رسالت بر بنی اسرائیلش می فرستد که: من با معجزه‌ای از پروردگارتان نزد شما آمده‌ام. برایتان از گل چیزی چون پرنده می سازم و در آن می دمم و به اذن خدا پرنده‌ای می شود و کور مادرزاد را و پیسی گرفته را شفا می دهم. به فرمان خدا مرده را زنده می کنم و به شما می گویم که چه خورده‌اید و در خانه‌های خود چه ذخیره کرده‌اید. اگر از مؤمنان باشید، در این‌ها برای شما نشانه‌های حقانیت من است.»

تورات حاضر را تصدیق می کنم و پاره‌ای از چیزهایی را که بر شما حرام شده حلال می کنم. با نشانی از پروردگارتان نزد شما آمده‌ام. از خدای بترسید و از من اطاعت کنید.»<sup>۷۶</sup>

به نظر می رسد روش استدلال آقای گلپایگانی در مورد عدم دلالت معجزات انبیا بر حقانیت آنان و دلالت آن بر برتری ایشان در موضوع معجزه (مانند سحر در مورد حضرت موسی علیه السلام یا طبابت در مورد حضرت عیسی علیه السلام)، بر خلاف شواهد قطعی تاریخی و بر خلاف روش استدلال الهی در قرآن کریم است؛ یعنی اگر استدلال جناب گلپایگانی صحیح بود و مثلاً شفای بیماران تنها دلالت بر برتری حضرت عیسی علیه السلام در طبابت داشت، آن حضرت نمی توانست بروز این معجزه را دلیل حقانیت دعوت خود بداند و قرآن نیز بر این روش استدلال صحه نمی گذاشت؛ اما ملاحظه می کنیم که از قضا، انجام

۷۶. آل عمران (۳): ۴۹ - ۵۰.

دادن چنین معجزاتی در کتاب‌های آسمانی پیشین و در بیان پیامبران قبل، دلیل حقانیت ایشان در مسأله‌ی دعوت الاهی ذکر شده است.

رابعاً بر خلاف نظریه‌ی جناب گلپایگانی در بسیاری از موارد نیز با نزول نشانه‌هایی عجیب از سوی پروردگار برای هدایت مردم و نمایش آن نشانه‌ها توسط پیامبران و انکار آن از سوی مخالفان، عذابی نیز بر قوم نازل نشده است. درست است که قوم ثمود با نابود کردن معجزه‌ی حضرت صالح علیه السلام دچار عذاب الاهی شدند؛ اما این بدان معنا نیست که اگر معجزه‌ی هر پیامبری با انکار مخالفانش مواجه شد، آن قوم مستحق عذاب شوند. در مورد مسأله‌ی ناقه‌ی صالح علیه السلام نیز، پیش از وقوع عذاب، حضرت صالح علیه السلام به قوم خود هشدار داده بود که در صورت تعرض به معجزه‌ی الاهی، عذاب خداوند بر مردم نازل می‌شود.<sup>۷۷</sup>

اما در مورد بسیاری از انبیای گذشته، ملاحظه می‌شود که حتی باوجود انکار معجزات پیامبران و ساحر خواندن ایشان، عذابی نیز بر قوم آن پیامبر نازل نشده است؛ مثلاً با وجود معجزات پیش‌گفته در مورد عیسی مسیح علیه السلام، پس از عروج آن حضرت به آسمان چهارم، بنی‌اسرائیل دچار عذابی مانند عذاب قوم عاد و ثمود نشدند. لذا استدلال جناب گلپایگانی بر لزوم نزول بلا بر انکارکنندگان معجزات پیامبران و نابودی آنان با، با حقایق تاریخی در تضاد است. اگر چه خداوند متعال برخی از اقوام گذشته را به سبب انکار معجزات پیامبران دچار عذاب دنیوی کرده است، در بسیاری از موارد نیز حساب منکران اعجاز حجت‌های الاهی را به روز قیامت و جزا واگذار کرده است.

۷۷. هود (۱۱): ۶۴.

خامساً اگر بهائیان مدعی اند که آیین بهاء الله دیانتی جهانی و برای تمام ملت‌ها بوده است - که مدعی اند - و اگر بهاء الله ادعای پیامبری خود را در کشور عثمانی (باغ رضوان بغداد، ادرنه، عکا) مطرح کرده است - که چنین است - شایسته بود جناب بهاء الله از دولت عثمانی و پادشاه آن یا بزرگان شهر خود یعنی عکا یا از بزرگان ملل و اقوام گوناگون برای ارائه‌ی معجزه دعوت کند؛ نه آن که حدود سی سال از ناصرالدین شاه درخواست<sup>۷۸</sup> بازگشت به ایران برای ارائه‌ی بیانات خود و ساکت کردن مخالفانش را داشته باشد.

بدون شک اگر جناب ایشان اهل کرامت و ارائه‌ی معجزاتی بود، مورد توجه حاکمان عثمانی قرار می‌گرفت و او را به عنوان پیامبر می‌پذیرفتند و آن وقت شاه ایران منت دار حضور ایشان در کشور می‌شد.

جالب این جاست که بهاء الله و فرزندش عباس افندی نه تنها به چنین اقدامی، یعنی دعوت از نمایندگان دولت عثمانی و بزرگان فلسطین برای ارائه‌ی معجزه، دست نیازیده‌اند، بلکه در تمام مدت اقامت خود در فلسطین، همواره به گونه‌ای عمل کرده‌اند که گویی از اهل اسلام و متدین به دیانت اسلامی اند؛ چنان که مسلمانان و مفتیان فلسطین بهاء الله را به عنوان «شیخ کبیر» می‌خواندند<sup>۷۹</sup> و او را همانند قطبی از اقطاب صوفیه می‌دانستند. هم چنین فرزند ایشان تا آخرین جمع‌های عمرش، در نماز جمعه شرکت می‌کرد و هم چون سایر مسلمانان می‌زیست. علت هم آن بود که اگر پادشاهان متعصب عثمانی می‌دانستند که بهاء الله مدعی نسخ اسلام و پیامبری است، بی‌گمان به او مهلت نمی‌دادند و کارش را یکسره می‌کردند.

۷۸. مطالعه‌ی نامه‌ی بهاء الله به ناصرالدین شاه مشهور به «لوح سلطان»، صحت چنین ادعایی را تأیید می‌کند؛ به ویژه بیان ایشان در صفحات ۲۷ و ۴۳ و ۴۸ و ...

۷۹. الكواكب الذریة ۲: ۵۱۱.

اما علت درخواست بهاء‌الله برای ارائه‌ی معجزه در دربار ناصرالدین شاه نیز معلوم است. او که به دلیل شرکت در ترور نخست ناصرالدین شاه از ایران تبعید شده بود و دولت ایران وی را عامل روسیه و مسؤول جنگ افروزی‌های بابیان در ایران می‌شناخت، اطمینان داشت که دولت ایران حضور وی را در کشور بر نمی‌تابد. لذا ارائه‌ی چنین پیشنهادی دوسود اصلی برای وی داشت:

اول آن که اگر به فرض محال، دولت ایران با حضور وی در کشور برای اجرای معجزه و اقامه‌ی دلیل و بینه موافقت می‌کرد، وی فرصت می‌یافت تا بار دیگر پیروان باب را در ایران سازماندهی کند و مقاصد خود را پیش ببرد.

و دوم آن که اگر دولت ایران موافقت نمی‌کرد، او همواره برای عدم ارائه‌ی معجزه، دلیل موجهی دست و پا کرده بود.

## ۲-۴) بهاء‌الله و نص

پیش‌تر اشاره شد که باب در کتاب بیان در مواضع متعدد، به ظهور فردی به نام «من یظهره الله» یعنی «کسی که خدا او را ظاهر می‌کند» اشاره دارد و به مریدان خود در مورد ظهور وی بشارت می‌دهد؛ از جمله در کتاب بیان فارسی می‌نویسد:

«مد نظر بیان نیست الا به سوی من یظهره الله.»<sup>۸۰</sup>

و در موضعی دیگر می‌نویسد:

«آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد... مثلاً آن چه خداوند بر عیسی نازل فرمود، تحفه بوده

۸۰. بیان فارسی: ۷۸.

من قبل الله از برای محمد رسول الله... و همین قسم آن چه خداوند به رسول الله نازل فرموده که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می شود، مرایای افتده ی ایشان، تحفه بود من الله به سوی قائم آل محمد ﷺ و همین قسم آن چه در بیان متکون شود، از شئون محبوبه، تحفه است از قبل نقطه ی بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اخرای بیان باشد...»<sup>۸۱</sup>

باب در کتاب بیان، اعتبار تعالیم خود را تا روز ظهور «من یظهره الله» دانسته و او را در رد یا قبول تعالیم خود صاحب اختیار دانسته است. او هم چنین منی انسان را از دسته ی نجاسات خارج کرده تا «من یظهره الله» از پاکی پدید آید.<sup>۸۲</sup> باب در بیان فارسی ظهور موعود خود را بین ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال پس از ظهور خود و تألیف بیان مقرر کرده است. او می نویسد:

«اهل این جنت در این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قسم به ذات الاهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم تر از ایمان به او و طاعت او نیست... وصیت میکنم کل اهل بیان را... اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث [= ۱۵۱۱ به حساب حروف ابجد] که کل داخل شوید و اگر نشده.. به عدد اسم الله المستغاث [= ۲۰۰۱ به حساب حروف ابجد.]»<sup>۸۳</sup>

با این حال باب مریدان را تا زمان ظهور من یظهره الله بلا تکلیف نگذاشت و سرپرستی ایشان را بر عهده ی میرزا یحیی صبح ازل نهاد. او در وصیتی خطاب به صبح ازل نوشت:

۸۱. همان: ۷۳.

۸۲. همان: ۱۲۶.

۸۳. همان: ۶۱.



«الله اكبر تكبيراً كبيراً، هذا كتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم. قل كل من الله مبدئون، قل كل الى الله يعودون، هذا كتاب من على قبل نبيل<sup>۸۴</sup> ذكر الله للعالمين الى من يعدل اسمه اسم الوحيد<sup>۸۵</sup> ذكر الله للعالمين. قل كل من نقطة البيان لبيدئون، أن يا اسم الوحيد فاحفظ ما نزل في البيان وأمر به فانك لصراط حق عظيم.»<sup>۸۶</sup>

پس از مرگ باب در سال ۱۲۶۶، توقع از بایبان آن بود که به وصیت باب عمل کنند و به دور میرزا یحیی جمع شوند و به تعالیم باب و دستورات میرزا یحیی عمل کنند تا زمانی که موعود کتاب بیان یعنی «من یظهره الله» در موعد مقرر ظهور کند. در این میان، برخی از بایبان همین رفتار مورد انتظار را از خود بروز دادند؛ اما گروهی دیگر از ایشان، در مقابل میرزا یحیی ایستادند و ادعا کردند که «من یظهره الله» اند و خداوند آنان را ظاهر کرده و بایبان موظف به اطاعت از ایشان اند. تعداد این مدعیان بر حسب روایت کتاب‌های مختلف تاریخی متفاوت است. اما محمد علی فیضی، نویسنده و مبلغ بهائی، در کتاب خود می‌نویسد:

«و بیست و پنج نفر از اصحاب در عراق و ایران دعوی من یُظهِرُهُ اللهُ نمودند و این نفوس اشخاصی بودند که در ظلّ آیات و کلمات حضرت نقطه‌ی اولی تربیت روحانی یافته و بشارات قرب ظهور من یظهره الله را در سینه‌ی نه و نوزده منتظر بودند و کلماتی از آن‌ها بشکل مناجات صادر شده بود که وحی الاهی

۸۴. علی قبل نبیل یعنی علی محمد؛ چرا که براساس حروف ابجد دو کلمه‌ی محمد و نبیل معادل عدد ۹۲ و با یکدیگر معادل اند.

۸۵. وحید به حساب حروف ابجد عدد ۲۸ و با کلمه‌ی یحیی معادل است.

۸۶. مقدمه‌ی نقطه‌الکاف: ۲۳ (نسخه‌ی دیجیتالی).

می‌پنداشتند. مشاهیر آن‌ها عبارت بودند از سید بصیر هندی، میرزا اسدالله خوئی ملقب به دیان ... میرزا غوغا درویش شاعر مقیم کرمانشاه، ملا محمد نبیل زرنندی و ملا جعفر کاشی.<sup>۸۷</sup>

در این میان، یکی از مدعیان که ادعای خود را در سال ۱۲۷۹ و در شهر بغداد مطرح کرد، میرزا حسین علی بهاءالله بود که موفق شد طرفدارانی به دست آورد و برخی از دیگر مدعیان، نظیر نبیل زرنندی را با خود همراه سازد. ادعای «من یظهره اللهی» بهاءالله، در واقع نوعی اعلان جنگ به برادرش میرزا یحیی صبح ازل بود. این دو برادر که از دیرباز اختلافات پیدا و پنهانی داشتند، نهایتاً پس از این ادعای بهاءالله از یکدیگر جدا شدند و به دشمنان خونی یکدیگر تبدیل شدند؛ تا آن جا که تسویه حساب‌های شخصی میان این دو و طرفداران ایشان بروز کرد که بیان آن موارد از حوصله‌ی این بحث خارج است.

آن چه لازم است پیش از پایان این بحث مورد مذاقه قرار گیرد آن است که حتی اگر بپذیریم که باب حجتی از جانب خداوند برای هدایت انسان‌ها بوده است - که در بخش‌های قبلی صحت چنین فرضی به علت مغایرت ویژگی‌های باب با ویژگی‌های یک حجت الاهی زیر سؤال رفته است - باز هم در ادبیات بابی، نمی‌توان جایگاهی برای حجت الاهی بودن میرزا حسین علی بهاءالله یافت؛ چرا که او پیش از باب و پیش از طهارت منی توسط او به دنیا آمده بود و بسیار زودتر از آن چه باب پیش‌بینی کرده بود (۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال) ادعای خود را مطرح ساخت. هم‌چنین او در برابر وصی باب ایستاد و کمر همت به نابودی او بست. لذا کسانی که معتقد به الاهی بودن تعالیم باب‌اند، منطقاً نمی‌توانند و نباید ادعای میرزا حسین علی را بپذیرند.

۸۷. حضرت بهاءالله: ۱۰۳ - ۱۰۴.

اثبات حقانیت باب، در واقع کاری بیهوده بوده است؛ آن هم در شرایط آن روز که مسلماً تعالیم باب پیش از نسخ شدن، حتماً به دست عده‌ی زیادی از مردم نرسیده بود؛ چرا که در آن عصر، گسترش تکنولوژی مانند امروز نبوده که هر سخن، به اندک زمانی در سراسر گیتی پراکنده گردد. بلکه برای نسخه برداری از یک کتاب و انتشار آن، مدت زمانی طولانی لازم بوده است. پذیرش این مطلب که دوره‌ی اعتبار سخنان یک پیامبر پیش از رسیدن تمام مطالب او به مریدان به اتمام برسد، برای پژوهشگران مقدور نیست. هم چنین بنا بر نظرات باب در مورد «من یظهره الله»، پذیرش ادعای «من یظهره اللهی» بهاء الله، به دلیل احراز نشدن شرایط «من یظهره الله» توسط او قابل قبول نخواهد بود.

## ۲-۵) بهاء الله و تکلم به زبان قوم

چنان که پیش تر بیان شد، خداوند متعال فرستاده‌ی خود را با زبان مخصوص قوم خود به میان انسان‌ها می‌فرستد تا مسیر مفاهمه و انتقال معانی، بین فرستاده و انسان‌های مخاطب پیام الاهی هموار باشد. اشاره شد که تمام پیامبران با زبان قابل فهم برای قوم خود سخن می‌گفته‌اند و در این راه، بیان فصیح و کلام زیبا را نیز انتخاب می‌کرده‌اند.

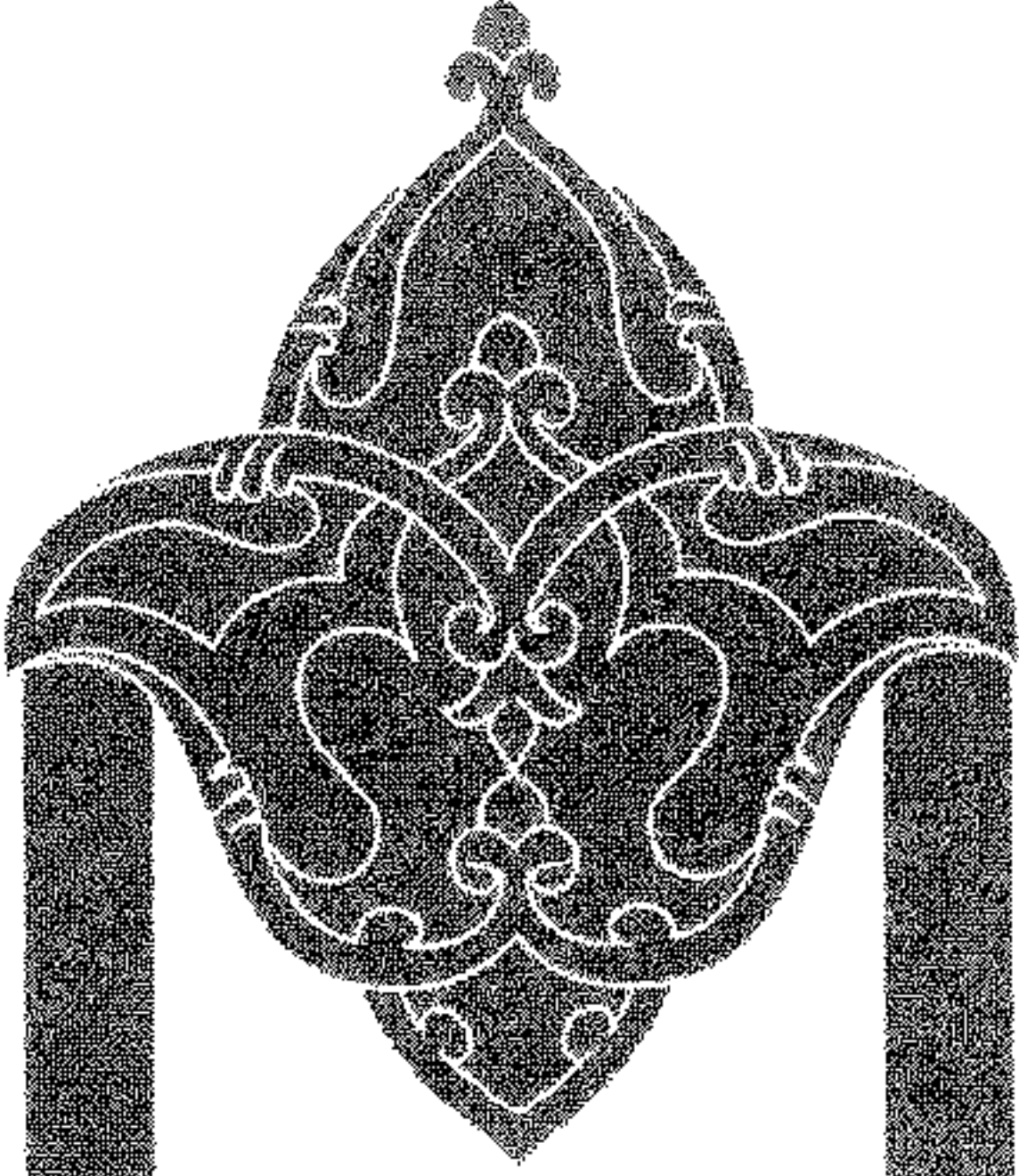
اما چنان که گفته شد، باب که در شیراز متولد شده بود و لاجرم می‌بایست تعالیم خود را به زبان فارسی بیان می‌کرد، برخلاف سنت الاهی در این موضوع، زبان عربی را برای بیان بسیاری از مطالب خود برگزید که اتخاذ همین شیوه، خود از دلایل باطل بودن ادعای او است.

میرزا حسین علی بهاء الله نیز با آن که یک ایرانی مازندرانی بوده، همانند باب، بسیاری از کتاب های خود را به زبان عربی نوشته است. البته او به زبان فارسی نیز کتاب هایی دارد. از میان کتاب های او به زبان فارسی می توان به کتاب های «ایقان»، «چهار وادی» و «هفت وادی» اشاره کرد. برخی کتاب های ایشان نیز به زبان عربی است که به عنوان نمونه می توان از کتاب های «اقدس»، «نفحات الرحمان» و «جواهر الاسرار» یاد کرد.

نکته ی جالب این جا است که بیش تر کتاب های بهاء الله، ترکیبی از زبان فارسی و عربی است. بدین گونه که بخش هایی از آن به زبان فارسی نوشته شده و ناگهان، متن دچار تغییر زبان شده و بخش هایی به صورت عربی به رشته ی تحریر در آمده و البته هیچ یک از این بخش ها، ترجمه ی زبان دیگر نیست؛ یعنی نه بخش های فارسی معادل بخش های عربی است، نه بالعکس.

از این دسته آثار ایشان می توان از کتاب های *اشراقات*، *رساله ی ابن الذئب*، *بدیع*، *لوح سلطان و اقتدارات* را یاد کرد.

معلوم نیست اگر ایشان ایرانی بوده، چرا به جای زبان فارسی، برخی تعالیم مهم خود را به زبان عربی بیان کرده و اگر ادعای خود را در میان عرب زبانان عراق و فلسطین مطرح کرده، چرا برخی تعالیمش را به زبان فارسی بیان کرده است. به هر حال، نه عرب زبانان و نه فارسی کلانان، هیچ کدام نمی توانند بدون دانستن زبان دوم، از تمام تعالیم جناب بهاء الله بهره مند شوند و این مسأله آن چنان که گفته شد، مغایر با سنت الاهی و نوعی نقض غرض است.



## فصل سوم

نگاهی به دلیل تقریر

## دلیل تقریر، جایگزینی برای تمام ویژگی‌های حجت‌های الاهی نزد بهائیان

از آن جا که نظریه پردازان بهائی در نمایش ویژگی‌های حجت‌های  
الاهی در میان رهبران خود چندان موفق نبوده‌اند و نتوانسته‌اند صفاتی  
مانند علم وهبی الاهی، قدرت، عصمت و... را در رهبران خود نمایش  
دهند، از گفت‌وگو در این مباحث سر باز زده‌اند به دنبال نظریه‌ای  
دیگر برای اثبات پیامبری پیامبران خود رفته‌اند و «دلیل تقریر» را  
مطرح کرده‌اند. آنان می‌گویند که راه اثبات پیامبری یک پیامبر، دلیل  
تقریر است و هیچ دلیلی بالاتر از این دلیل، برای اثبات پیامبری یک  
پیامبر وجود ندارد. در واقع، آنان با بیان دلیل تقریر از کنار بحث و  
گفت‌وگو در مورد مطالب دو فصل نخست این کتاب عبور کرده‌اند  
و «مسأله‌ی مشروعیت» را به گونه‌ای دیگر حل کرده‌اند. مبلغان بهائی  
چنین مطرح می‌کنند که پیامبری یک پیامبر، نه براساس انطباق  
ویژگی‌های حجت‌های الاهی بر او، بلکه از طریق اثبات ادعای او  
براساس دلیل تقریر اثبات می‌شود.

ویژگی حجت‌های الاهی چنان که در فصل نخست گذشت، گاهی  
با ادله‌ی عقلی اثبات می‌شود و رهبران بهائی نیز بر لزوم برخورداری

یک حجت الاهی از این ویژگی‌ها مهر صحت زده‌اند. لذا مغایرت ویژگی‌های یک مدعی با این ویژگی‌ها به معنی حجت نبودن آن فرد بر دیگران از سوی خداوند محسوب می‌شود؛ اما به دلیل آن که مبلغان بهائی به اثبات نبوت جناب باب و بهاء‌الله از راه دلیل تقریر اصرار می‌ورزند، در این فصل به بررسی اهمیت این دلیل نزد ایشان، محتوای آن و بررسی میزان مشروعیت‌آوری آن برای رهبران بهائی می‌پردازیم.

آغازگر این بحث با این عنوان خاص در میان بهائیان، میرزا ابوالفضل گلپایگانی است. او در کتاب *فرائد*، برای آن که بتواند وجه‌های از مشروعیت را برای رهبران بهائی اثبات کند، دلیل تقریر را مطرح کرده و در بزرگداشت این دلیل می‌گوید:

«به اندک تأمل معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود، ابدأ تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد.»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر از همین کتاب می‌نویسد:

«دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل به آن تمسک جست‌ه‌اند.»<sup>۲</sup>

به نظر جناب گلپایگانی، انسان در مواجهه با ادیان، سه راه در پیش دارد: اول آن که به کلی منکر وجود دین شود و ده‌ری گردد. دوم آن که به تقلید از پدران خود و کورکورانه از دینی پیروی کند. سوم آن که با استفاده از دلیل تقریر و تطابق نشانه‌های یک پیامبر با مدعی پیامبری، دینی برای خود برگزیند. طبیعی است که روش اول و دوم مردود است و تنها راه سوم در اثبات یک دین باقی می‌ماند که همان تمسک به دلیل تقریر است. اما دلیل تقریر چیست و چگونه به آن استدلال می‌شود؟

۱. فرائد: ۷۵.

۲. همان: ۶۶.

## خلاصه‌ای از دلیل تقریر

گلپایگانی در تبیین دلیل تقریر می‌نویسد:

«اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند - تبارک و تعالی - نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند، این نفوذ و بقا برهان حقیقت آن باشد؛ چنان‌که بالعکس، زهوق [=هلاکت و بطلان] و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان دعوت زائله غیر باقیه نماید.»<sup>۳</sup>

بنابراین، از نظر ایشان به صرف تشریح یک دیانت توسط مدعی و نسبت آن به حضرت حق و نفوذ آن در میان مردم، حقانیت آن پیامبر و دین او اثبات می‌شود و بر همگان لازم است از مدعی پیروی کنند. از دیدگاه گلپایگانی، این مهم‌ترین دلیل بر اثبات حقانیت یک پیامبر است و از این دلیل، دلیلی بالاتر و برتر وجود ندارد.

او در تکمیل استدلال خود می‌نویسد:

«بر هر عاقل متفلس، اگر اندکی تأمل نماید واضح می‌شود که جز خداوند تبارک و تعالی احدی قادر بر انفاذ و ابقای شرایع نباشد و قاهریت و احاطه‌ی قدرت الاهی، مانع است که شریعت باطله‌ی کاذبه باقی ماند.»<sup>۴</sup>

گلپایگانی در این بیان برای توجیه مطالب خود، از آیات قرآن نیز مدد می‌جوید و به این آیه استدلال می‌کند:

۳. همان: ۶۶ - ۶۷.

۴. همان: ۶۷.



ترجمه‌ی آیه‌ی شریف این است که کسانی که محاجه و مجادله می‌نمایند در امر خداوند بعد از آن که اجابت کرده شد (یعنی خلق قبول نمودند و اجابت کردند)، حجت ایشان زائل و باطل است نزد پروردگار و غضب الاهی بر ایشان احاطه نماید و عذاب شدید نازل گردد. و سوره‌ی شوری مکیه است و وقتی نازل شد که اصحاب حضرت رسول، جمعی قلیل بودند؛ معذلتک می‌فرماید پس از آن که این جمع قبول کردند و اجابت نمودند خدا را، من بعد حجت مجادل باطل باشد و احتجاجشان سبب نزول خشم خداوند گردد.»<sup>۶</sup>

گلیایگانی در بخش دیگری از کتابش بار دیگر به این موضوع می‌پردازد و باطل کردن ادعای مدعی پیامبری را بر عهده‌ی خداوند قرار می‌دهد و می‌نویسد:

«حاشا ثم حاشا که قدرت الاهی بگذارد که باطل غالب گردد و کلمه‌ی کاذبه نفوذ یابد و نه پنجاه سال و چهل سال بل ده سال درعالم باقی ماند.»<sup>۷</sup>

---

۵. شوری (۴): ۶۱.

۶. فرائد: ۷۶.

۷. همان: ۹۴۲.

لذا از نظر ایشان، هیچ ادعای باطلی نمی‌تواند بیش از ده سال در عالم دوام یابد. حال که ادعای سیدباب و بهاء‌الله، بسیار بیش از این مقدار دوام آورده و طرفدارانی یافته است<sup>۸</sup>، لاجرم باید معتقد شد که خداوند به این دعوت راضی بوده و عدم نابودی آن دلیل تقریر و رضایت خداوند درباره‌ی این آیین است.

احتمالاً وجه تسمیه‌ی این استدلال به دلیل تقریر نیز همین مطلب است. تقریر خداوند از فعلی به معنی رضایت داشتن حضرت حق از آن است و بهائیان تقریر را به معنی «مدعن و مقرر نمودن و تثبیت کردن» و دلیل تقریر را عبارت از «تشریح شریعت و بقاء قرار و ثبات در عالم»<sup>۹</sup> معنا کرده‌اند؛ یعنی چون خداوند بهائیت را نابود نکرده و با این عدم نابودی، آن را تقریر و تأیید کرده است، سیدباب و بهاء‌الله مدعیان برحق و فرستاده‌ی واقعی خداوندند.

برای اثبات پیامبری باب، بهاء‌الله نیز در کتاب ایقان تلاش بسیاری کرده و استقامت مدعی در ادعای خویش را نیز دلیلی برای حقانیت او دانسته است؛ یعنی به اعتقاد میرزا حسین علی، پس از آن که یک مدعی تعالیمی را به حضرت حق نسبت داد و در این راه از هجوم مخالفان نهراسید و در مقابل تمسخر و آزار و اذیت ایشان، پایداری کرد و ثابت قدم باقی ماند، نشانه‌ی آن است که او از جانب خدا برای هدایت مردم آمده است. او در کتاب ایقان می‌نویسد:

«حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذ را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان

۸. هرچند که بهائیان طول عمر دیانت باب را تنها نه سال می‌دانند.

۹. ۹۱.۰۰۰ لغت: ۵۹۱.

احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده چه میانه‌ی حجج و دلائل، آیات به منزله‌ی شمس است و سوای آن به منزله‌ی نجوم.»<sup>۱۰</sup>

وی پس از این مقدمه در مورد باب، به مخالفت علمای اقوام گذشته با پیامبران پرداخته و مدعی شده، که در مورد باب وضع بر عکس بوده و علما و دانشمندان قوم به او ایمان آورده‌اند. بهاء‌الله این مسأله یعنی نفوذ کلام باب در میان علما را دلیل بر حقانیت او می‌داند و می‌نویسد:

«و از جمله ادله بر اثبات این امر آن که در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریّه ظاهر می‌شد، بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته‌اند به ضیاء شمس نبوت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می‌شدند و به لقاءالله فائز می‌گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می‌نمودند. چنانچه از لسان آن گم‌راهان می‌فرماید: فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِنَا بَادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنظُّكُمْ كَاذِبِينَ.

اعتراض می‌نمودند و به آن مظاهر قدسیّه می‌گفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی به شأن آن‌ها نیست و مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان من له الحق می‌نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیلابی کاملین

و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند.»<sup>۱۱</sup>

او در ادامه، پذیرش دعوت باب از سوی برخی از هم عصرانش را دلیل بر حقانیت او معرفی می‌کند:

«و از جمله دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف [=کرانه‌ها] و اقطار عالم ظاهر شد. چنان چه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ی ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند [=پرده‌ها را به کنار زدند]. مع ذلک به اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد.»<sup>۱۲</sup>

بهاء‌الله سپس به شرح دلیل تقریر پرداخته شجاعت باب در دعوت خود و استقامت او در این راه را دلیل دیگری بر حقانیت وی شمرده است. او در ادامه‌ی همین کتاب می‌نویسد:

«و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الاهی که با این که در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کُلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود، با وجود این قیام بر آن امر فرمود. چنان چه کُلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این، به غیر امر الاهی و مشیت مثبتة ی ربّانی؟

۱۱. همان: ۱۴۷-۱۴۸.

۱۲. همان: ۱۵۵.

قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب‌های عالم را در قلبش جا دهد باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید. مگر به اذن الاهی باشد و قلبش متصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی.»<sup>۱۳</sup>

بهاءالله بعدها نیز بارها به همین موضوع اشاره کرده و پافشاری و جان‌فشانی بایبان در راه خود را دلیل حقانیت آنان دانسته است. او در لوح سلطان که نامه‌ی او به ناصرالدین شاه قاجار در ایام حضورش در ادرنه است، بعد از تمجید و تعریف‌های بسیار از ناصرالدین شاه، به عنوان دلیل حقانیت باب و بایبان می‌نویسد:

این طائفه‌ی امری که به آن معروف اند آن را حق دانسته و اخذ کرده‌اند. لذا از ما عندهم ابتغاءً لما عندالله [=از آن چه نزد ایشان است در طلب آن چه نزد خداوند است] گذشته‌اند و همین گذشتن از جان و در سبیل محبت رحمان گواهیست صادق و شاهدی ست ناطق علی ما هم یدعون [=بر آن چه ادعا می‌کنند]. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنون اند، این بسی بعید است؛ چه منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده؛ بلکه جمعی کثیر از هر قبیل از کوثر معارف الاهی سرمست شده به مشهد فدا در ره دوست، به جان و دل شتافته‌اند.»<sup>۱۴</sup>

۱۳. همان: ۱۵۳.

۱۴. لوح سلطان: ۳۸ - ۳۹.

خلاصه‌ی سخن آن که:

۱. باب و بهاء‌الله ادعا کرده‌اند که از جانب خدا برای هدایت مردم آمده‌اند. آنان کتاب‌هایی نیز برای هدایت مردم از جانب خدا آورده‌اند.

۲. باب و بهاء‌الله در راه دعوت خود پایمردی‌ها کرده‌اند و در برابر آزار و اذیت مخالفان، دست از دعوت خود برنداشته‌اند و در این راه، رنج اعدام و تبعید و کشته شدن مریدان را به جان خریده‌اند.

۳. دعوت آنان در میان مردم نفوذ کرده و آیین ایشان بعد از صد و هفتاد سال هنوز پا برجاست.

بنابراین، این دو نفر از جانب خدا برای هدایت بشر آمده‌اند و اگر چنین نبود، آیین و مراسمشان به فراموشی سپرده می‌شد و خداوند دین آنان را نابود می‌کرد و هرگز جز نامی از ایشان باقی نمی‌ماند.

### نقدهایی بر دلیل تقریر

آن چه گذشت، خلاصه‌ای از بیان نظریه پردازان بهائی در اثبات دلیل تقریر است. گفته شد که علت تمسک افرادی نظیر گلپایگانی به چنین مباحثی آن است که آنان از نمایش معجزه یا بینه برای رهبران خود محروم‌اند و لذا برای آن که وجهی از مشروعیت برای آنان ایجاد کنند، به چنین مطالبی می‌پردازند؛ و الا بروز یک معجزه‌ی آشکار برای عموم مردم می‌توانست از سوی میرزا حسین‌علی یا سید باب، دهان تمام مخالفان را ببندد.

در ادامه‌ی این بحث، از سه دیدگاه به نقد و بررسی این دلیل خواهیم پرداخت:

محور اول بررسی ما به این موضوع می‌پردازد که آیا اساساً دلیل تقریر به لحاظ عقلی دلیل قابل قبولی است؟ آیا می‌توان گفت هر کس دعوتی ارائه کرد و استقامتی در کار داشت و حرفش در گروهی از مردم نفوذ کرد، پیامبر است؟ معیارهای جزئی‌تر در این بحث چیست و با کدام خط‌کشی باید ادعای مدعیان را اندازه گرفت؟ به اصطلاح در این بخش، در مبانی دلیل تقریر بحث و بررسی خواهیم کرد.

محور دوم بحث ما آن است که آیا دلیل تقریر بر تمام پیامبران الهی قابل انطباق است؟ یا دست‌کم می‌توان از بعضی از پیامبران الهی نام برد که دلیل تقریر در مورد ایشان صدق نمی‌کند؟ آیا ممکن است ناپيامبرانی در طول تاریخ ظهور کرده باشند که دلیل تقریر بر ایشان منطبق باشد، اما به اعتراف رهبران بهائی پیامبر نبوده و دروغ‌پردازی کرده باشند؟ اگر حتی بتوانیم یک نمونه از این نمونه‌های تاریخی را نشان دهیم و یک مثال نقض برای این نظریه پیدا کنیم، خود به خود دلیل تقریر ابطال و نظریه‌ی جناب گلپایگانی و سایر نظریه‌پردازان بهائی مردود خواهد گشت.

محور سوم بحث ما آن است که به فرض، اگر مبانی دلیل تقریر را پذیرفتیم و هم‌چنین نتوانستیم مثال نقضی از پیامبران گذشته در این زمینه ارائه کنیم، آیا مبانی دلیل تقریر با واقعیات تاریخی زندگی سید باب و جناب بهاء‌الله قابل انطباق است؟ آیا به راستی آنان در ادعای خود پایمردی کرده‌اند و در میان دیگران نفوذ داشته‌اند؟ در این جا نیز اگر با نمونه‌هایی از عدم انطباق دلیل تقریر با تاریخ زندگانی این دو مواجه شویم، حتی به فرض پذیرش دلیل تقریر، به دلیل آن که دلیل تقریر بر جناب باب و بهاء‌الله قابل انطباق نبوده است، نمی‌توانیم ادعای این دو را به عنوان پیامبر الهی تصدیق کنیم.

## نگاهی به مبانی دلیل تقریر

براساس دلیل تقریر، هر گاه چهار ویژگی تحقق ادعا، آوردن کتاب، استقامت در راه هدف و نفوذ کلام در میان مردم برای کسی محقق شد، همگان به پیروی از او موظف اند و او بی گمان پیامبر خدا است.

آن چنان که گفته شد، ابتدا بهاء الله این بحث را در کتاب ایقان مطرح کرده است و پس از وی، جناب گلپایگانی ضمن بسط و توضیح، این راه را تنها روش درست در پذیرش ادعای پیامبری یک فرد معرفی کرده اند و برای اولین بار از این اصطلاح بهره برده اند. اما مبانی این دلیل از جهات متعدد قابل نقد و بررسی است:

۱. نخستین نکته در این باره آن است که مبناي این استدلال چیست؟ آیا این استدلال یک استدلال عقلی است یا یک استدلال نقلی؟ اگر استدلال عقلی است، مثلاً حداکثر دوام ده ساله ی یک آیین بر کدام دلیل عقلی استوار است و اگر استدلال به دلیل تقریر، یک استدلال نقلی است، کدام نقل نشان دهنده ی همین مسأله است؟

۲. در این نظریه، به فرض صحت، نخستین فرد با استناد به چه دلیلی باید به پیامبر ایمان آورد؟ به عنوان مثال جناب ملاحسین بشرویی به عنوان «اَوَّلُ مَنْ آمَنَ» به سید باب، چگونه دلیل تقریر را بر جناب ایشان منطبق کرده اند؟ در زمانی که ملاحسین به باب ایمان آورد، از آن جا که هیچ کس پیش از او به باب ایمان نیاورده بود، باب نه نفوذی در میان مردم داشت و نه در راه هدف خود استقامتی ورزیده بود. بنابراین، نمی توان ادعا کرد که مبانی دلیل تقریر، در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ بر او منطبق بوده است.



این اشکال اصولاً در مورد هر مدعی پیامبری دیگری نیز مطرح است. تکلیف نخستین فردی که می‌خواهد به پیامبر ایمان آورد، در این نظریه نامعلوم است؛ چرا که دو مبنای استقامت و نفوذ در مدعی پیامبری ایجاد نشده است تا با انطباق آن بر مدعی بتوان براساس دلیل تقریر، ادعای پیامبری او را تصدیق کرد. این در حالی است که گلبایگانی دلیل تقریر را مهم‌ترین و یگانه راه اثبات پیامبری یک پیامبر ذکر کرده است.

۳. مبانی ذکرشده در دلیل تقریر، فاقد سنجه‌های لازم برای بررسی است. به عنوان مثال، معلوم نیست که باید میزان استقامت مدعی تا چه اندازه باشد؟ مدعی در چه مواردی حق دارد از ادعای خود دست بردارد؟ مثلاً آیا استقامت باید در حد تحمل ده ضربه تازیانه باشد یا صد ضربه؟ در حد زندان افتادن باشد یا تبعید شدن؟ در حد کشته شدن باشد یا چیزی فراتر از این...؟

هم‌چنین سنجه‌ای برای اندازه‌گیری میزان نفوذ وجود ندارد. به عنوان مثال، اگر صد نفر به پیامبری ایمان آوردند نفوذ واقع شده است یا اگر هزار نفر ادعای فردی را بپذیرند؟ اگر یک آیین تا صد سال پس از مرگ یک مدعی باقی ماند، دلیل بر پیامبری اوست یا ده سال یا مثلاً هزار سال؟ گستره‌ی جغرافیایی نفوذ یک آیین چه قدر است؟ آیا اگر یک آیین در یک روستا طرفدارانی یافت، همه‌ی مردم جهان موظف به پیروی از آن‌اند؟ یا باید مثلاً در چند شهر و روستا پیروانی پیدا کند تا دلیل تقریر در مورد آن تصدیق شود؟ یا باید در چندین کشور فراگیر شود تا نفوذ تحقق یابد؟

هر یک از این ارقام که توسط مبلغان بهائی تأیید شوند، بلافاصله سؤال مقدر بعدی آن است که تا زمانی که انطباق دلیل تقریر بر مدعی به این میزان نرسیده، تکلیف افراد در قبال مدعی چیست؟ مثلاً اگر بهائیان

ادعا کنند که با تصدیق صد نفر، نفوذ کامل می شود باید تعیین کنند که نود و نه نفر نخست بر چه اساسی باید به مدعی ایمان آورند؟ فراموش نکنیم که جناب ابوالفضل گلپایگانی تأکید کرده بودند که جز دلیل تقریر، راهی برای تصدیق انبیا وجود ندارد.

۴. هر چند مبانی دلیل تقریر را بر برخی از پیامبران می توان منطبق دانست، چه ملازمه ای وجود دارد که وجود این مبانی در هر کس دلیل بر نبوت اوست؟

حتی اگر بپذیریم که دلیل تقریر بر تمام انبیای قبلی منطبق است - که ما در محور دوم نشان خواهیم داد که اثبات این موضوع ممکن نیست - به لحاظ منطقی نمی توان گفت که انطباق مبانی این دلیل بر هر فرد، نشانه ی پیامبری اوست؛ مگر آن که دلیلی مستقل ارائه کنیم. در واقع، بر اساس استقرای ناقص، نمی توان قضیه ی کلی را اثبات کرد.

۵. در مورد آیه ی مورد استدلال جناب گلپایگانی در کتاب فرائد، با بررسی آیه ی شریف، این نکات قابل بررسی است. اصل آیه چنین است:

«وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.»

«و کسانی که درباره ی خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می پردازند، حجتشان پیش پروردگارشان باطل است و خشمی [از خدا] برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود.»<sup>۱۵</sup>

۱۵. ترجمه ی استاد فولادوند.

در این ترجمه فرض بر آن بوده است که مرجع ضمیر در کلمه‌ی «له» خداوند متعال است.

ترجمه‌ی دیگری که بعضی از مترجمان از آیه ارائه کرده‌اند چنین است:

«کسانی که درباره‌ی خدا محاجه می‌کنند پس از آن که خدا مورد اجابت واقع شده، حجت آن‌ها پیش خدا باطل است؛ آن‌ها راست غضب خدا و عذاب شدید.»

بنا بر ترجمه‌ی نخست، مراد آیه آن است که کسانی که ابتدا بر اساس بینات و آیات و شواهد و معجزاتی که مشاهده می‌کنند، دعوت پیامبری را می‌پذیرند و به او ایمان می‌آورند، اگر بعد از این دیدن بینات و ایمان آوردن، درباره‌ی خدا محاجه و استدلال نمایند، استدلالشان پذیرفته شده نیست. در واقع، در این ترجمه مرجع ضمیر در کلمه‌ی «له» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

حتی اگر به شکل مجهول ترجمه‌ی این آیه را بپذیریم، مراد آن می‌شود که آنان که بعد از مشاهده‌ی آیات و بینات توسط مردم و ایمان آوردن گروهی از ایشان به پیامبر صلی الله علیه و آله، در مورد خدا محاجه کنند، دلیلشان مردود است. به هر حال، چه ترجمه‌ی نخست معیار بررسی باشد و چه ترجمه‌ی دوم، موضوع محاجه‌ی کافران و مؤمنان، توحید و اعتقاد به وجود خداوند به عنوان خالق هستی و رب انسان‌هاست و نه اثبات پیامبری پیامبر صلی الله علیه و آله.

راه شناخت انبیا در قرآن مشخص است و هر پیامبری که مردم را به تبعیت از خود دعوت می‌کند، با نشانه‌ها و دلایل شناخته می‌شود و نه با دلیل تقریر. این بیان قرآن نیز هرگز بدان معنی نیست که هر گاه

گروهی از مردم به کسی ایمان آوردند، دیگران نیز موظف به تبعیت از اویند! بلکه تهدید بر منکران لجوج پیامبران الهی است که حتی پس از مشاهده‌ی معجزات و بینات و ایمان آوردن جمع کثیری از مردم، در برابر خداوند، هم‌چنان به امید مردود ساختن پیامبر خدا ﷺ، محاجه و استدلال می‌کنند آن هم در مورد اصل وجود خداوند؛ چرا که اعتقاد به اصل وجود خداوند محتاج هیچ دلیلی نیست و در ذات تمام انسان‌ها به صورت فطری وجود دارد. لذا منکران خداوند (و نه پیامبری پیامبر ﷺ) که از روی عناد، درباره‌ی مسأله‌ی توحید مجادله می‌کنند، سخنانشان مسموع نیست.

۶. اگر نفوذ در میان مردم و پذیرش اعتقادات آنان دلیل بر پیامبری یک پیامبر است، آیا بازگشتن عده‌ای از ادعای او پس از پذیرش اولیه نیز دلیل بر دروغ‌گویی و بطلان ادعای اوست؟ به اصطلاح آیا نقیض این قضیه نیز درست است؟

مثلا آیا رفتار ملا عبدالخالق یزدی که در مقابل ارتقای ادعای باب از بابیت امام زمان علیه السلام به قائمیت، از او رویگردان شد و گروهی از مردم تهران نیز به همین دلیل، از حمایت از باب دست شستند،<sup>۱۶</sup> دلیل بطلان ادعای باب است؟

عین همین مطلب در مورد روی‌گردانندگان از میرزا حسین علی بهاء الله نیز مطرح است. آیا اگر کسانی در طول تاریخ مانند جناب سرهنگ یدالله ثابت راسخ یا فضل الله صبحی یا آواره و نیکو و... که از بهائیت برگشتند، نشان‌دهنده‌ی عدم نفوذ کلام میرزا حسین علی در میان مردم نیست؟

۱۶. او از نخستین پیروان باب بود و فرزندش در ماجرای شورش قلعه‌ی طبرسی در راه باب کشته شده بود. (قاموس توقیع منبع ۲: ۵۱ - ۵۱؛ تاریخ ظهور الحق ۳: ۱۷۳ - ۱۷۴)

تذکر این نکته لازم است که البته ما می‌دانیم مسأله‌ی بازگشت و ارتداد در تمامی ادیان الاهی و غیرالاهی، چه حق باشند چه باطل، روی می‌دهد. این مسأله می‌تواند ناشی از توطئه‌ی مخالفان یا سستی پیروان باشد. اما مسأله این جاست که هیچ‌یک از ادیان گذشته، نفوذ کلام خود را در میان مردم دلیل حقانیت خود معرفی نکرده‌اند و در واقع، در صورت بازگشت گروهی از پیروان، هیچ‌گاه با بحران مشروعیت مواجه نمی‌شوند. اما بهائیت که ایمان آوردن اینان را دلیل حقانیت خود معرفی می‌کند، همواره با این مسأله دست به گریبان است که بازگشت گروهی از پیروان، مستقیماً تیشه را به مسأله‌ی مشروعیت و صحت ادعای پیامبری رهبران بهائی می‌زند و البته منطقاً این اشکال وارد است.

### بیان مثال نقض

پیش از بیان چند مثال در نقض دلیل تقریر در میان انبیای گذشته یا مدعیان دروغین پیامبری، باید گفت که گلپایگانی که به خوبی از سستی استدلال به دلیل تقریر آگاه بوده است، این نقد را پیش‌بینی کرده و سعی کرده تا بدان پاسخ دهد. ابتدا خلاصه‌ای از پاسخ او بر وجود مثال‌های نقض بسیار بر صحت دلیل تقریر را بیان می‌کنیم و سپس به بیان ناگفته‌هایی از انتقادات بسیار بر دلیل تقریر می‌پردازیم. بدیهی است که بیان حتی یک نمونه مثال نقض در یک نظریه، باعث ابطال آن می‌شود.

گلپایگانی در کتاب فرآید می‌نویسد:

«مثلاً می‌گویند: اگر باطل باقی نمی‌ماند، چگونه مذاهب باطله از قبیل صباحیه‌ی اسماعیلیه و غیرها مدتی در عالم بقا یافت و یا چگونه شرایع برهمیه و صینیّه و زردشتیه در مدت چند هزار سال

باقی و ثابت ماند. و هکذا مثلاً اهل تسنن که مذهب شیعه را باطل می‌دانند به بقا و دوام تشیع ایراد می‌نمایند و بالعکس، شیعه که تسنن را باطل می‌شمارند به بقا و ثبات مذهب اهل سنت و جماعت انتقاد می‌کنند.

و جواب این ایرادات در غایت وضوح است. اما از حیث مذاهب مختلفه، جواب این است که از اصل موضوع دلیل [تقریراً] خارج است؛ زیرا که موضوع دلیل تقریر ادعای مقام نبوت و رسالت و شاریت شرع جدید است و این معلوم است که رؤسای مذاهب موجوده‌ی اسلامیة هیچ‌یک مدعی وحی آسمانی نشدند و هیچ‌یک خود را شارع شریعت جدیده ندانستند؛ بلکه کل مثبت شرع اسلام اند و مدعی تبعیت حضرت خیرالانام و این اختلافات نظر به اختلاف افهام است در مسائل اجتهادیه و ابدأ معارض نیست با اصل شریعت اسلامیة.»<sup>۱۷</sup>

وی سپس در ادامه می‌نویسد:

«و اما از حیثیت شرایع برهمیه و بودیه و زردشتیه، جواب این است که... اصول این شرایع از جانب خداوند - تبارک و تعالی - تشریح شده و عوائد باطله و بدع فاسده به سبب طول زمان در این شرایع داخل گشته.»

وی سپس در تبیین مطلب خود می‌نویسد:

«بر دانشمندان فنّ تاریخ و علمای ملل و نحل واضح است که اصول ادیان و شرائعی که قبل از قیام و ظهور باب اعظم در عالم شائع بوده و هست، منحصر است در هفت دین بزرگ که اهل عالم در ظلّ این اطباق سبعة خداوند را عبادت

می‌نمایند و در طریق تقدّم و فلاح در شعب این طرائق سبع، مشی می‌کنند و مذاهب مختلفه سکک و شوارعی است که از این طرائق سبع انشعاب یافته و خلیج‌هایی است که از این بحار سبعة منشعب گشته.

اول بودیه است و این دین من حیث العدد، اعظم ادیان موجوده است.... ثانی دیانت برهمیه است و آن دین اهالی اصلیه‌ی هندوستان است.... ثالث دیانت فتشیه است و آن دین وثنیه‌ی آفریقا است و این طایفه اغلب در حالت توحش و بدات‌اند.... رابع دیانت زردشتیه است و آن دین قدیم ایرانیان است... خامس دیانت یهود است و شارع این دین حضرت موسی علیه السلام است.... سادس دیانت نصرانیه است و شارع این دین حضرت عیسی علیه السلام است... سابع دیانت اسلامیه است و شارع این شریعت غرا و ملت بیضا حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله آلاف التحية والثناء است...»<sup>۱۸</sup>

گلپایگانی در ادامه تأکید می‌کند که اگر دیانتی از جانب خداوند برای هدایت بشر نیامده باشد، خداوند آن دیانت را مضمحل خواهد کرد و از آن اثری نخواهد ماند. او به عنوان مثال می‌نویسد:

«چنان‌که شرایع مجعوله و دعوت کاذبه مانویّه و مزدکیّه و مسیلمه‌ی کذاب و طلیحه‌ی اسدی و سجاح و کثیراً من امثالها باقی نماند و زایل گشت و ید قدرت حق جل جلاله بساط گسترده‌ی ایشان را در اندک وقت، ملفوف و منظوی فرمود. [= درهم پیچید.]»<sup>۱۹</sup>

۱۸. همان: ۷۲ - ۷۳.

۱۹. همان: ۵۷.

لذا به جز هفت آیین ذکر شده که پیروان قابل توجهی در سراسر جهان دارد، سایر مدعیان صاحب شریعت به زعم ایشان راه خطا پیموده‌اند و بر باطل بوده‌اند و لذا خداوند متعال، آنان را نابود ساخته و بدین وسیله آنان را تقریر نفرموده است. در عین حال جناب گلپایگانی آیین فردی مثل مانی را به صراحت باطل اعلام کرده، او را دروغ‌گو معرفی می‌کند و معتقد است که به اندک زمانی دین او و امثال او از بین رفته و این دلیل مخالفت خداوند با ادعای دروغ او بوده است.

پس از بررسی تلاش بلیغ جناب گلپایگانی در رد وجود مثال نقض بر دلیل تقریر، به مطالعه‌ی مواردی خواهیم پرداخت که هیچ‌یک از توجیهاات ایشان نمی‌تواند باعث رد آن شود. یادآوری می‌کنیم که طبق نظریه‌ی آقای گلپایگانی «به اندک تأمل معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود، ابداً تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد.»<sup>۲۰</sup>

و هم‌چنین این بخش از سخنان ایشان که: «دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل به آن تمسک جسته‌اند.»<sup>۲۱</sup>

### الف) پیامبرانی که دلیل تقریر بر آنان منطبق نیست

پیامبران متعددی هستند که دلیل تقریر بر آنان قابل انطباق نیست؛ یعنی یک یا تعداد بیش‌تری از مبانی دلیل تقریر را می‌توان نام برد که به اعتراف رهبران بهائی در زندگی آنان به چشم نمی‌خورد؛ اما مسلماً هم ما و هم بهائیان آنان را پیامبران الهی می‌دانند. به این موارد توجه کنید:

۲۰. همان: ۵۷.

۲۱. همان: ۶۶.



۱. حضرت نوح علیه السلام

مبانی دلیل تقریر بر حضرت نوح علیه السلام که نخستین پیامبر اولوالعزم است، انطباق چندانی ندارد. حضرت نوح علیه السلام که از پیامبران راستین الاهی بود، در بین مردم عصر خود نفوذ چندانی نداشت. رهبران بهائی نیز به این مسأله اشاره کرده‌اند؛ چنان‌که بهاءالله در کتاب ایقان می‌نویسد:

«از جمله‌ی انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود.»<sup>۲۲</sup>

بنابراین، بر خلاف نظر جناب گلپایگانی می‌توان پیامبرانی را نشان داد که ویژگی‌های دلیل تقریر بر ایشان مطابقت ندارد و البته همگان حتی رهبران بهائی، آنان را پیامبرانی الاهی می‌دانند.

۲. حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز نتوانست خود را بر معیارهای دلیل تقریر منطبق سازد. آن حضرت نیز آن چنان‌که همه می‌دانند، به رغم تبلیغ بسیار و پایمردی در راه دعوت به توحید و یکتاپرستی، توفیق چندانی در همراه ساختن قوم خویش با خود نداشت؛ چنان‌که جناب عباس افندی در توصیف وضعیت اقبال مردم به دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام می‌نویسد:

«کسی با او موافقت نکرد؛ مگر برادرزاده‌اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء.»<sup>۲۳</sup>

۲۲. ایقان: ۵.

۲۳. مفاوضات: ۹.

بنابراین حضرت ابراهیم علیه السلام نیز در میان مردم نفوذ چندانی نداشت و بنا بر نظریه جناب گلپایگانی، آن حضرت نمی‌تواند از انبیای الهی باشد.

(ب) ناپيامبرانی که دلیل تقریر بر ایشان منطبق است

در بخش قبل، دو نمونه از مثال‌های نقض در مورد پیامبران صاحب شریعتی که دلیل تقریر بر آنان منطبق نمی‌شود، بیان شد. اما در سوی دیگر سکه‌ی ادعای پیامبری، دروغ‌گویان و مدعیان باطلی هستند که از قضا دلیل تقریر بر ادعا و رفتار و زندگی ایشان و هم‌چنین حال و روز طرفداران آنان پس از مرگ، کاملاً منطبق است. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم مبانی دلیل تقریر را بپذیریم، چاره‌ای نداریم جز آن که این مدعیان بر باطل را نیز پیامبر بدانیم. به این موارد توجه کنید:

#### (۱) بابا گورونانک

بابا گورونانک پیامبر سیک‌های هندوستان است که در سال ۱۴۶۹ میلادی در هند متولد گردید. محل تولد نانک در حدود ۴۵ کیلومتری جنوب غربی لاهور، مرکز استان پنجاب پاکستان در کنار رودخانه‌ی راوی قرار گرفته است.

بنا بر روایات، در سن نه سالگی مشغول آموختن زبان فارسی گردید. پس از بلوغ و ازدواج، به خاطر ناخشنودی از زندگی محلی خود در دهکده تالواندی، زن و دو فرزند خود را در آن جا گذاشته و آن جا را ترک کرد. بنا به روایات ضبط شده در تاریخ این دین، او که دیگر قادر به خوردن و آشامیدن نبود و از فرط تمنای خدا به حالت مریضی درآمده بود، به بیابان‌ها رفته و اوقات خود را به تأملات دینی در زیر درختان می‌گذرانید. وی تمامی پولی را که از طرف پدرش برای اجرای معامله و خرید کالا در اختیارش گذاشته شده بود، به مردان مقدس

بخشید و پدرش او را برای این کار تنبیه کرد؛ اما او از کار خود توبه نکرد و در دعوت خود استقامت داشت.

نانک فردی به نام «مردانا» را که قبلاً مسلمان و خدمت‌کار بود، به عنوان همراه خویش انتخاب کرد و به تبلیغ وسیع‌تر مذهب خویش پرداخت و اعتقاد به خدا را ترویج می‌داد.

گورونانک خود را به لباس‌های رنگارنگ هندوها و مسلمانان ملبس می‌کرد. در این سفر، وی و مردانا در مناطق شمالی هند مسافرت‌های فراوان نموده و پس از دوازده سال مسافرت و تبلیغ، هر دو نفر به زادگاه خود در پنجاب بازگشتند؛ اما بار دیگر در تدارک کوشش‌های تبلیغی خویش برآمدند. سفر تبلیغی آن‌ها فشرده‌تر بود. در ابتدا به مدرّس، یک معبد متعلق به پیروان دین «جاینی» در جنوب هند و سپس به جزیره‌ی سیلان سفر نمودند که در آن‌جا نانک به موعظه‌ی پادشاه پرداخت. (شبهه به لوح سلطان جناب میرزا حسین علی بهاء‌الله)

وی هم‌چنین از شمال غربی و شهر سریناگار در کشمیر دیدار کرد. نانک در لباس زائر مسلمان در می‌آمد. وی هم‌چنین مراسم حج را در مکه به جا آورد. (همانند سید باب به ادعای بهائیان.) سپس گورونانک به مدینه رفت و از آن‌جا به بغداد رهسپار شد. گورونانک در بغداد اعلام پیامبری کرد (ادعا). وی خود را این‌چنین معرفی کرد:

«من در این عصر ظهور یافته‌ام تا مردمان را به راه رستگاری هدایت کنم. من همه‌ی فرقه‌ها را نفی می‌کنم و تنها یک خدا می‌شناسم؛ خدایی که در همه جا وجود دارد.»

نانک کارهای سخت و زاهدانه و ریاضت‌منشانه در دین هندویی آن زمان را تقبیح کرده و به خاطر عملکرد آزادمنشانه‌ی خود، حساسیت

آن‌ها را برمی‌انگیخت. با وجود این، وی بسیاری از افراد هندو را که در میان آن‌ها افراد برجسته‌ای نیز بودند، از طریق تفسیر روحانی مجدد دین هندویی، به دین خود درآورد. به همان طریق نیز به تفسیر نوینی از اسلام پرداخت و بسیاری از مسلمانان از جمله چهره‌های برجسته را به دین خود درآورد. او مذهبی مخلوط از عقاید هندوها و مسلمانان عرضه کرد و کتابی به نام «گرانث صاحب» نوشت. وی در هفتاد سالگی از دنیا رفت و پیروانش در هند فراوان اند. بنابراین، مسأله‌ی نفوذ نیز در مورد او صادق است.<sup>۲۴</sup>

## (۲) مانی

وی در زمان شاپور اول ساسانی در ایران ادعای برانگیختگی و پیامبری کرد و کتابی مصور به نام «ارژنگ» آورد. عقاید او آمیخته‌ای از آموزه‌های آیین مسیحی زرتشتی بود و در ایران و چین و ترکستان پیروانی یافت که تا چند قرن در جامعه‌ی آن روز ایران حضور داشتند. او به تناسخ معتقد بود و عقیده داشت اگر انسانی در دوران حیات خود به تکامل نرسد، بار دیگر زاییده خواهد شد تا با گذراندن رنج‌های این دنیا، سرانجام تعالی یابد و به رده‌ی «برگزیدگان» ارتقا پیدا کند.

استاد مرتضی مطهری در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» درباره‌ی آیین او می‌نویسد:

قدر مسلم این است که این دین داعیه‌ی جهانی داشته و مانی مدعی پیغمبری بوده و خود را آخرین پیامبر و دین خود را کامل‌ترین ادیان می‌خوانده است. مانویت مبلغین زبردستی در دوره‌های بعد داشته و توانسته است برخلاف زردشتی‌گری

۲۴. برای مطالعه‌ی بیشتر، تر، رک: مجله‌ی مکتب اسلام، شماره‌ی ۲ (سال ۸۴)، مقاله‌ی «پژوهشی در دین سیک» به نقل از «نشریه‌ی ارتباطات فرهنگی».



از مرزهای ایران بگذرد و مردم کشورهای زیادی را تحت نفوذ خود قرار دهد. مانویت علی‌رغم فشارها و تضییقاتی که از ناحیه‌ی روحانیان زردشتی دید تا ظهور اسلام باقی بود و مانوی‌ها بیش از زردشتیان در مقابل حملات مسلمین مقاومت نشان می‌دادند و در دوره‌ی اسلامی نیز تا چند قرن وجود داشته‌اند و تدریجاً منقرض شده‌اند. ظهور مانی در اوایل عهد ساسانی بوده است. تولد مانی در بین‌النهرین واقع شده؛ ولی خود او ایرانی نژاد است... گویند تا حدود قرن هفتم هجری بقایایی از مانویان بوده‌اند. بنابراین، از طلوع تا انقراض مانویت در حدود هزار سال طول کشیده است.<sup>۲۵</sup>

بر خلاف نظر جناب گلپایگانی، آیین مانی هرگز به سرعت از میان نرفت و تا چند قرن پس از او ادامه داشت. لذا آیین او در میان مردم نفوذ یافت.

مانی نیز تسلیم فشارهای مخالفان خود نشد و بر سر راه اعتقاد خود جانش را از دست داد و توسط بهرام یکم کشته شد.<sup>۲۶</sup> بنابراین، او نیز در راه هدف خود پایمردی و استقامت از خود نشان داد.

### بررسی میزان تطابق مبانی دلیل تقریر بر باب و بهاء‌الله

در دو بخش قبلی در نقد دلیل تقریر به دو موضوع اساسی پرداخته شد. نخست آن که آیا مبانی دلیل تقریر برای اثبات پیامبری یک مدعی کافی است یا خیر. دوم آن که آیا مثال نقضی در میان پیامبران پیشین وجود دارد که دلیل تقریر بر آنان منطبق نباشد؟ یا می‌توان به ناپامبرانی اشاره کرد که حایز مبانی دلیل تقریر باشند؟

۲۵. خدمات متقابل اسلام و ایران: ۶۸۱.

۲۶. تمدن ایران ساسانی: ۸۵۱.

در این بخش هر چند که مطالب دو بخش پیشین را نادیده نمی‌انگاریم اما اگر فرض کنیم که مبانی دلیل تقریر را پذیرفته‌ایم و اگر باز بپذیریم که مثال نقضی در میان پیامبران و ناپيامبران تاریخ در این مسأله وجود ندارد، به دنبال این مسأله‌ایم که آیا این مبانی با واقعیت‌های تاریخی زندگی باب و بهاءالله قابل انطباق است؟ آیا می‌توان پذیرفت که آنان در دعوت خود استقامت داشته‌اند و آیینشان در میان مردم نفوذ کرده است؟

شاید پاسخ این سؤال از رهگذر توجه به موارد ذیل از تاریخ زندگانی ایشان، قابل دسترسی باشد.

استقامت شرط اصلی در تحقق دلیل تقریر است. اما آن چنان که پیش‌تر اشاره شد و در مدارک بهائی بازخوانی گردید، باب در طول عمر خود دو بار از ادعاهای خود توبه کرده است. یک بار در مسجد وکیل شیراز در سال ۱۲۶۱ ق که پس از خوردن یک سیلی از حاکم شیراز، بر منبر رفت و از تمامی ادعاهای خود دست شست.<sup>۲۷</sup> یک بار نیز در سال ۱۲۶۴ ق بعد از شرکت در مجلس ناصرالدین شاه قاجار که با نواخته شدن تنها یازده ضربه‌ی تازیانه بر کف پایش، در منزل شیخ الاسلام تبریز از تمام ادعاهایش دست شست و توبه‌نامه‌ی کتبی<sup>۲۸</sup> نوشت.<sup>۲۹</sup> اما جای این سؤال همواره مطرح است که اگر استقامت و پایداری در اعتقاد، دلیل پیامبری است، چگونه می‌توان باب را با وجود عدم استقامت و دو بار تجربه‌ی توبه - که یک بار آن به صورت کتبی هم بوده است - یک پیامبر الهی شناخت؟

۲۷. تلخیص تاریخ نبیل: ۱۲۹ - ۲۳۱.

۲۸. کشف الغطاء: ۲۰۰ به بعد.

۲۹. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، «پیدایش» و «مهدی ستیزان»، نخستین و پنجمین عنوان از منشورات بهائی پژوهی.

هر چند بهاء‌الله بعد از متهم شدن به ایجاد جنگ‌های داخلی در ایران و پس از ماجرای ترور نافرجام ناصرالدین شاه، دو بار از ایران تبعید شد،<sup>۳۰</sup> در زندگی او می‌توان نمونه‌هایی از عدم استقامت بر دعوت را مشاهده کرد. آن چنان که در صفحات قبل از منظر خوانندگان عزیز گذشت به عنوان نمونه، ایشان در ایام تبعید از ترس دولت عثمانی به ابراز عقاید خود نمی‌پرداخت؛ بلکه با مسلمانان همراه شده بود و حتی در نماز جماعت ایشان شرکت می‌کرد؛<sup>۳۱</sup> حال آن که به اعتقاد او، این نماز منسوخ شده بود و علاوه بر آن، اصولاً به جماعت خواندن نماز در آیین او حرام بود!

نکته‌ی تاریخی مهم دیگری که در مورد میزان استقامت جناب بهاء‌الله در مقابل ناملایمات وجود دارد، مربوط به زمان حضور ایشان در بغداد است. زمان حضور بابیان در بغداد پیش از ادعای بهاء‌الله حدود ۱۰ سال است؛ یعنی از سال ۱۲۶۹ تا سال ۱۲۷۹ قمری. در این مدت بابیان رهبری میرزا یحیی صبح ازل را پذیرفته بودند و بهاء‌الله نیز که برادر بزرگ‌تر او بود، در رهبری بهائیان نقش داشت؛ اما کم‌کم میان دو برادر اختلاف و درگیری ایجاد شد. این اختلاف، به سبب آن بود که بهاء‌الله با ظرافت؛ صبح ازل را به حاشیه رانده بود و زمام کار را خود به دست گرفته بود. این موضوع برای بزرگان بابیه قابل قبول نبود. لذا به صبح ازل شکایت بردند و نسبت به این مسأله به او هشدار دادند.

ازل نیز او را از خود راند و بهاء‌الله مجبور شد به کوه‌های سلیمانیه بگریزد. او خود در مورد این دو سال در کتاب ایقان می‌نویسد:

۳۰. قرن بدیع: ۷۶۱.

۳۱. همان: ۸۲.

«باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم [=چشمانم] عیون [=چشمه‌ها] جاری بود و از قلبم بحور دم [=دریاهای خون] ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت.»<sup>۳۲</sup>

البته بعد از دو سال، هنگامی که صبح ازل از وضعیت او اطلاع یافت، به او اجازه داد تا دوباره به جمع بایبان بازگردد. او در این باره می‌نویسد:

«باری، تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم.»<sup>۳۳</sup>

قرائت ازلیان و بهائیان از این دو سال مهاجرت با تفاوت‌هایی همراه است که مقصود این کتاب نیست. آن چه اهمیت دارد آن است که جناب بهاءالله - که در آن زمان به ادعای خود به مقام پیامبری نیز رسیده است - در مقابل فشار هواداران صبح ازل و دستور صریح او، میدان را ترک می‌کند و دو سال آواره‌ی کوه و بیابان می‌شود. مقایسه‌ی این رویداد تاریخی با ادعایی هم‌چون استقامت در مقابل بلایا و اذیت‌ها و تحمل آزارها و شکنجه‌ها، این سؤال را در ذهن پژوهشگران ایجاد می‌کند که اگر واقعا مبانی دلیل تقریر درست باشد و اگر هیچ مثال نقضی از پیامبران پیشین در این باره موجود نباشد، آیا مبانی

۳۲. ایقان: ۶۶۱.

۳۳ ایقان: ۷۶۱.



دلیل تقریر بر فردی مانند بهاء‌الله منطبق خواهد بود؟ آیا می‌توان استقامت در راه تبلیغ دین خدا را به او نسبت داد و از این رهگذر، پیامبری او را ثابت کرد؟ چنین به نظر نمی‌رسد.

### نتیجه‌ی بررسی

برای آن که سیر مطلب حفظ شود، لازم است که بار دیگر به جایگاه بحث فعلی اشارتی شود. سخن در چگونگی ایجاد مشروعیت برای یک مدعی پیامبری یا یک حجت‌الاهی بود. از آغاز کتاب، سخن از ویژگی‌های لازم برای یک پیامبر یا حجت بود که بدون واجدیت آن ویژگی‌ها، از سویی امکان هدایت انسان‌ها برای مدعی غیرممکن است و از سوی دیگر، امکان پذیرش مدعی به عنوان یک حجت‌الاهی برای آزاداندیشان وجود ندارد.

در این راه با استفاده از دلایل عقلی و نقلی، به برخی صفات و ویژگی‌های پیامبران نظیر علم‌الاهی، عصمت، قدرت و معجزه، تکلم به زبان قوم و معرفی پیامبر یا حجت قبلی اشاره شد. ملاحظه شد که موارد فوق در رهبران بهائی به چشم نمی‌آید و لذا وجهی از مشروعیت از این طریق برای ایشان متصور نیست.

در ادامه مشاهده کردیم که برخی نظریه‌پردازان برای رهایی از این بحث، تلاش بسیاری کرده‌اند تا مبانی ذکرشده برای اثبات پیامبری یا فرستاده‌ی الاهی بودن مدعی را مخدوش کرده، معیارهای جدیدی را جایگزین آن کنند.

نظریات گلپایگانی در رد معجزه و قدرت الاهی از همین باب طرح و بررسی شد. بهائیان پس از آن که نتوانستند مطالب فوق را که لازمه‌ی هر دعوت الاهی است، در رهبران خود نشان دهند، سعی کردند که

با استفاده از دلیل تقریر و مبانی آن، یعنی ادعای پیامبری، آوردن کتاب آسمانی، استقامت در ادعا و نفوذ کلام در میان مردم و باقی ماندن دین با تقریر الاهی، این ضعف را جبران کنند و به نحوی برنامه ریزی کرده‌اند که بتوان سید باب و بهاء‌الله را نیز در جمع فرستادگان الاهی پذیرفت.

آن چنان که پیش‌تر اشاره شد، اگر جناب بهاء‌الله یا سید باب، یک معجزه‌ی قابل اثبات - که مردم هم عصر ایشان، آن را می‌دیدند و گزارش می‌کردند - در کارنامه‌ی خود داشتند، لازم نبود نظریه پردازانی نظیر گلپایگانی، این همه درد وجود بی‌نه و آیه و دلیل و معجزه در انبیای گذشته قلم فرسایی کنند و باز لازم نبود که برای اثبات ادعای پیامبری یک پیامبر، به دلیل تقریر متوسل شوند.

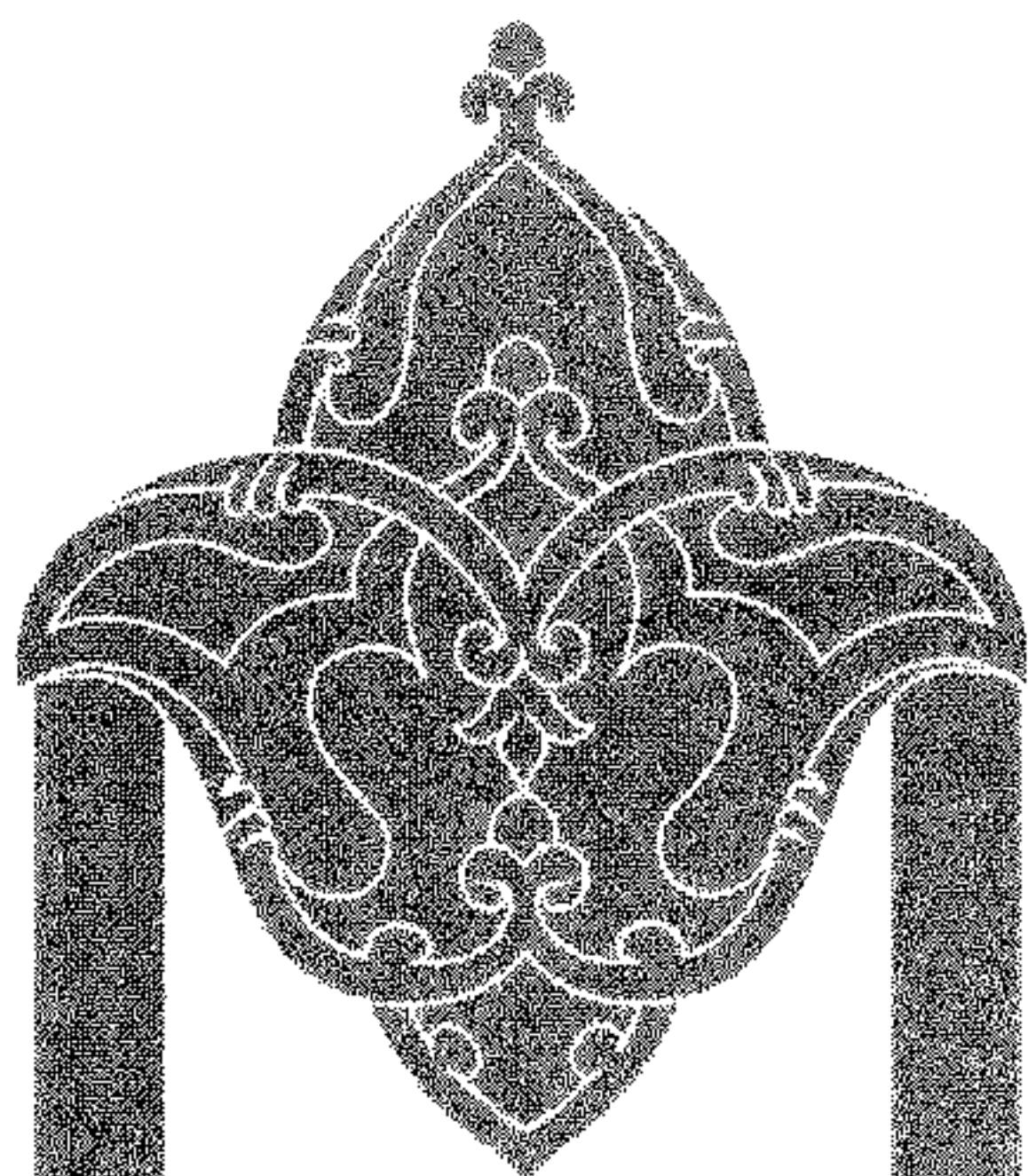
تمام ماجرا از آن جا آغاز شده است که مدعیان مقام پیامبری که چنین مسأله‌ای را به خداوند متعال نسبت داده‌اند و خود را در ردیف بندگان صالح و فرستادگان پاک او معرفی کرده‌اند، نمی‌توانند همانند ایشان، بی‌نه و دلیلی ارائه کنند تا دل‌های مردم را به سوی خود جلب کنند و به نوعی نشان دهند که از جانب خداوند برای انجام مأموریتی یا ابلاغ پیامی به سوی بشر آمده‌اند. هنگامی که این مشکل به وجود آمد، برای حل مسأله به دلیل تقریر متوسل شدند.

اما آن چنان که ملاحظه شد، از سه جهت دلیل تقریر در اثبات ادعای پیامبری باب و بهاء‌الله قابل نقد است:

اول: آن که مبانی دلیل تقریر قابل تشکیک است و عقلاً نمی‌توان آن را دلیلی بر اثبات پیامبری پیامبران دانست؛ ضمن آن که مبانی آن گنگ و غیر قابل اندازه‌گیری است و عملاً نمی‌توان برای اثبات نبوت یک مدعی از آن بهره برد.

دوم: مثال‌های نقض متعددی را برای این نظریه می‌توان ارائه کرد که آن را از یک نظریه‌ی علمی به اثبات رسیده، به یک توجیه غیر اصولی و غیر قابل اثبات مبدل می‌سازد. این مثال‌های نقض در مورد دو دسته از افراد بیان شد. نخست پیامبرانی که دلیل تقریر بر آنان منطبق نیست و در عین حال پیامبر صاحب شریعت‌اند. دوم مدعیان دروغینی که مسلماً پیامبر نبوده‌اند، اما دلیل تقریر بر ایشان منطبق است و بنا بر استدلال بهائیان، باید ایشان را نیز در شمار پیامبران آورد. این دو دسته مثال نقض، هر یک به تنهایی برای ابطال نظریه‌ی دلیل تقریر کافی‌اند.

سوم: ملاحظه شد که حتی به فرض پذیرش دلیل تقریر و مبانی آن، به هیچ عنوان نمی‌توان باب را صاحب نفوذ یا استقامت در ادعا پنداشت. میرزا حسین علی بهاءالله نیز در بحث استقامت در ادعای هدایت انسان‌ها ثابت قدم نبوده‌اند و معتقدان به دلیل تقریر، باید ادعای نبوت آنان را رد کنند.



## فصل چهارم

بررسی نظام مشروعیت و رهبری پس از بهاء الله در میان بهائیان

## دومین انشعاب، اختلافات عبدالبهاء و محمد علی

میرزا حسین علی بهاء الله در ۲۹ می سال ۱۸۹۲ میلادی مطابق با دوم ذی القعدة سال ۱۳۰۹ هجری قمری<sup>۱</sup>، در سن ۷۷ سالگی و به مرگ طبیعی در شهر عکا از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

او پیش از مرگ به مریدان و فرزندان او توصیه کرد تا پس از او، از فرزند بزرگش عباس افندی اطاعت کنند و پس از او، امور را به فرزند دیگرش محمد علی افندی واگذار کرد. او در نوشته‌ای به نام «لوح عهدی» چنین نوشته بود:

«لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید... مذهب الاهی از برای محبت و اتحاد است، او را سبب عداوت و اختلاف نمائید... وصیة الله آن که باید اغصان و افنان<sup>۳</sup> و منتسبین طراً بغصن اعظم<sup>۴</sup> ناظر باشند... قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَكْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ قَدْ اصْطَفَيْنَا الْأَكْبَرَ

۱. حضرت بهاء الله: ۲۴۳.

۲. برخی از طرفداران محمد علی افندی، فرزند دیگر بهاء الله، معتقدند که در اواخر عمر، بهاء الله از عباس افندی آزاده خاطر بود و قصد داشت او را برکنار کند و محمد علی را جانشین بلا فصل خود گرداند؛ اما اجل به او مهلت نداد. طرفداران این نظریه، مرگ بهاء الله را غیر طبیعی می دانند.

۳. منظور از اغصان، فرزندان بهاء الله و افنان، فرزندان باب است.

۴. غصن اعظم از القاب عباس افندی است.

بَعْدَ الْأَعْظَمِ<sup>۵</sup>... محبّت اغصان بر کل لازم... احترام و ملاحظه‌ی اغصان بر کل لازم.<sup>۶</sup>

محمدعلی برادر ناتنی عباس و از همسر دیگر میرزا حسین علی بود که در نشر آثار بهاء‌الله در دوران حیات وی و پس از آن نقش مهمی داشت؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از نوشته‌های بهاء‌الله از جمله کتاب ایقان اقدس با تلاش او به چاپ رسید و منتشر شد. میزان اعتماد بهاء‌الله به محمدعلی چنان بود که دست او را برای اصلاح برخی عبارات کتب خود باز گذاشته بود و در واقع محمدعلی، پیش از چاپ آثار پدر آن‌ها را ویرایش می‌کرد.<sup>۷</sup>

اما پس از مرگ میرزا حسین علی، میان این دو برادر اختلاف افتاد. عباس افندی نمی‌خواست پس از خود امور مریدان پدر را به محمدعلی واگذار کند و محمدعلی نیز که خود را کم‌تر از عباس نمی‌پنداشت، حاضر نبود به فرمان‌های برادر بدون چون و چرا گردن نهد. این بود که میان این دو برادر نیز اختلافات شدیدی رخ داد. اختلافات کم‌کم به فحش و ناسزا گویی میان دو برادر انجامید و اوضاع تا بدان جا پیش رفت که این دو قصد جان یکدیگر کردند.<sup>۸</sup>

۵. ترجمه‌ی عبارت عربی: خداوند مقدر کرده است که پس از غصن اعظم (عباس)، غصن اکبر (محمدعلی) را در جایگاه او قرار دهد. همانا خداوند امرکننده‌ی حکیم است. ما غصن اکبر (محمدعلی) را بعد از غصن اعظم (عباس) انتخاب کردیم.

۶. مجموعه الواح مبارکه (چاپ مصر): ۴۰۱ - ۴۰۳. ملاحظه می‌شود که این مهم‌ترین دلیل بر جانشینی عباس افندی بعد از پدر، دارای کم‌ترین تصریح است و بعدها برخی در این که بهاء‌الله برای خود جانشینی تعیین کرده باشد، تشکیک کرده‌اند.

۷. ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال ۵ شماره‌ی ۱۱-۱۲ (بهمن و اسفند ۲۵۳۶) شماره‌ی مسلسل ۵۹ و ۶۰، صفحات ۸۲۲-۸۳۱، مقاله‌ای به قلم استاد محیط طباطبائی با عنوان «رساله‌ی خالویه یا ایقان»؛ ماه‌نامه‌ی «گوهر»، سال چهارم شماره‌ی ۱۰ (دی ماه ۲۵۳۵)، شماره مسلسل ۴۶، صفحات ۸۲۰-۸۲۴، مقاله‌ی کتاب اقدس (قسمت اول).

هم‌چنین رک: «گوهر محیط»، جمع‌آوری مقالات محیط طباطبائی، به کوشش محمد مهدی صائمی.

۸. الواح وصایا: ۶.

اما سرانجام این عباس بود که موفق شد، برادر را به کناری نهد و بیش تر پیروان و مریدان پدر را به دور خود جمع کند. هر چند که در این میان، به دلیل این اختلافات و هم‌چنین شخصیت ذاتی عباس افندی، برخی از بهائیان به دور محمدعلی جمع شدند و برخی دیگر، در تسویه حساب‌های داخلی کشته شدند که بحث آن از حوصله‌ی این کتاب خارج است.

### عبدالبهاء در میان بهائیان چه جایگاهی دارد؟ پیامبر است یا وصی پیامبر؟

عباس افندی پس از خارج کردن برادرش از میدان ریاست بر بهائیان، مجبور شد که سالیانی را در فلسطین باقی بماند. محلی که دولت عثمانی برای پدرش تعیین کرده بود و لا جرم پس از پدر، او نیز در آن محل باقی ماند.

به دلیل اقدامات شدیدی که عباس برای به در کردن محمدعلی از صحنه‌ی رهبری بر بهائیان داشت و بر اثر سعایت محمدعلی، او نیز مانند پدر، مدتی را در حصر عثمانی‌ها گذراند. پس از آزاد شدن از محاصره، او در خدمت اجرای سیاست‌های ویژه‌ی بریتانیا بود. در مدت اقامت او در فلسطین، خدمات شایانی به دولت انگلستان کرد و در تأسیس دولت فلسطین اشغالی، نقش مؤثری داشت و به همین سبب، دولت انگلستان او را به دریافت لقب «سِر»<sup>۹</sup> مفتخر ساخت.<sup>۱۰</sup>

پس از استقرار نیروهای بریتانیا در فلسطین و آزاد شدن عبدالبهاء، او مسافرتی به اروپا و آمریکا داشت و در مسافرت به غرب، با پیشرفت‌های

۹. Sir.

۱۰. برای کسب اطلاعات بیش‌تر در این زمینه به شماره‌ی سه از منشورات بهائی پژوهی با عنوان «پیراستعمار» و شماره نهم از همین سلسله منشورات، با عنوان «بهائیت و اسرائیل، حلقه‌های یک زنجیر» مراجعه کنید.

مردم مغرب زمین آشنا شد و سعی کرد تعالیم پدر را در قالبی جدید، باز تنظیم کند که به مذاق غربیان نیز خوش بیاید و از سوی دیگر، آن تعالیم را هماهنگ با پیشرفت‌های علم و تکنولوژی بنمایاند. لذا به تنظیم تعالیم دوازده‌گانه پرداخت و البته مدعی شد که این تعالیم، مربوط به پدر اوست و او تنها آن‌ها را جمع‌آوری و بیان می‌کند؛ تعالیمی مانند «وحدت عالم انسانی»، «تساوی حقوق زنان و مردان»، «یکی شدن خط و زبان» و... حاصل همین سفر و تأثیرات آن بر عباس افندی است.

عباس افندی خود را عبدالبهاء یا رقیق البهاء [=آزاد شده‌ی بهاء] می‌خواند و سعی می‌کرد از اظهار ادعای جدید خودداری کند. بهائیان نیز به تبعیت از او، او را از پیامبران الهی نمی‌دانند و برای او مقام وصایت قائل‌اند. مبلغ و نویسنده‌ی معاصر بهائی در این باره می‌نویسد:

«موضوع وصایت، زعامت، قیادت و حق تبیین حضرت عبدالبهاء در کتاب اقدس و کتاب عهدی بیان گردیده است... [بهاءالله] خطاب به اهل عالم می‌فرمایند که پس از صعود مبارک، برای فهم آیات الهی که ادراک نمی‌نمایند، به فرع منشعب از اصل قویم مراجعه نمایند.»<sup>۱۱</sup>

نویسنده در ادامه و به نقل از فاضل مازندرانی، دیگر مبلغ بهائی، در تبیین مقام عصمت عباس افندی به نقل از خود او می‌نگارد:

«عبد آستان مقدس، منصوص و مسلم و در ظلّ صون و حمایت و حفظ و حراست و در تحت سایه‌ی عفت و عصمت است؛ یعنی جمال - قدم روحی له الفداء - چون منصوص فرمودند، از سهو و خطا حفظ فرمایند؛ زیرا سهو و خطای او سهو و خطای کل

۱۱. قاموس کتاب اقدس: ۴۷۴.



است و به این سهو و خطا، میثاق الاهی به کلی معدوم و مهدوم گردد»<sup>۱۲</sup>

بنابراین، ملاحظه می‌شود که عبدالبهاء ضرورت عقلی عصمت حجت الاهی را دریافته بود و می‌دانست که انکار آن درباره‌ی خود، باعث می‌شود که بهائیان چنان که باید و شاید از وی تبعیت نکنند؛ چرا که اگر کسی واجد چنین مقامی نباشد، احتمال خطا در دستوراتش وجود دارد و هنگامی که چنین ادعایی مطرح شد، اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا از کسی که امکان اشتباه دارد، میسر نخواهد بود. در واقع در این مقطع از تاریخ بهائیت، قوام بهائیت به تبعیت از دستورات فردی الاهی که جانشین بهاء الله باشد، بستگی تام و تمام داشت و عباس افندی، با ظرافت تمام، ضمن آن که خود را جلی الاهی و انتخاب شده و برگزیده از سوی حضرت حق معرفی می‌کرد در عین حال سعی داشت تا از ادعاهایی نظیر ادعای پدرش بر حذر باشد و در فاصله‌ای محدود با دیگر بهائیان، مقام خود را تبیین کند.

از سوی دیگر، پدرش مقام عصمت را مخصوص خود کرده بود<sup>۱۳</sup> و هیچ‌کس دیگر را در آن شریک خود نمی‌دانست. این بود که عباس افندی دست به تبیین جدیدی زد و عصمت را به دو قسم ذاتی و موهبتی تقسیم کرد. سپس ادعا کرد که مقام عصمت ذاتی مخصوص پدرش بوده و او، تنها واجد عصمت موهبتی است و آن بهائیان را موهبت صاحب عصمت ذاتی، یعنی پدرش قلمداد کرد.

۱۲. همان: ۴۷۷.

۱۳. اشراقات: ۵۸؛ و اما العصمة الكبرى لمن كان مقامه مقدساً عن الأوامر و التواهي و منزهاً عن الخطأ و التسيان إته نور لاتعقبه الظلمة و صواب لايعتريه الخطأ لو يحكم على الماء حكم الخمر و على السماء حكم الأرض و على الثور حكم التارحق لاريب فيه و ليس لأحد إني أعترض عليه أو يقول: لم و بهم و الذي أعترض إته من المعرضين في كتاب الله رب العالمين.



با این حال، عبدالبهاء و بهائیان پس از او ضمن اصرار بر لزوم تبعیت از وی، او را صاحب مقام رسالت نمی‌دانند؛ بلکه وی را تنها مبین آثار پدرش می‌شناسانند. شوقی افندی در این باره می‌گوید:

«حضرت عبدالبهاء در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی‌مثیل حضرت بهاء‌الله و اعلیٰ صنع ید عنایتش [=حاصل عنایت بهاء‌الله] و مرآت صافی انوارش [=آینه‌ی زلال نور بهاء‌الله] و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیّته‌ی صفات و فضائل بهائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم [=بزرگ‌ترین شاخه‌ی منشعب از شاخه‌ی اصلی] و غصن الأمر و حقیقت من طاف حوله الأسماء و مصدر و منشأ وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدّس بوده و الی الأبد خواهد بود. و نام معجز شیم [=خارق العاده] عبدالبهاء به نحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت [=صفت‌ها] و اوصاف است. و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع «سرّالله» است که حضرت بهاء‌الله در توصیف آن حضرت اختیار فرموده‌اند و با آن که به هیچ وجه این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد، مع الوصف حاکی از آن است که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الاهی در نفس مقدّس حضرت عبدالبهاء مجتمع و متحد گشته است.»<sup>۱۴</sup>

۱۴. دور بهائی: ۵۷ - ۵۸.

## عبدالبهاء و مسأله‌ی علم و قدرت

هر چند بهائیان عبدالبهاء را پیامبر نمی‌دانند، او را وصی یک پیغمبر می‌دانند. در فصل دوم ملاحظه شد که باب و بهاء‌الله آراسته به صفات حجت‌های الهی نیستند و لذا بررسی صفات حجت‌های الهی در رفتار و گفتار و کردار جانشینان ایشان نیز محلی از اعراب ندارد؛ اما از آن جا که پس از مرگ بهاء‌الله، هم‌چنان برخی از بهائیان، به تصور آسمانی بودن عبدالبهاء به پیروی خود از بهائیت ادامه داده‌اند، لازم است که به این بحث نیز پرداخته شود تا معلوم شود که آیا برای عبدالبهاء می‌توان صفاتی قدسی در نظر گرفت یا خیر؟

اینک به بررسی نمونه‌هایی از تاریخ زندگی عبدالبهاء می‌پردازیم تا دریابیم که آیا ایشان به صفات پیش‌گفته در مورد حجت‌های الهی آراسته‌اند یا آن که آن ویژگی‌ها در مورد ایشان نیز مصداقی ندارد. به این موارد توجه کنید:

• آن‌چنان که در بحث بهاء‌الله و مقام عصمت از منظر خوانندگان گذشت، نماز نه رکعتی تشریح شده توسط بهاء‌الله که توسط فرزندش میرزا محمدعلی افندی به سرقت رفته بود، هرگز پیدا نشد و امروزه بهائیان از این عبادت به دلیل ناآگاهی از مفاد آن محروم‌اند. عبارات عباس افندی در رثای فقدان این نماز نه رکعتی نیز از منظر خوانندگان گذشت و دیدیم که او آرزو داشت تا خداوند متعال، سببی فراهم کند تا این عبادت مفقوده پیدا شود و آیین بهائی از نقصان رهایی یابد.

سؤال مهمی که در این جا به نظر هر پژوهشگری می‌رسد آن است که با وجود علم الهی جناب عبدالبهاء، چه نیازی به گریه و زاری در فقدان این عبادت وجود دارد؟ اگر ایشان متصف به علم الهی و آسمانی



است، بیان کردن آن عبادت مفقود شده که نباید برای ایشان کاری داشته باشد. خبری از غیب یا اشراق و الهامی از فرشته‌ای از فرشتگان خدا می‌توانست ایشان را از این اندوه نجات دهد و دیانت بهائی را از نقصان حفظ کند. به یاد داریم که اصولاً یکی از ویژگی‌های حجج الاهی، حفظ دین از زیاده و نقصان بود.

اما در این جا با این مسأله مواجهیم که جناب ایشان به جای آن که با بیان صورت این نماز نه رکعتی، علاوه بر تکمیل آیین پدر، به تمام مخالفان از جمله برادر متمرّد خود اثبات کند که او حجت خدا بر روی زمین و جانشین است، راه گریه و زاری پیش می‌گیرد و عملاً اعلام می‌کند که از صورت این نماز نه رکعتی بی اطلاع است. آیا کسی که از محتوای دین خود بی‌خبر است، شایسته‌ی پیروی در آیین است؟

• عبدالبهاء در یکی از مباحث خود قصد دارد به بیان اهمیت تمرکز قوا در انجام دادن نیکو و صحیح اعمال پردازد. در این مقام او به مریدان توصیه می‌کند که هم چون برخی آینه‌ها که نور را متمرکز می‌کنند باشند و تمام قوا را در کانون توجه قرار دهند. عبارت ایشان چنین است:

«مانند آفتاب که در مرآت مسطح تأثیر تام ندارد؛ ولی چون در مرآت مقعر یا در مرآت محدب تجلی نماید، جمیع حرارت در نقطه‌ای جمع شود و آن نقطه از آتش، حرقش بیش تر است».<sup>۱۵</sup>

هر دانش آموزان دبیرستانی می‌داند که نور آفتاب در اثر برخورد با آینه‌ی مقعر، در کانون آن متمرکز شده و حرارت زیادی تولید می‌کند؛

۱۵. ایام تسعه: ۳۲۴.

اما آینه‌ی محدب اصولاً باعث واگرایی نور می‌شود و کانون آن مجازی است و هیچ‌گونه گرما و حرارتی در آن ایجاد نمی‌شود. ملاحظه می‌شود که ایشان از ساده‌ترین قواعد فیزیکی بی‌اطلاع‌اند و در نوشته‌ها و گفتارهای خود، نه تنها از بسیاری از معاصران خود عقب‌ترند؛ بلکه اصولاً مطالب غلط را به عنوان تبیین وحی به مریدان ارائه می‌کنند و نام علم الاهی را بر آن قرار می‌نهند.

در مورد قدرت الاهی نیز از آن جا که شخص بهاء‌الله و مبلغان بهائی اصولاً منکر آن برای پیامبران‌اند و در بخش قبلی به سخنان گلپایگانی در کتاب *فرائد* و نقد آن پرداختیم، دیگر در مورد عباس افندی متعرض به آن مطالب نمی‌شویم و تنها با این سؤال این بخش را به انجام می‌رسانیم که: چگونه ممکن است افرادی با چنین ویژگی‌های پیش‌گفته‌ای را به عنوان فرستادگان الاهی برای هدایت انسان‌ها پذیرفت و به تعالیم آنان گردن نهاد؟

## عبدالبهاء و مسأله‌ی عصمت

آن چنان که در بحث عصمت حجت‌های الاهی پیش از این تصریح شد، یکی از نشانه‌های عصمت، عمل به تعالیمی است که حجت الاهی، مردم را به انجام آن دعوت می‌کند. عالم بی‌عمل، نه تنها مانند زنبور بی‌عسل است، بلکه در بحث ما، به هیچ روی، شایسته‌ی اطاعت و پیروی نیست؛ چرا که اگر تعالیمی که او مروج و مبلغ آن است، خوب بود، خود به آن عمل می‌کرد.

موارد ذیل که از تاریخ زندگی عبدالبهاء انتخاب شده است، تا حدودی میزان پایبندی ایشان به تعالیم بهائیت را نشان می‌دهد. به این سه مورد توجه کنید:



• در تعالیم بهائی بوسیدن دست دیگران ممنوع است.<sup>۱۶</sup> بهاء‌الله به این مسأله در کتاب اقدس تأکید کرده و مبلغان بهائی نیز مرتباً بر آن پافشاری می‌کنند. بهاء‌الله در کتاب اقدس می‌نویسد:

«قد حرّم علیکم تقبیل الأیادی فی الکتاب هذا ما نهیتم عنه من لدن ربکم العزیز الحکام.»<sup>۱۷</sup>

همانا بوسیدن دست‌ها در کتاب بر شما حرام شده است. این چیزی است که خداوند عزیز حاکم شما بر شما حرام کرده است.

مبلغان بهائی نیز در کتاب‌های خود، مکرراً ضمن اشاره به این موضوع، آن را عادت علمای اسلام معرفی کرده و آن را نشانه‌ی غرور و خودپسندی آنان دانسته و بهائیان را از این عمل نهی کرده‌اند.<sup>۱۸</sup>

اما متأسفانه جناب عباس افندی به دستور صریح پدر عمل نمی‌کرده و در مسافرت‌های مختلف خود اجازه می‌داده تا دست او را ببوسند و از این کار ابایی نداشته است. در فیلمی نادر که از ایشان موجود است و از سوی بهائیان منتشر شده، این صحنه در زمان حضور ایشان در آمریکا، به تصویر کشیده شده است.<sup>۱۹</sup>

• عبدالبهاء گاهی در دوران حیات پدرش در فلسطین، در جایگاه پیش‌نماز حاضر می‌شده و حتی گاهی اوقات، بهائیان نیز به او اقتدا می‌کردند. جالب این‌جاست که این عمل ایشان نه مورد نکوهش

۱۶. گنجینه‌ی حدود و احکام: ۳۰۹.

۱۷. کتاب اقدس: ۲۹.

۱۸. آثار گهربار: ۸۳-۸۴.

۱۹. در پیوست اول این کتاب عکس‌هایی که از این فیلم دریافت شده و به روشنی مؤید این ادعاست برای دیدن خوانندگان عزیز قرار داده شده است.

جناب بهاء الله بوده است و نه اقتدای سایر بهائیان به او، مورد اعتراض پدرش قرار گرفته است؛ بلکه گاهی مریدان که در نماز به جناب ایشان اقتدا می کردند، در وصف حالت روحانی خویش، اشعاری می سرودند و مورد تفقد بهاء الله و عبدالبهاء نیز قرار می گرفتند و گاه مأموریت های مهمی نیز به همانان تفویض می شد. این ها همه در حالی است که نماز جماعت در آیین باب و بهاء الله حرام اعلام شده بود و اساساً در آیین بهاء الله، شکل نماز و جزئیاتی نظیر اذکار، قبله و... نیز تغییر یافته بود و اجرای نماز به قاعده های احکام اسلامی، برای بهائیان جایز نبود. به این نمونه توجه کنید:

«جناب میرزا بزرگ ملقب به بدیع جوانی، بود به سن ۱۷ سال که حامل لوح مبارک گردید. در سنین طفولیت و آغاز رشد و جوانی از او آثار ثبوت و انجذابی مشهود نبود؛ حتی پدرش به واسطه ی احتیاط از او در منزل خود محفل و مجلسی منعقد نمی نمود تا آن که در ۱۲ سالگی ناگهان شعله ی عشق و ایمان از او زبانه کشید و به ملاقات جناب نبیل زرنندی در نیشابور به مسائل الاهیة منجذب گردیده عازم دارالسلام بغداد شد. موقعی بود که جمال مبارک از ادرنه به عکا عزیمت فرمودند.

پس از توقف چندی در بغداد به موصل آمده و از آن جا پیاده به سمت عکاشتافت و در سال ۱۲۸۶ ورود به عکا نموده و سرگردان بود تا هنگام غروب به جامعی رسید و جمعی ایرانی دید. دانست که حضرت غصن اعظم (عبدالبهاء) برای امامت صلوة حاضر شده و عده ای از اصحاب به آن حضرت اقتدا می کنند. لذا با سرور تمام ربعی ذیل را بر روی قطعه کاغذی نوشته تقدیم نمود:

اقتدا می‌کنم به ابن‌الله      ساجدم من برای سرالله  
 نیست حقی به جز بهاء‌الله      وحده لا اله الا الله  
 حضرت غصن اعظم او را مورد لطف و مرحمت قرار داده، به  
 اتفاق خود به قشله بردند و همان شب به شرف زیارت و محضر  
 جمال مبارک نائل و قبول رسالت لوح مبارک سلطان را نموده به  
 سمت ایران عازم شد...»<sup>۲۰</sup>

علاوه بر اقتدای جناب بدیع به عبدالبهاء که ذکر مغایرت آن  
 با تعالیم باب و بهاء‌الله گذشت، نسبت دادن صفت «ابن‌الله» به  
 عبدالبهاء خود اظهار نظری شرک‌آلود است؛ چرا که گوینده مقام  
 خدایی برای بهاء‌الله قائل شده است و فرزند او را نیز فرزند خدا  
 دانسته است. گویی خداوند فرزند دارد و آن فرزند جناب عبدالبهاء  
 است. مخالفت نکردن عبدالبهاء با چنین سروده‌ای و رفتار او در  
 تکریم جناب بدیع و سپس سپردن مأموریت ارسال لوح سلطان  
 به ناصرالدین شاه توسط او، نشان‌دهنده‌ی تأیید این شعر توسط  
 بهاء‌الله و عبدالبهاء است.

• عباس افندی نه تنها در دوران حیات پدرش به آداب مسلمانی  
 می‌زیست و جرأت ابراز عقیده نداشت، بلکه پس از مرگ او نیز تا پایان  
 عمر، همین راه و روش را ادامه داد. از این رو گاه‌گاهی مجبور بود،  
 عقاید خود را زیر پا بگذارد و برخلاف تعالیم خود و پدرش رفتار کند.  
 او نیز مانند میرزا حسین‌علی در مسجد جامع شهر حاضر می‌شد و  
 چنان‌که گفته شد، گاهی حتی پیش‌نماز هم بود. جالب این‌جاست  
 که این رفتار عبدالبهاء تا آخرین جمعه‌ی حیاتش ادامه داشت. شوقی  
 در جایی دیگر می‌نویسد: «و در آخرین جمعه‌ی توقف مبارکش در

۲۰. رحیق مختوم ۲: ۱۷۱.



جهان ناسوت، با وجود خستگی و ضعف فراوان جهت ادای صلوة ظهر در جامع مدینه [=مسجد جامع شهر] حضور به هم رسانید.»<sup>۲۱</sup>

## مرگ عبدالبهاء و ریاست شوقی بر بهائیت

عبدالبهاء سرانجام در سال ۱۳۴۰ ق و در سن هشتاد سالگی از دنیا رفت.<sup>۲۲</sup> هر چند قرار بود پس از مرگ وی، بهائیان به اطاعت برادرش محمدعلی در آیند، خصومت شدیدی که تا پایان عمر میان عباس و محمدعلی ادامه داشت، مانع از آن می شد که عباس به چنین مسأله ای تن دهد. لذا طرحی نو بنا کرد و در کتاب الواح وصایا، نوهی دختری خود یعنی شوقی افندی را با عنوان «ولی امرالله» به رهبری بهائیان پس از خود گماشت. او هم چنین تکلیف بهائیت را پس از خود قاعده مند کرد و روش خاصی برای تعیین جانشینان خود - که از آن پس به «ولی امر» موسوم شدند - وضع کرد.

## تعداد جانشینان بهاء الله

اما تعداد ولی امرها چند نفر است؟ تا کی این سلسه ادامه خواهد داشت؟ برای یافتن این پاسخ، باید به سراغ کتاب مفاوضات برویم. کتابی که مجموعه ای از گفت وگوهای عبدالبهاء بر سر میز ناهار خانم کلیفورد بارنی در ایالات متحده آمریکا است. عبدالبهاء در این کتاب، به تفصیل در مورد جانشینان پدرش صحبت می کند که خلاصه ای از آن از منظر خوانندگان عزیز می گذرد:

«و آن وای سوم، روز ظهور جمال مبارک است. یوم الله است... در آن یوم خداوند، سلطنت الهیة ی روحانیة تشکیل می شود

۲۱. قرن بدیع: ۶۳۵ (نسخه دیجیتالی).

۲۲. منظور هشتاد سال قمری است؛ چون بهائیان می گویند او در سال ۱۲۶۰ ق، نخستین سال ادعای باب، به دنیا آمده است.

و جهان تجدید می‌گردد و روح جدیدی در جسم امکان دمیده می‌شود... جنگ و جدال و نزاع و فساد از میان برخیزد و... و خداوند تا ابد الآباد حکمرانی خواهد کرد. یعنی سلطنت روحانیّه‌ی ابدیّه تشکیل می‌شود و آن یوم‌الله است؛ زیرا جمیع ایّامی که آمده و رفته است، ایّام موسی بوده، ایّام مسیح بوده، ایّام ابراهیم بوده و هم‌چنین ایّام سایر انبیا بوده. اما آن یوم، یوم‌الله است؛ زیرا شمس حقیقت در نهایت حرارت و اشراق طلوع خواهد کرد. بعد می‌فرماید «و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند به روی در افتاده، خدا را سجده کردند و گفتند تو را شکر ای خداوند! خدای قادر مطلق که هستی و بودی و خواهی آمد؛ زیرا که قوت عظیمه به دست گرفته به سلطنت پرداختی...»

و در هر دوری اوصیا و اصفیا دوازده نفر بودند؛ در ایّام حضرت یعقوب دوازده پسر بودند و در ایّام حضرت موسی دوازده نقیب رؤسای اسباط بودند و در ایّام حضرت مسیح دوازده حواری بودند و در ایّام حضرت محمد دوازده امام بودند؛ و لکن در این ظهور اعظم بیست و چهار نفر هستند؛ دو برابر جمیع. زیرا عظمت این ظهور چنین اقتضا نماید. این نفوس مقدّسه در حضور خدا بر تخت‌های خود نشسته‌اند؛ یعنی سلطنت ابدیّه می‌کنند و این بیست و چهار نفوس بزرگوار، هر چند بر سریر سلطنت ابدیّه استقرار دارند، با وجود این به آن مظهر ظهور کلی ساجدند و خاضع و خاشع و گویند که تو را شکر می‌کنیم.»<sup>۲۳</sup>

بنابراین، اهل بهاء می‌بایست منتظر بیست و چهار رهبر آسمانی باشند تا در پیشگاه خداوند بر تخت نشینند و تا ابد حکمرانی کنند و بر اثر

۲۳. مفاوضات: ۴۴ - ۴۶.

این حکم رانی، ظلم و فساد ریشه کن شود و عدل و داد جای آن را بگیرد. اگر فرض کنیم که عبدالبهاء نخستین جانشین بهاء الله و شوقی افندی، دومین مرد آسمانی پس از بهاء الله باشد، باید منتظر بود که پس از شوقی، بیست و دو ولی امر الله، پی در پی و از اولاد پسر شوقی - آن چنان که عبدالبهاء در کتاب الواح وصایا پیش بینی کرده بود - زعامت جامعه‌ی بهائی را در دست گیرند و در پیشگاه خداوند، بر تخت سلطنت نشینند و اداره‌ی جهان را در دست گیرند؛ اما تقدیر الاهی چنان بود که هیچ کدام از این پیش بینی‌ها، درست از آب در نیاید.

### الواح وصایای عبدالبهاء و تردیدهای موجود

بهائیان پس از مرگ عباس افندی، ملزم به تبعیت از شوقی افندی شدند؛ هر چند که برخی از آنان نیز، در صحت وصیت عباس افندی به شوقی، تردید جدی داشتند. بهائیان که به عباس افندی و شوقی افندی نزدیک بودند و از مناسبات بین این دو و هم‌چنین از ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی شوقی آگاهی داشتند، معتقد بودند که کتاب الواح وصایا، بسیار پیش از مرگ عباس افندی نوشته شده و او بعدها از انتصاب شوقی به جانشینی خود پشیمان شده بود و او را خلع کرده بود.<sup>۲۴</sup> برخی دیگر نیز از اصل، کتاب الواح وصایا را کتابی جعلی خواندند. اینان را بهائیان اصلاح طلب<sup>۲۵</sup> خواندند که امروزه توسط فردی به نام فردریش گلاشر<sup>۲۶</sup> رهبری می‌شوند.

به هر حال پس از مرگ عبدالبهاء، ضیائیه خانم، مادر شوقی و دختر عبدالبهاء، وصیت‌نامه‌ی پدرش را عرضه کرد. او مدعی شده بود که این وصیت‌نامه را از زیرزمین منزل عبدالبها یافته است. وصیت‌نامه

۲۴. نگاه کنید به کتاب «خاطرات صبحی» و «پیام پدر»، نوشته‌ی فضل الله صبحی.

25 ) Reform Bahá'í Faith.

26) Frederick Glaysher.

به علت رطوبت کمی آسیب دیده بود؛ وصیت نامه‌ای که به جانشینی شوقی تأکید داشت و البته برخی از بهائیان آن را ساختگی می‌دانستند؛ اما برخی دیگر از نزدیکان عبدالبهاء مانند فضل‌الله صبحی، کاتب او، معتقد بودند که عبدالبهاء به دلیل مشکلات اخلاقی شوقی، امکان ندارد که او را به این سمت گمارده باشد. صبحی بعدها نوشت که عبدالبهاء در دوران تسلط دولت عثمانی بر سرزمین فلسطین، هنگامی که گمان می‌کرد عبدالحمید فرمانروای عثمانی‌ها او را بکشد، این وصیت نامه را نوشت. در زمانی که شوقی تنها سه سال داشت و عبدالبهاء می‌خواست به این وسیله آیین بهائیت را پس از مرگ احتمالی خود حفظ کند؛ اما بعدها که عثمانی‌ها دستشان از فلسطین کوتاه شد و شوقی نیز به سن جوانی رسید، عبدالبهاء از این موضوع پشیمان شد. هر چند پس از تسلط انگلیسی‌ها بر فلسطین، عبدالبهاء مسافرت‌های بسیاری به اروپا و آمریکا انجام داد و از آزادی کامل برخوردار بود، بعدها هیچ‌گاه نه به تصریح و نه به تلویح، شوقی را به عنوان جانشین خود منصوب نکرد. به اعتقاد صبحی حتی اگر عبدالبهاء چنین وصیتی نوشته بود، لازم نبود که آن را در زیرزمین خانه‌ی خود مخفی کند؛ چرا که او در سال‌های پایانی عمر، از سیادت لازم و آزادی کافی برای ابراز عقیده و تعیین جانشین برخوردار بود.<sup>۲۷</sup>

شوقی خود سال‌ها بعد با تندی بسیار زیاد به این اعتراضات اشاره کرده و نوشت:

«گروهی از بُلْها [= ابلهان] در دیار مصریه به تخریب اساس جامعه و استبدال آن به جمعیه‌ی موهومه به کمال تدلیس [= فریبکاری] پرداختند و در مهد آیین ذوالجلال [یعنی ایران]،

۲۷. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، رک: «کتاب پیام پدر»، نوشته‌ی فضل‌الله صبحی.

مشتی از سفها و علی رأسهم الناعق الاکبر، به نهایت وقاحت بر هتک حرمت دین الله قیام نمودند. در امریک زنی بی شعور خودسرانه فریاد بر آورد که الواح وصایای غصن برومند شجره‌ی بهاء و منقوش به قلم گهربارش بی اصل و مجعول است...»<sup>۲۸</sup>

به هر روی، شوقی با حمایت مادر و برخی دیگر از نزدیکان عبدالبهاء، بر مخالفت‌های پیش روی خود فائق آمد و موفق شد بر کرسی رهبری بهائیان تکیه زند. او پس از تثبیت مقام خود، دستور طرد مخالفان را صادر کرد و آنان را به شدت مجازات کرد.<sup>۲۹</sup>

به کتاب الواح وصایا برگردیم. این کتاب، هر چند بسیار خلاصه و مختصر است، اهمیت بسیار زیادی در میان بهائیان دارد؛ چرا که مهم‌ترین سند ایشان در مشروعیت ریاست شوقی بر بهائیان پس از مرگ عباس افندی است. شوقی افندی در اهمیت این کتاب نوشته است:

«حضرت بهاء الله در کتاب اقدس و حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا که مؤید و متمم و ملازم کتاب اقدس است، اصول کلی بنیان جامعه‌ی بهائی را به نحوی بیان فرموده‌اند که احدی منکر آن نتواند شد.»<sup>۳۰</sup>

او هم‌چنین در اهمیت این کتاب و بلند و رفیع بودن تعالیم آن، در مواضع متعددی قلم فرسایی کرده است. شوقی مطالب این کتاب را در عصر خود برای مردم دنیا قابل فهم کامل نمی‌داند و وعده می‌کند که در آینده، ارزش و اهمیت این کتاب بیش‌تر معلوم خواهد شد.<sup>۳۱</sup>

۲۸. توفیعات مبارکه خطاب به احبای شرق: ۳۲۰.

۲۹. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، رک: «مسافر صبح»، (هشتمین کتاب از مجموعه‌ی بهائی پژوهی) و کتاب «پیام پدر» و کتاب «خاطرات صبحی» و....

۳۰. نظم جهانی بهائی: ۲۶.

۳۱. همان: ۱۵.

## مفاد الواح وصایا

کتاب الواح وصایا، صرف نظر از منصوب شدن شوقی افندی در آن به رهبری جامعه‌ی بهائی، از جهات دیگری نیز قابل توجه و مذاقه است. در این کتاب که عباس افندی آن را در زندان به رشته‌ی تحریر درآورده است، اطلاعات جالب و دقیقی از نظام رهبری و مشروعیت در بهائیت به چشم می‌خورد که زوایای مهمی از نظام فکری و تشکیلاتی بهائیت را پیش روی محققان قرار می‌دهد.

در ابتدای کتاب، آن چنان که در صفحات قبل از منظر خوانندگان عزیز گذشت، عباس افندی به گلایه‌ی شدید از برادرش محمدعلی می‌پردازد و او را مسؤول تحریف برخی کتاب‌های پدر می‌داند. سپس اشاره می‌کند که گرفتاری او در زندان، به واسطه‌ی توطئه‌ی برادر ناتنی‌اش صورت پذیرفته و حتی برادر را متهم می‌کند که برای قتل وی نقشه کشیده است. در ادامه، از آن جا که مرگ یا قتل وی در زندان قابل پیش‌بینی بوده، بر سبیل وصیت، مطالبی را برای اداره‌ی جامعه‌ی بهائی پس از خود نگاشته که در ادامه، در چهار عنوان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### ۱) دستور به تبلیغ و تعیین شوقی افندی به عنوان جانشین خود

عبدالبهاء پس از گلایه‌های شدید از برادرش محمدعلی و خلع او از جانشینی خود، به بهائیان دستورات اکیدی برای تبلیغ آیین بهائی می‌دهد و به آنان وصیت می‌کند تا پس از مرگ او، لحظه‌ای از تبلیغ بهائیت دست نکشند. بعد از بیان اهمیت تبلیغ، نخستین مسأله‌ای که به بهائیان گوشزد می‌کند، اطاعت از شوقی افندی است. او می‌نویسد:

«ای یاران مهربان، بعد از مفقودی این مظلوم، باید اغصان و افنان سدره‌ی مبارکه و ایادی امرالله<sup>۳۲</sup> و احبّای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره‌ی مقدّسه‌ی مبارکه انبات شده [=روئیده] و از اقتران [=نزدیکی] دو فرع دوحه‌ی [=باغ] رحمانیّه به وجود آمده یعنی «شوقی افندی» نمایند.<sup>۳۳</sup> زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولیّ امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبّاء الله است و مبین آیات الله و من بعده بکراً بعد بکر<sup>۳۴</sup> یعنی در سلاله‌ی او.»<sup>۳۵</sup>

در ادامه‌ی این کتاب کوتاه و در صفحات پایانی آن، باز هم به نام شوقی افندی و توصیه‌ی عباس افندی به بهائیان در مورد او برخورد می‌کنیم که:

«ای یاران با وفای عبدالبهاء، باید فرع دو شجره‌ی مبارکه و ثمره‌ی دو سدره‌ی رحمانیّه شوقی افندی را نهایت مواظبت نمائید که غبار کدر و حزنی بر خاطر نورانی اش ننشیند و روز به روز فرح و سرور و روحانیتش زیاده گردد تا شجره بارور شود؛ زیرا اوست ولیّ امرالله بعد از عبدالبهاء و جمیع افنان و ایادی و احبّای الاهی باید اطاعت او نمایند و توجه به او کنند. من عصی أمره فقد عصی الله و من أعرض عنه فقد أعرض عن الله و من أنکره فقد انکر الحق.»<sup>۳۶</sup>

۳۲. ایادی امرالله به افرادی خاص اطلاق می‌شد که وظیفه‌ی آن‌ها تبلیغ بهائیت و حفظ آن بود. این افراد توسط بهاء الله و شوقی انتخاب شده‌اند. بنا به نقلی (کتاب مؤسسه‌ی ایادی امرالله: ۲۰) عبدالبهاء از انتخاب ایادی اجتناب کرد. در مورد ایادی در ادامه بیش تر خواهیم دانست.

۳۳. از آن رو که مادر شوقی دختر عبدالبهاء و نوه‌ی بهاء الله بود و پدرش نیز نواده‌ی باب محسوب می‌شد، عباس افندی این تعابیر را برای او به کار می‌برد. منظور او این است که شوقی ثمره‌ی اتصال این دو خاندان به یکدیگر است.

۳۴. منظور از «بکراً بعد بکر» این است که جانشین هر کس، فرزند پسر بزرگ تر اوست.

۳۵. الواح وصایا: ۱۲.

۳۶. همان: ۲۷.

## ۲) دورکن اساسی دیانت بهائی ولی امرالله و بیت‌العدل

در ادامه‌ی این کتاب، عبدالبهاء به معرفی دو نهاد اصلی در رهبری جامعه‌ی بهائی می‌پردازد؛ دورکن اصلی و اساسی و دو ستون و پایه برای قوام بهائیت. اولی مقام ولایت امرالله است و دومی بیت‌العدل. از دیدگاه عبدالبهاء، شوقی ولی امرالله است و پس از او، این مقام به پسر بزرگ‌تر او و پس از آن به فرزند بزرگ‌تر ولی امرالله بعدی می‌رسد. در کنار این مرد آسمانی که همواره در رأس جامعه‌ی بهائی قرار می‌گیرد، گروهی نه نفره از منتخبان بهائی‌اند که در کنار ولی امرالله، مسؤول تشریح قوانین جدید و هدایت و رهبری جامعه‌ی بهائی خواهند بود.

عباس افندی در کتاب الواح وصایا در لزوم تبعیت تمام بهائیان از ولی امرالله و جایگاه این اطاعت در حفظ بهائیت چنین می‌گوید:

«حصن متین امرالله به اطاعت مَنْ هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت‌عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجه و خضوع و خشوع را به ولی امرالله داشته باشند.»<sup>۳۷</sup>

در عین حال، وظیفه‌ی تشریح در امور غیر منصوص را بر عهده‌ی بیت‌العدل گذاشته و می‌نویسد:

«مرجع کل کتاب اقدس و هر مسأله غیر منصوصه راجع به بیت‌عدل عمومی. بیت‌عدل آن چه بالاتفاق و یا به اکثریت آراء تحقق یابد همان حق و مراد الله است... ولی مراد بیت‌العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود؛ یعنی شرق و

۳۷. همان: ۱۲.



غرب احبّاء که موجودند به قاعده‌ی انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس<sup>۳۸</sup> اعضائی انتخاب نمایند و آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آن چه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیر منصوصه مذاکره نمایند و هر چه تقرّر یابد همان مانند نصّ است. و چون بیت عدل واضع قوانین غیر منصوصه از معاملات است ناسخ آن مسائل نیز تواند بود.»<sup>۳۹</sup>

این سبک رهبری به گمان عبدالبهاء و شوقی، نه مانند نظام‌های شرقی، دیکتاتوری و قائم به فرد است، نه مانند نظام‌های غربی، دموکراتیک مطلق است؛ بلکه نظامی میان این دو نظام است که از اشکالات هر دو نظام شرقی و غربی خالی است و برای رهبری کل دنیا قابل برنامه‌ریزی خواهد بود.

شوقی افندی در تبیین این موضوع می‌نویسد:

«حکومات متّحده‌ی آینده‌ی بهائی که این نظم وسیع اداری، یگانه حافظ آن است، نظراً و عملاً در تاریخ نظامات سیاسی بشری، فرید و وحید است و در تشکیلات ادیان معتبره‌ی عالم نیز بی نظیر و مثیل. هیچ نوع از انواع حکومت دموکراسی یا حکومت مطلقه و استبدادی چه سلطنتی و چه جمهوری و یا انظمه‌ی اشرافی که حدّ متوسط بین آن دو محسوب است و حتی اقسام حکومت دینیّه، چه حکومت عبرانی و چه تشکیلات مختلفه‌ی کلیسای مسیحی و یا امامت و خلافت در اسلام، هیچ‌یک نمی‌تواند مماثل و مطابق نظم اداری بدیعی به شمار آید که به ید اقتدار مهندس کاملش ترسیم و تنظیم گشته است.

۳۸. توجه عباس افندی به دستاوردهای غرب و سعی در ایجاد تشکیلاتی مذهبی با همان سازمان غربی، به خوبی از همین جمله پیداست.

۳۹. الواح وصایا: ۲۱.

هر چند این نظم اداری نوظهور دارای مزایا و عناصری است که در سه حکومت عرفی مذکور نیز موجود و لیکن به هیچ وجه مطابق هیچ یک از آن حکومتات نبوده، از عیوب اصلیه و فطریه‌ی آنان عاری و مبرا است....

نباید به هیچ وجه تصور رود که نظم اداری آئین حضرت بهاءالله مبتنی بر اساس دموکراسی صرف است؛ زیرا شرط اصلی آن نوع حکومت آن است که مسئول، ملت باشد و اختیاراتش نیز متکی بر اراده‌ی ملت و این شرط در این امر اعظم موجود نیست....

به علاوه نفسی که در این ظهور اعظم بر حسب اصل توارث بر کرسی ولایت جالس است، خود مبین کلمه‌الله است و بالتیجه بر حسب سلطه‌ی واقعی که به وی تفویض گشته، مانند هیچ یک از سلاطینی که در حکومتات مشروطه‌ی معموله قدرتی نداشته، جز مقام اسمی ندارند، نیست.

و نیز نمی‌توان نظم بدیع حضرت بهاءالله را نظیر حکومت استبدادی مطلق دانست و یا آن را مقتبس از یکی از حکومتات مطلق العنان دینیه مانند حکومت پاپ و یا امامت و نظائر آن فرض نمود و برهان قاطع بر این امر آن که حق مسلم تشریح احکام غیر منصوصه‌ی بهائی فقط مختص به بیت عدل اعظم است که اعضای آن نمایندگان منتخب پیروان حضرت بهاءالله‌اند و این حق مقدس را ولی امر و مؤسسات دیگر نمی‌توانند غصب نمایند و یا در آن دخل و تصرف کنند.»<sup>۴۰</sup>

### ۳) مشروعیت بیت العدل، به حضور ولی امرالله است

بنا بر آن چه گذشت، نظام رهبری در بهائیت بر عهده‌ی دو نهاد به شکل هم‌زمان برنامه‌ریزی شده بود. گروهی نه نفره از بهائیان که از سراسر جهان انتخاب می‌شدند که بیت‌العدل را تشکیل می‌دادند و ولی امرالله که به صورت وراثتی بر این جایگاه تکیه می‌زد و در واقع مردی الهی و دارای ارتباط با عالم ملکوت بود که این جمع نه نفره را رهبری می‌کرد. عباس افندی در تبیین نسبت این دو نهاد با یکدیگر و شرح وظایف هر یک، در کتاب الواح وصایا، نکات متعددی را یادآور شده است که گوشه‌هایی از آن، نقل می‌شود. عبدالبهاء نخست در تشریح وظایف بیت‌العدل می‌نویسد:

«اما بیت‌عدل... باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند. و مقصد بیت‌عدل عمومی است؛ یعنی در جمیع بلاد بیت‌عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت‌عدل، بیت‌عدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد»<sup>۴۱</sup>

سپس در ادامه به وظایف خطیر ولی امرالله و نحوه‌ی تعامل او با بیت‌العدل اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«ولی امرالله رئیس مقدّس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل. و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیلی

۴۱. الواح وصایا: ۱۵.

تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد. بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید.»<sup>۴۲</sup>

بنابراین، همواره ولی امرالله عضو بیت‌العدل و رییس دائمی آن است که هرگز عزل نمی‌گردد. او وظیفه دارد تا در تمام جلسات حاضر شود و یا کسی را به عنوان جانشین به جلسه‌ی بیت‌العدل بفرستد. هم‌چنین ولی امرالله مسؤول صیانت از بیت‌العدل و شئون مختلف آن است و حق دارد اعضای فاسد را از بیت‌العدل اخراج کند.

در ادامه‌ی این سخنان، عبدالبهاء دیگر حقوق و وظایف ولی امرالله یا رییس دائمی بیت‌العدل را شماره می‌کند. ابتدا مسؤولیت تملک تمامی اموال و وجوه شرعی پرداخت شده توسط بهائیان را متوجه او می‌داند و او را موظف می‌کند تا این اموال را در راه توسعه‌ی بهائیت به کار گیرد. او می‌نویسد:

«ای یاران عبدالبهاء، محض الطاف بی‌پایان، حضرت یزدان به تعیین حقوق الله<sup>۴۳</sup> بر عباد خویش منت گذاشت و الا حق و بندگانش مستغنی از کائنات بوده و الله غنی عن العالمین. اما مفروض حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس و برکت در جمیع شئون گردد. و حقوق الله راجع به ولی امرالله است تا در نشر نفعات الله و ارتفاع کلمة الله و اعمال خیریه و منافع عمومیته صرف گردد.»<sup>۴۴</sup>

عباس افندی در این کتاب، یکی دیگر از مهم‌ترین وظایف ولی امرالله را تعیین جانشین برای خود می‌داند. البته هر چند او پیش‌تر، سازوکار

۴۲. همان: ۱۶.

۴۳. به انواع پرداخت‌های واجب و داوطلبانه به منظور پیشبرد اهداف جامعه‌ی بهائی اطلاق می‌شود.

۴۴. الواح وصایا: ۱۶.

تعیین جانشین را معین کرده و پیشاپیش، فرزند پسر بزرگ تر را جانشین ولی امرالله دانسته است؛ با این حال چون احتمال می‌داده که نخستین فرزند پسر، ناخلف باشد، راه را برای انتخاب فردی دیگر از میان فرزندان پسر ولی امرالله بازگذاشته است؛ اما به هر حال، تأکید می‌کند که ولی امرالله باید برای خود جانشینی تعیین کند تا موجبات تحیر بهائیان پس از مرگ وی فراهم نیاید. او می‌نویسد:

«ای احبای الاهی، باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد. و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الاهی و علم و فضل و کمال باشد. لهذا اگر ولد بکر [فرزند بزرگ پسر] ولی امرالله مظهر الولد سرّایه نباشد، یعنی از عنصر روحانی او نه، و شرف اعراق با حسن اخلاق مجتمع نیست، باید غصن دیگر [= فرزند دیگر] را انتخاب نماید.»<sup>۴۵</sup>

عباس افندی در این کتاب، جمله‌ای بسیار مهم در تبیین علت مشروعیت ولی امرالله و بیت‌العدل و رهبری آنان دارد. او برای این دو مقام در کنار یکدیگر، مقام عصمت قائل است و صریحاً بیان می‌کند که در صورت رعایت دستورات او توسط این دو بخش رهبری، آنان از خطا مصون اند و آن چه قرار دهند، در واقع دستورالاهی است. او می‌نویسد:

«و فرع مقدّس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی - روحی لهما الفداء - است؛ آن چه قرار دهند من عندالله است.»<sup>۴۶</sup>

۴۵. همان: ۱۳.

۴۶. همان: ۱۲.

## ۴) ایادی امر را باید ولی امرالله تعیین کند

یکی دیگر از مباحث مهمی که عبدالبهاء در کتاب الواح وصایا به آن پرداخته، بحث ایادی امرالله، وظایف ایشان، نحوه‌ی انتخاب و حوزه‌ی اختیارات آنان است. در فرهنگ بهائی ایادی امرالله لقب افرادی است که هم چون دستی توانمند، همواره در معاونت و یاری رهبری سازمان قرار دارند و در نشر بهائیت او را یاری می‌رسانند. انتخاب این افراد همواره توسط سازمان انجام شده است و سابقه‌ی آن، به زمان خود بهاءالله بر می‌گردد. او چهار نفر را به این سمت انتخاب کرده است.<sup>۴۷</sup>

گاهی این افراد، نام خانوادگی «ایادی» را بعد از رسیدن به این عنوان مذهبی برای خود انتخاب کرده‌اند. به عنوان مثال، سپهد ایادی، پزشک مخصوص بهائی و از افراد بسیار نزدیک به محمدرضا پهلوی، فرزند یکی از همین افراد، به نام میرزا محمدتقی ابهری قزوینی بوده است.<sup>۴۸</sup>

بدین سبب، ایادی صاحبان مقامی عالی و روحانی در بهائیت می‌شدند که در اداره‌ی بهائیت پیش از تأسیس بیت‌العدل و حتی پس از آن، امور محوله از سوی رهبران بهائی را به انجام می‌رساندند. انتخاب این افراد در زمان عباس افندی متوقف شد و او فردی را به این جمع اضافه نکرد؛<sup>۴۹</sup> اما عبدالبهاء روند انتخاب ایادی امرالله را پس از خود در انحصار ولی امرالله یا همان عضو دائم و رئیس لاینعزل بیت‌العدل قرار داد و در کتاب الواح وصایا نوشت:

۴۷. مؤسسه‌ی ایادی امرالله: ۱۹.

۴۸. رحیق مختوم ۱: ۱۶۳؛ مؤسسه‌ی ایادی امرالله: ۱۹. هم‌چنین رجوع کنید به فصل‌نامه‌ی تخصصی تاریخ معاصر ایران، مقاله‌ی «ماه غسل رژیم پهلوی و بهائیان» صفحات ۳۴۹ - ۵۱۲، به قلم همایون کشتگر.

۴۹. مؤسسه‌ی ایادی امرالله: ۲۰.

«ای یاران، ایادی امرالله را باید ولی امرالله تسمیه و تعیین کند. جمیع باید در ظل او باشند و در تحت حکم او»<sup>۵۰</sup>

عباس افندی در تشریح وظیفه و حوزه اختیارات ایادی در همین کتاب می نویسد:

«وظیفه ی ایادی امرالله نشر نفعات الله و تربیت نفوس در تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است.»<sup>۵۱</sup>

البته او به جز شأن تبلیغ و تربیت نیروی انسانی برای سازمان بهائیت، وظیفه ی بسیار مهم دیگری نیز برای ایادی امرالله معین کرده است؛ آن هم صیانت از اصل بهائیت و فرمانبرداری از ولی امرالله است. او می نویسد:

«ایادی امرالله باید بیدار باشند به محض این که نفسی بنای اعتراض و مخالفت با ولی امرالله گذاشت، فوراً آن شخص را اخراج از جمع اهل بهاء نمایند و ابداً بهانه ای از او قبول ننمایند. چه بسیار که باطل محض به صورت خیر درآید تا القای شبهات کند.»<sup>۵۲</sup>

**شوقی افندی، شئون مقام ولی امرالله را دقیق تر تعیین کرد**

آن چنان که پیش تر گفته شد، برخی از بزرگان بهائی مانند فضل الله صبحی، جانشینی شوقی را پس از عباس افندی نپذیرفتند و پس از روی کار آمدن او از بهائیت جدا شدند؛ اما هنگامی که شوقی بر اوضاع مسلط شد و موفق

۵۰. الواح وصایا: ۱۳.

۵۱. همان: ۱۴.

۵۲. همان: ۱۲ - ۱۳.



شد تا رهبری عموم بهائیان را در دست گیرد، دو نهاد پیش بینی شده توسط عبدالبهاء را به شکلی دقیق تر و کامل تر به بهائیان معرفی کرد.

او تا پایان عمر به دنبال آن بود که نهاد بیت‌العدل را با انتخاب بهائیان نقاط مختلف دنیا تأسیس کند و خود بر مسند ریاست آن تکیه زند؛ چرا که در تعالیم بهائی، قرار بود که ولی امرالله «عضو دائمی» و «رییس لاینعزل» بیت‌العدل باشد. او حتی پیش از مرگ خود، بیت‌العدل جنینی یا مقدماتی را نیز تأسیس کرد و میسون ریمی<sup>۵۳</sup>، یکی از بهائیان آمریکا و از نزدیک ترین یاران خود را به ریاست آن منصوب نمود.

شوقی در زمان حیات خود، چهل نفر<sup>۵۴</sup> را به سمت ایادی امرالله منصوب کرد و وظایف مهمی بر دوش ایادی امرالله گذاشت. از مهم ترین ایادی امرالله که توسط شوقی منصوب شدند، میسون ریمی دوست صمیمی و طراح اصلی برنامه‌های شوقی بود. شوقی هم چنین همسر آمریکایی خود، یعنی روحیه ماکسول را به این سمت منصوب کرد.

شوقی افندی در مورد وظایف ولی امرالله در سال‌های زعامت خود بر بهائیان مطالب بسیار مفصلی بیان کرد. این بیانات از طرفی، مستحکم کننده‌ی جایگاه خود وی به عنوان ولی امرالله بود و از طرف دیگر، تکلیف بهائیان را در ادامه‌ی مسیر خود مشخص می‌کرد. شوقی وظیفه‌ی تشریح را پس از بهاءالله بر عهده‌ی بیت‌العدل می‌دانست

53. Charles Mason Remey

۵۴. شوقی در سه مقطع ایادی امرالله را منصوب کرد. ابتدا در دسامبر ۱۹۵۱، دوازده نفر را به این سمت گماشت. سپس ۷ نفر دیگر را در فوریه ۱۹۵۲ به این جمع اضافه کرد. نهایتاً هشت نفر دیگر را در اکتبر ۱۹۵۷ بر این افراد افزود و تعداد این جمع را به بیست و هفت نفر رساند و هیچ‌گاه تعداد ایادی در قید حیات از عدد بیست و هفت بیش تر نشد. از این جمع، هرگاه کسی از دنیا می‌رفت، شوقی فرد دیگری را جایگزین او می‌کرد. بدین ترتیب، پنج نفر از ایادی که در زمان حیات شوقی از دنیا رفتند با افراد دیگری جایگزین شدند. هم چنین شوقی، هشت نفر از بهائیان را به پاس خدماتشان پس از مرگ به این درجه منصوب کرد! بنابراین، شوقی جمعاً چهل نفر را در دوران حیات خود به درجه‌ی ایادی ارتقا داد. (ر.ک: مؤسسه‌ی ایادی امرالله: ۱۹ - ۲۵).



و ولی امرالله را مبین دستورات بهاء الله معرفی می کرد. او در یکی از نوشته های خود چنین می نگارد:

«این نظم بدیع از انظمه ی [=نظام های] باطله ی سقیمه ی [=بیمار] عالم ممتاز، در تاریخ ادیان فرید و بی مثل. سابقه ی بنیادش بر دو رکن رکن استوار: رکن اول و اعظم، رکن ولایت الاهی است که مصدر تبیین است و رکن ثانی بیت عدل اعظم الاهی که مرجع تشریح است. هم چنان که در این نظم الاهی تفکیک بین احکام شارع امر و مبادی اساسیه اش که مرکز عهد و میثاقش تبیین نموده ممکن نه؛ انفصال رکنین [=جدا شدن دو رکن] نظم بدیع نیز از یکدیگر ممتنع و محال.»<sup>۵۵</sup>

بنابراین، شوقی ضمن تبیین بیش تر وظایف ولی امرالله، جدایی آن از بیت العدل را غیر ممکن دانست. او مشروعیت بیت العدل را به حضور ولی امرالله می دانست و در صورت فقدان چنین شخصیتی، سرنوشتی مصیبت بار را برای بهائیت پیش بینی می کرد؛ چرا که ولی امرالله را واسطه ی فیض میان حق و خلق می دانست و او را هدایتگر اعضای بیت العدل معرفی می کرد. او می خواست که از طرفی امتیازات مشورت با نمایندگان پیروان خود را برای خود محفوظ دارد و از سوی دیگر، ریاست خود را به عنوان مردی آسمانی و مرتبط با عالم بالا، بر بهائیان حفظ کند و در خانواده ی خود موروثی سازد. او معتقد بود:

«بدون این مؤسسه [ولایت امرالله] وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه ی فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و

۵۵. توقیعات مبارکه: ۱۲۷؛ توقیع منیع: ۱۰۵؛ نظر اجمالی در دیانت بهائی: ۷۵.

هدایتی که جهت تعیین حدود و وظایف تقنینیه‌ی منتخبین (اعضای بیت عدل) ضروری است، سلب شود.»<sup>۵۶</sup>

او هم‌چنین درباره‌ی اصل وراثت در انتقال مقام ولی امرالله در هر عصر تأکید بسیار داشت. آن‌چنان‌که پیش‌تر بیان شد، عبدالبهاء در کتاب الواح وصایا تأکید کرده بود که ولی امرالله در هر دوره باید ولی امر پس از خود را از بین اولاد ذکور خود انتخاب کند و در این انتخاب، اولویت با پسر بزرگ‌تر بود. شوقی نیز بر این مسأله اشارات و تصریحات فراوانی داشت. از آن‌جا که شوقی، خود پسر بزرگ‌تر عبدالبهاء نبود، این گفت‌وگوهای او نمی‌توانست معنی دیگری جز روش تعیین انتخاب ولی امرهای پس از شوقی داشته باشد. شوقی نوشته بود:

«هرگاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاءالله منتزع شود، اساس این نظم متزلزل و الی الأبد محروم از اصل توارثی می‌گردد که به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الاهی نیز برقرار بوده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخاریکی از احببای ایران نازل گردیده می‌فرماید: در جمیع شرایع الهیه، ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق به او داشت.»<sup>۵۷</sup>

شوقی، ولی امرالله را در عین حال به عنوان یک واسطه که فیوضات را از حضرت حق به خلق می‌رساند و لاجرم یک مرد الاهی لازم‌الاتباع است، معرفی می‌کرد و او را هدایتگر اعضای بیت‌العدل در تصویب قوانین جدید می‌دانست. از دیدگاه شوقی، وجود یک مرد الاهی در هر دوران که نماینده‌ی خداوند بر روی زمین و واسطه‌ی میان زمین و آسمان باشد و به هدایت انسان‌ها پردازد، ضروری بود. او هم‌چنین این حق را برای ولی امرالله قائل شد تا در صورت خطای اعضای

۵۶. دوربهبائی: ۸۰.

۵۷. همان: ۷۹ - ۸۰.

بیت العدل و تصویب قانونی بر خلاف روح تعالیم بهائی، این تخلف را به بیت العدل تذکر دهد و بر تغییر مصوبه اصرار کند. او در کتاب دور بهائی نوشت:

«هر چند ولی امر ریس لاینعزل این مجلس فخیم است، مع هذا نمی تواند بنفسه حتی به طور موقت واضع قوانین و احکام گردد و یا تصمیمات اکثریت اعضای مجلس را الغا نماید؛ ولیکن هر گاه تصمیمی را وجداناً مباین با روح آیات منزله تشخیص دهد باید ابرام و تأکید در تجدید نظر آن نماید.»<sup>۵۸</sup>

بنابراین در دیدگاه شوقی، احتمال خطا در تصمیم های بیت العدل وجود داشت و ولی امر الله که مردی آسمانی و مرتبط با عالم ملکوت بود، وظیفه داشت تا از لغزش های احتمالی آن جلوگیری کند و در صورت لزوم، بر تغییر مصوبات اصرار ورزد.

### تأکید شوقی بر پایین تر بودن مقامش از عبدالبهاء

البته شوقی مقام خود را پایین تر از بهاء الله و عبدالبهاء می دانست و در نوشته های خود، ضمن تأکید بر وظایف مهم و سنگین ولی امر الله، دائماً خود را صاحب مقامی پایین تر از اسلافش معرفی می کرد. با چنین روشی، انتظاراتی که از رجلی الهی در اذهان ممکن است شکل بگیرد، عملاً بی پاسخ می ماند و لزومی به ارائه ی معجزه یا آیتی الهی از سوی پروردگار نبود. هر چند که این بی نشانی از سوی پروردگار، از ابتدا در میان رهبران بهائی به چشم می خورد. او در کتاب دور بهائی با تأکید بر پایین تر بودن مقام خویش از عباس افندی و بهاء الله، چنین نوشت:

«یاران عزیز الاهی، هر قدر ولایت امر در نظم بدیع حضرت بهاءالله جلیل و وظائفش حیاتی و مسئولیتش سنگین و عنایاتی که در حق او در کتاب وصایا نازل گشته موفور باشد، نباید نسبت به مقامش مبالغه نمود. ولی امر، هر چند حایز لیاقت و مصدر امور مهمه باشد، هرگز نباید به مقام فرید مرکز میثاق<sup>۵۹</sup> ترفیع داده شود و مماثل [= همانند] و شریک حضرت عبدالبهاء ملحوظ گردد؛ تا چه رسد به این که مقام مظهریت ظهور<sup>۶۰</sup> به او نسبت داده شود.»<sup>۶۱</sup>

شوقی البته در ادامه‌ی مطالب همین کتاب، با صراحت اعلام کرد که بعد از او، افراد دیگری نیز مسئولیت ولایت امرالله را بر عهده خواهند داشت و آنان نیز حق ندارند خود را صاحب مقامی مشابه عبدالبهاء بدانند؛ آن چنان که شوقی خود را واجد چنان مقامی نمی‌دانست. از دیدگاه شوقی، ولی امرهای بعدی باید همواره برای نسل‌های بعدی الگویی باشند که هرگز اتهاماتی از این دست - یعنی ادعای مقامی بیش از آن چه در واقع دارند - مبراً باشند. او نوشت:

«ولی امر می‌تواند با احراز حق تبیین به ایفای وظائف و مسئولیات خویش پرداخته در عین حال از حیث رتبه و مقام مادون آن دو نفس بزرگوار و متفاوت با آنان باشد. ولی امر حاضر و ولایة امر در مستقبل ایام، باید با اقوال و اعمال خود کاملاً به حقیقت این اصل مهم آئین نازنین ما شهادت دهند و با روش و سلوک خود حقیقت این اصل را براساس متین استوار سازند و برای نسل‌های آینده آیات باهراتی مصون

۵۹. یعنی عبدالبهاء.

۶۰. یعنی مقامی مشابه بهاءالله.

۶۱. دوربهای: ۸۴.

از اتهامات باشند. و من به سهم خود اگر تأمل در قبول این حقیقت مسلم و تردید در اظهار این عقیده‌ی راسخ روا دارم به ثقه و اعتمادی که حضرت عبدالبهاء به این عبد داشته بی‌وفائی کرده و غصب مقامی نموده‌ام که فقط به آن حضرت عنایت گشته و این خود گناهی است غیر مغفور.<sup>۶۲</sup>

تأکید شوقی بر حضور ولی امرالله پس از خود به مورد فوق محدود نمی‌شد. او در موارد دیگری نیز ضمن تصریح بر حضور افرادی پس از خود در این منصب، وظایف آنان را مرتباً در نوشته‌های خود گوشزد می‌کرد.

### تأکید شوقی بر عدم تزاخم میان بیت العدل و ولی امرالله

شوقی پیش‌بینی می‌کرد که میان مؤسسه‌ی بیت العدل و ولی امرالله در آینده ممکن است اختلافاتی ایجاد شود. لذا ابتدا سعی کرد که به صورت نظریه، زمینه‌ی این اختلافات را از بین ببرد. راه حل او برای این موضوع، تفکیک وظایف این دو از یکدیگر بود. او وظیفه‌ی تبیین گفته‌های باب، بهاء الله و عبدالبهاء را برای ولی امرالله قرار داد و وظیفه‌ی تشریح قوانین جدید را بر عهده‌ی بیت العدل گذاشت. در عین حال با اختصاص وظایفی چون تعیین ایادی امرالله، اجرای مجازات طرد و در اختیار قرار دادن بنیه‌ی مالی بهائیت در دستان ولی امرالله<sup>۶۳</sup>، سعی کرد سیادت و برتری خود و جانشینانش را حفظ کند. او مکرراً در نوشته‌های خود به این موضوع اشاره می‌کرد که دو مؤسسه‌ی ولایت امرالله و بیت العدل، هرگز در تعارض با یکدیگر قرار

۶۲. همان: ۸۶.

۶۳. شرح برخی از این اختیارات و وظایف از منظر خوانندگان عزیز گذشت و شرح برخی دیگر در سطور بعدی بیان خواهد شد.

شود. او میسون ریمی از ایادی امرالله و یکی از نزدیک‌ترین یاران خود را به ریاست این نهاد تعیین کرد. علت این که شوقی، بیت‌العدل اصلی را در زمان حیات خود تشکیل نداد، آن بود که پیش‌نیازهای تشکیل آن، یعنی تشکیل تعداد قابل توجهی از محافل ملی روحانی، هنوز به انجام نرسیده بود.<sup>۷۰</sup>

شوقی که تحصیل کرده در غرب و بسیار برنامه محور بود، در سال ۱۹۵۲ نقشه‌ی ده ساله‌ای پایه ریزی کرد تا جامعه‌ی بهائی با رسیدن به اهداف آن در سال ۱۹۶۳ بتواند بیت‌العدل اعظم را تأسیس کند. براساس این نقشه، تعداد محافل ملی روحانی در سراسر دنیا باید به عدد ۵۰ می‌رسید. او حتی تعداد محفل ملی در هر قاره را در این برنامه‌ی ده ساله مشخص کرده بود.<sup>۷۱</sup>

شوقی اختیارات ویژه‌ای نیز برای ولی امرالله تعیین کرد. او به خود و جانشینانش اجازه داد تا در موارد لزوم و هنگامی که فردی برخلاف مصالح بهائیت عمل کند یا در مقابل دستورات ولی امرالله تمرد کند، برای فرد متخلف مجازات طرد را اعمال کند. طرد در ادبیات بهائی به دو بخش تقسیم می‌شود: طرد اداری و طرد روحانی.

طرد اداری به این معناست که فرد متخلف از شرکت در جلسات رسمی بهائی منع و حق رأی در انتخاب اعضای محفل محلی و هم‌چنین عضویت در سیستم اداری جامعه‌ی امر از او سلب می‌شود. این مجازات زمانی اعمال می‌شود که فرد متخلف، جرمی برخلاف دستورات بهائی انجام داده است؛ اما جرم او چنان نیست که دیگر بهائی محسوب نشود. اقداماتی نظیر کتمان عقیده، تعدد زوجات،

۷۰. قرن انوار: ۷۱.

۷۱. توقیعات مبارکه: صفحات ۳ - ۱۵.

عدم رعایت مقررات ازدواج و طلاق بهائی، ترك انفاق، شرب مسکرات، تمرد از آراء و تصمیمات محافل روحانی و مداخله در امور سیاسی بدون اجازه‌ی تشکیلات بهائی، علت طرد اداری افراد بهائی می‌شود. اجرای مجازات طرد اداری در حوزه‌ی اختیارات محفل ملی است.<sup>۷۲</sup>

اما طرد روحانی به معنای قطع کامل ارتباط تمامی بهائیان با فرد متخلف بود. در این مجازات، حتی خانواده‌ی فرد متخلف نیز حق نداشتند با او ارتباطی داشته باشند و حتی با او صحبت کنند. افرادی که طرد روحانی می‌شدند، باید از خانه و زندگی خود نیز اخراج می‌شدند. این مجازات زمانی اعمال می‌شد که فرد متخلف در برابر نظر ولی امرالله اعتراضی کرده باشد و یا برخلاف دستورات او کاری انجام داده باشد. این مخالفت ممکن بود حتی گاهی یک مسافرت بسیار ساده باشد که مغایر با نظر ولی امرالله است.

براساس تعالیم شوقی، اعمال مجازات طرد روحانی تنها در صلاحیت ولی امرالله بود و تنها او بود که اجازه داشت فردی را طرد روحانی کند. شوقی در این زمینه نوشت:

«اخراج و طرد افراد از شریعت الاهیة که جزء اختیارات خاصه‌ی ولی امر یعنی رییس عالیہ‌ی روحانی جامعہ می‌باشد.»<sup>۷۳</sup>

شوقی هم چنین اجازه‌ی پذیرش توبه و اختیار بخشودن طردشدگان را نیز تنها برای ولی امرالله محفوظ می‌دانست و نوشت:

«اگر چنین نفوسی از مرض رهائی یابند و سالم گردند و بخواهند در خدمت امرالله وارد شوند، باید رأساً به حضرت

۷۲. نظم اداری بهائی: ۵۳.

۷۳. نظامات بهائی: ۸۵.

ولی امر مراجعه نمایند... و اگر واقعاً انا به شان از روی خلوص باشد آنان را در صف ثابتین وارد و محشور خواهند فرمود.»<sup>۷۴</sup>

مجازات طرد به گونه‌ای طراحی شده بود که نقض آن مجازات و هم‌کلام شدن یا ارتباط برقرار کردن با مطرودین، دارای عواقب سختی برای نقض‌کننده‌ی مجازات بود؛ یعنی اگر سایر بهائیان از اجرای این دستور امتناع می‌کردند و با فرد طردشده سلام و کلامی می‌داشتند، خود دچار عقوبت‌های شدیدی می‌شدند. شوقی در یکی از نامه‌هایش در مورد طرد یکی از بهائیان نوشت:

«در موضوع صادق فرزند آقا محمدجواد آشچی، فرمودند بنویس: این شخص بداخلاق و پست فطرت اخیراً مخالف دستور این عبد، مسافرت به فلسطین نموده و وارد ارض اقدس گشته. تلغرافياً [= با استفاده از تلگراف] راجع به طرد و اخراج او از جامعه به آن محفل مخابره گردید. به والدش صریحاً اظهار و انذار نمایند مخابره با او به هیچ وجه من الوجوه جائز نه. تمرد و مخالفت نتائجش وخیم است.»<sup>۷۵</sup>

## نظرات احمد یزدانی در مورد نظم اداری بهائی و جایگاه ولی امرالله

احمد یزدانی از مبلغان مشهور بهائی است. او کتابی در تبلیغ بهائیت نگاشته به نام *نظر اجمالی در دیانت بهائی*. این کتاب سه سال پیش از اولین انتشار در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی، به نظر شوقی افندی رسید و مفاد آن توسط وی تأیید شد. او در تقدیر از این کتاب و احمد یزدانی گفت:

۷۴. ترجمه‌ی توفیق منیع مبارکه مورخ یازدهم آوریل سنه ۱۹۴۹.

۷۵. توقیعات مبارکه: ۴۲؛ بخشی از صورت توفیق منیع مبارک؛ مورخ ۱۵ شهرالکلمات سنه‌ی یکصد و سوم تاریخ بدیع.



«حضرت ولی امرالله... راجع به کتاب موسوم به نظر اجمالی در دیانت بهائی تألیف جناب آقا میرزا احمد یزدانی فرمودند: بنویس مطالعه‌ی این کتاب مفید و امید چنان است که نتایج کلیه در انتشارش حاصل گردد. خدمات جناب یزدانی نگارنده‌ی این کتاب، مقبول و ممدوح؛ زاده الله فی خدمة امره و نشر آثاره تأییداً و توفیقاً<sup>۷۶</sup>...»<sup>۷۷</sup>

لازم به ذکر است که مطالب ذکر شده در این بخش، تماماً از چاپ‌های نخست تا سوم این کتاب نقل می‌گردد؛ چرا که پس از مرگ شوقی در سال ۱۹۵۷، مؤسسه‌ی مطبوعات امری ایران با تجدیدنظرهایی این کتاب را منتشر کرد و قسمت‌های مهمی از آن را - که مربوط به وظایف ولی امرالله و جایگاه او در دیانت بهائی بود - حذف کرد که در بخش ضمائم، گوشه‌ای از آن به نمایش درآمده است.

این کتاب از آن جا که مورد تأیید شوقی قرار گرفته و در زمان حیات شوقی سه بار تجدید چاپ شده است، مفادش برای بهائیان لازم‌الاجرا و قابل قبول خواهد بود.

موارد ذیل به عنوان نمونه‌هایی از نظریات احمد یزدانی در مورد تشکیلات بهائی، نظم جدید، مقام ولایت امر و وظایف و اختیارات او و رابطه‌ی بیت‌العدل با ولی امرالله انتخاب شده که عیناً از منظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت. لازم به ذکر است قسمت‌هایی که با کشیده شدن خط در ذیل آن‌ها مشخص شده است، در چاپ‌های بعدی این کتاب حذف شده و یا محتوای آن تغییر یافته است.

۷۶. خداوند او را در خدمت امرش و نشر آثارش تأیید و توفیق بیفزاید!

۷۷. توقیعات مبارکه: ۷۹؛ استخراج از توقیع ۱۳ شهرالقدرة ۱۰۴ بدیع، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۷.

(۱) «جمیع ابواب اختلاف و انشعاب دین و پیدایش مذاهب فرعیه در دیانت بهائی مسدود و از هر حیث موجبات الفت و محبت بشر در جمیع مراحل دینی و اجتماعی فراهم و وحدت کلمه و حفظ حصن امرالله تأمین گشته است. فقرات ذیل نمونه‌ای از تعلیمات بهائی برای جلوگیری از بروز اختلاف و انشقاق است.

الف - تنصیص صریح حضرت بهاءالله به مقام حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق و مبین آیات پس از شارع اعظم و تنصیص حضرت عبدالبهاء به مقام حضرت شوقی ربانی ولی امرالله و دستور تنصیص و تعیین ولی امرهای متوالی که همگی مقام ولایت امرالله و ریاست دائمی بیت العدل را دارند بنابراین، مثل ادیان سابقه در مسأله‌ی وصایت و خلافت اختلافی حاصل نشده و نخواهد شد.»<sup>۷۸</sup>

ملاحظه می‌گردد که مبلغ مطرحی مانند یزدانی در کتابی که به تأیید شوقی نیز رسیده است، ادعای بسیار مهمی را مطرح می‌کند. او مدعی است که تعیین جانشین در بین رهبران بهائی (یعنی همان نص که در فصل نخست به آن اشاره شد) آن چنان دقیق و درست انجام پذیرفته است که راه هرگونه اختلافی در بین پیروان این آیین در این مسأله مسدود است.

صرف نظر از این که چنین ادعایی تا چه اندازه صحت دارد<sup>۷۹</sup>، آن چه از این نقل مهم به دست می‌آید آن است که یکی از وظایف مهم ولی امرالله در هر زمان، تعیین جانشین برای خود است؛ مسأله‌ای که از دیدگاه یزدانی سبب جلوگیری از تفرقه و انشعاب در بهائیت می‌شود

۷۸. نظر اجمالی: ۳۰ - ۳۱.

۷۹. در بحث انشعابات در بهائیت، اختلافات عباس افندی و محمدعلی افندی در جانشینی پدر، مثال نقضی از این ادعاست. هم چنین آن چه در مورد الواح وصایا و چگونگی نصب شوقی به مقام ولی امرالله پس از عبدالبهاء در صفحات گذشته از منظر خوانندگان گذشت، باعث می‌شود که پژوهشگران چنین ادعایی را بر نتابند.

و یکی از علت‌های برتری بهائیت نسبت به ادیان الاهی است؛ چرا که یزدانی معتقد است که عدم تعیین صریح جانشین پیامبران در ادیان الاهی قبل، سبب اختلاف مردم پس از پیامبر هر دین شده؛ اما در دیانت بهائی عنایت خاصی روی این مسأله بوده تا چنین اختلافاتی ایجاد نشود. گویی خداوند متعال در ارسال انبیای قبل و ملاحظه‌ی بروز اختلاف در میان امت پس از آن پیامبران، صاحب تجربه شده و این بار راه خطا و اشتباه را از هر حیث محدود کرده است.<sup>۸۰</sup>

(۲) او در بخشی دیگر از کتاب خود، آن جا که می‌خواهد روش حل اختلاف در فهم منابع بهائی و نوشته‌های رهبران بهائی را مطرح کند، تماماً این وظیفه را به عهده‌ی ولی امرالله می‌گذارد و می‌نویسد:

«ب - کلیه‌ی اعتقادات و وظائف روحانیه مرجوع به کتاب و نص است و اختلاف استنباط در نصوص و سوء تفاهم در معانی و حقایق آیات چه برای اشخاص و چه برای محافل روحانی در هر زمان محول به ولی امرالله است و بیان مبین و نظر ولی امرالله رافع هر اختلافی است.»<sup>۸۱</sup>

(۳) یزدانی در بخش دیگری از کتاب خود در تشریح نظم اداری موجود در بهائیت و جایگاه ولی امرالله و بیت‌العدل در اداره‌ی جامعه‌ی بهائی چنین می‌نویسد:

۸۰. مبلغان بهائی اصرار دارند بروز اختلاف در میان امت اسلامی پس از پیامبر ﷺ را مربوط به عدم معرفی صریح جانشین رسول خدا ﷺ توسط آن حضرت معرفی کنند و آن را از نقاط ضعف اسلام بدانند؛ غافل از آن که پیامبر اکرم ﷺ، آشکارا و به صراحت، بارها و بارها علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان پاک او علیهم السلام را به اسم و رسم، از سوی خداوند متعال به جانشینی خود منصوب کرده است. احادیث متعددی نظیر حدیث یوم الدار، روایت مؤاخات، حدیث سفینه، حدیث ثقلین، ماجرای مباحله و حدیث غدیر از این جمله‌اند. حال اگر گروهی از اطاعت آن حضرت سرباز زده‌اند و در امتحان الاهی مردود شده‌اند، این مسأله ربطی به اعلان رسمی و عیان پیامبر در مورد جانشینی آن حضرت ندارد.

۸۱. نظر اجمالی: ۳۱؛ این عبارت در چاپ‌های پس از مرگ شوقی به این شکل اصلاح شده است: کلیه‌ی اعتقادات و وظایف روحانیه مرجوع به کتاب و نص است و اختلاف استنباط در نصوص چه برای اشخاص و چه برای محافل روحانی در هر زمان محول به مرکز منصوص یعنی بیت‌العدل اعظم است و بیان و نظر آن مرجع که از طرف شارع بهائی تعیین شده است رافع هر اختلافی خواهد بود.

«نظم اداری عبارت از اصول تشکیلات و نظامات دوائر امریه است که مبادی و تعالیم روحانی بدان وسیله در جهان جاری می‌گردد. نظم اداری چون جسم و هیكل زیبایی است که روح نباض مبادی سامیه‌ی روحانی در آن جسم متجلی و عالم انسانی را نورانی خواهد کرد.»

سرچشمه مبادی اداری الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است که حضرت شوقی ربانی را به سمت ولایت امرالله و مرکز روحانیت کبری و مولا و مقتدای اهل بها و رییس دایمی بیت‌العدل اعظم معین و مقرر فرمودند و این دو مرکز روحانی و اداری یعنی مقام مقدس ولایت امرالله و دستگاه بیت‌العدل اعظم مرجع و ملاذ اهل عالم و حلال مشکلات روحانی و اجتماعی و اقتصادی و اداری جهانیان و اساس و ارکان اصلیه‌ی تشکیلات بهائی می‌باشند.

تشکیلات بهائی بر سه گونه است: محلی و ملی و بین‌المللی یا عمومی.<sup>۸۲</sup>

۴) یزدانی در ادامه‌ی کتاب نظر اجمالی در تشریح نظم اداری بهائی، به توضیح این سه نوع تشکیلات و حدود و اختیارات هر یک می‌پردازد و سلسه مراتب اداری را به گونه‌ای تبیین می‌کند که تشکیلات محلی زیر نظر تشکیلات ملی و تشکیلات ملی زیر نظر تشکیلات بین‌المللی به فعالیت خود پردازند. بدیهی است که در کار تشکیلاتی این چنینی، امکان اختلاف نظر میان دو لایه از تشکیلات وجود دارد؛ مثلاً ممکن است تشکیلات محلی نظر تشکیلات ملی را در زمینه‌ای نپذیرد و نظر خود را اولی بداند.

۸۲. نظر اجمالی در دیانت بهائی؛ ۵۳؛ به این بخش در صفحه‌ی ۶۰ چاپ‌های بعدی کلمه‌ای اضافه نشده اما قسمت مشخص شده‌ی میانی کاملاً از متن کتاب حذف شده است.

در چنین مواردی محل رفع اختلاف تنها ولی امرالله است و تشکیلات محلی می‌تواند با مراجعه به او، مشکل خود را حل کند. یزدانی می‌نویسد:

«محافل روحانی محلی در ظل ریاست عالی محفل روحانی ملی مملکت می‌باشند و تصمیمات متخذه‌ی آن را اجرا و تنفیذ می‌نمایند. معهذا هرگاه محفل روحانی محلی نسبت به تصمیمی از تصمیمات محافل روحانی ملی شکایتی داشته باشد، می‌تواند به حضور حضرت ولی امرالله که مقام ریاست عالی‌ی بیت‌العدل اعظم را دارند مراجعه و امر مبارک را در آن باب استعمال نماید.»<sup>۸۳</sup>

(۵) از نظر جناب یزدانی یکی دیگر از وظایف ولی امرالله آن است که تعداد وکیلان هر کشور و تعداد نواحی و تقسیمات منطقه‌ای را تعیین کند. براساس همین تقسیمات منطقه‌ای است که انتخابات محفل ملی برگزار می‌شود و این وکیلان مناطق مختلف یک کشورند که اعضای محفل ملی را انتخاب می‌کنند. به نوشته‌ی او بنگرید:

«عده‌ی وکلای بهائیان هر کشوری بر حسب دستور حضرت ولی امرالله تعیین می‌گردد؛ فعلاً در کشور عراق و کشور مصر ۱۹ نفر و در ایران ۹۵ نفر و ... بالغ می‌گردد. در ایران فعلاً ۲۲ قسمت امری معین شده و ۹۵ نفر وکیل به تناسب عده‌ی بهائیان این ۲۲ قسمت تقسیم شده است.»<sup>۸۴</sup>

۸۳. نظر اجمالی در دیانت بهائی: ۵۶. قسمت مشخص شده در صفحه‌ی ۶۴ چاپ‌های این کتاب پس از مرگ شوقی به این شکل تغییر کرده است: «هرگاه محفل روحانی محلی نسبت به تصمیمی از تصمیمات محافل روحانی ملی شکایتی داشته باشد می‌تواند بمقام بیت‌العدل مراجعه و نظر آن مقام را در آن باب استعمال نماید.»

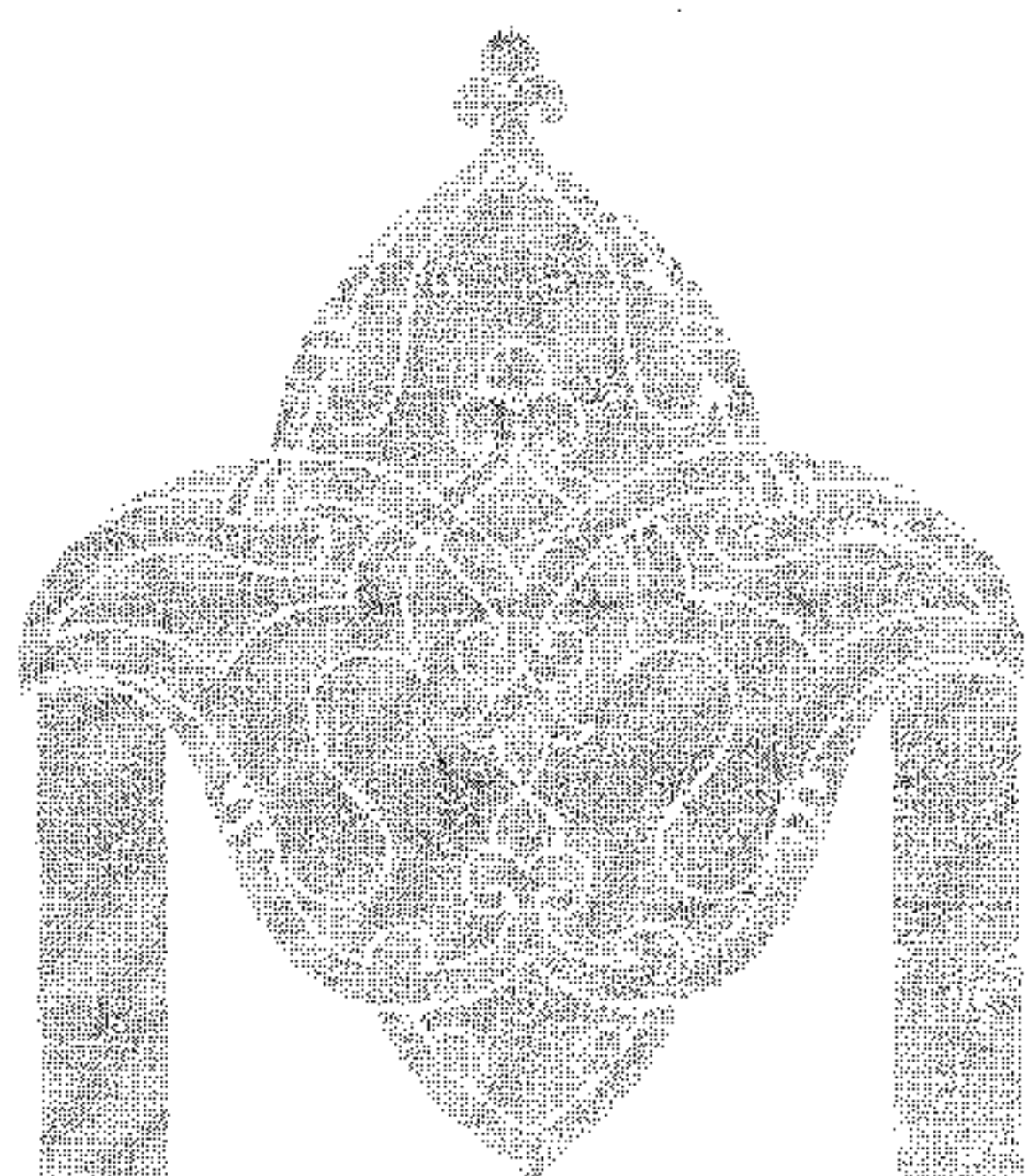
۸۴. نظر اجمالی در دیانت بهائی: ۵۹، در صفحه‌ی ۶۷ چاپ‌های این کتاب پس از مرگ شوقی به جای قسمت مشخص شده این عبارت آمده است: «عده‌ی وکلای بهائیان هر کشوری بر حسب تصمیم بیت‌العدل اعظم تعیین می‌گردد و فعلاً در کشور ایران عدد وکلا ۱۷۱ نفر است.»

۶) شاه‌نکته‌ی مباحث احمد یزدانی در این کتاب، آن‌جاست که به بحث «ولایت امرالله یا مرکز روحانیت کبری» می‌پردازد. او در این بخش، ضمن تبیین کامل مقام ولی امرالله، بار دیگر به شرح نسبت این مقام با بیت‌العدل می‌پردازد و بر ریاست دائمی ولی امرالله بر بیت‌العدل، تأکید می‌کند. او می‌نویسد:

«مرکز اعظم و مرجع مقدسی که عالم انسانی و جمیع تشکیلات بشری در ظل آن می‌باشد، مقام مقدس ولایت امرالله است که طبق نصوص الواح وصایای حضرت عبدالبهاء حافظ و حامی دین و مروج شریعت و مبین آیات است و حایز مقام ریاست عالی و دائمی بیت‌العدل اعظم نیز می‌باشد.»

ایادی امرالله و جمع‌ایادی و کلیه‌ی نفوس بهائی، از هر رتبه و مقام و کلیه‌ی اعضای بیوت عدل و اعضای بیت‌العدل اعظم، جمیعاً در ظل امر او و مطیع و منقاد حکمش می‌باشند؛ منتهی امور اداری و اجتماعی و صدور قوانین و احکام عمومی مقتضیه در موارد غیر منصوصه، از وظایف مخصوصه‌ی بیت‌العدل اعظم است و این دو مرکز سیاست و روحانیت، توأماً و متفقاً عالم انسانی را مشمول مواهب عظیمه‌ی صلح عمومی و وحدت بشری خواهند نمود. و هیچ وقت و به هیچ قسم، بین این دو مرکز اختلافی حاصل نخواهد شد. زیرا اختیارات و وظایف مقدسه‌ی هر یک جداگانه محرز و معلوم است و به علاوه، به واسطه‌ی ریاست عالی و دائمی ولی امرالله بر بیت‌العدل اعظم نقطه‌ی وحدت و اتصالی بین این دو قوه‌ی عظیمه مقرر و مقدر گشته است.»<sup>۸۵</sup>

۸۵. نظر اجمالی در دیانت بهائی: ۶۵-۶۶. این بخش در چاپ‌های بعد از مرگ شوقی به کلی حذف شده است.



## فصل پنجم

نظام مشروعیت و رهبری بهائیت پس از شوقی

## مرگ شوقی، سرآغاز سرگردانی بهائیان

شوقی به مرگی ناگهانی در سال ۱۹۵۷ م (۱۳۳۶ ش / ۱۳۷۶ ق) در لندن از دنیا رفت. برخی بهائیان مانند یدالله ثابت راسخ<sup>۱</sup>، همسرش روحیه ماکسول را به توطئه برای قتل او متهم کردند. مرگ شوقی آن قدر برای خود او و بهائیان دور از انتظار بود که شوقی حتی فرصت نکرد، برای خود جانشینی تعیین کند.

شوقی عقیم بود و در زمان مرگ خود، فرزندی نداشت.<sup>۲</sup> با مرگ او، تحیری تاریخی به سراغ بهائیان آمد؛ چرا که حادثه‌ای مهم در بهائیت رخ داده بود. حادثه آن بود که برای نخستین بار، پیشوای بهائیان رهبر پس از خود را تعیین نکرده بود و بهائیان را پس از مرگ خود به حال خود وا گذاشته بود؛ مسأله‌ای که بر خلاف باور بهائیان و پیش‌بینی رهبران بهائی نظیر عبدالبهاء بود.

با مرگ ناگهانی شوقی و عقیم ماندن او، مسائل اساسی ذیر، ذهن بهائیان را به خود مشغول کرد:

---

۱. نشیب و فراز، نوشته‌ی مرحوم یدالله ثابت راسخ، بهائی مسلمان شده. هم‌چنین ر. ک: انشعاب در بهائیت پس از شوقی ربانی، تألیف اسماعیل رائین.  
۲. قرن انوار: ۷۲.



۱. بنا بر وصیت عبدالبهاء در الواح وصایا - چنان که گذشت - ولی امرالله باید پسر بزرگ شوقی می بود و یا لااقل یکی از پسران شوقی به انتخاب خود او؛ اما شوقی به هنگام مرگ، اصولاً فرزندی نداشت. او حتی دختر هم نداشت تا مانند پدر بزرگ خود عبدالبهاء، نوه اش را بر ریاست بهائیان پس از مرگ خود بگمارد. هم چنین تمام نزدیکان شوقی و بستگان نسبی او، یا در این دوره از دنیا رفته بودند یا آن که شوقی ایشان را به بهانه‌ی خیانت از خود رانده بود. در واقع، شوقی امکان تعیین جانشین از نسل بهاءالله یا عبدالبهاء را برای خود نداشت. بنابراین، اساس اولیه‌ی بهائیت یعنی ولایت امرالله پس از شوقی فروریخت.

۲. عبدالبهاء در الواح وصایا، به ولی امرالله دستور داده بود تا در زمان حیاتش، ولی امرالله بعدی را تعیین کند؛ اما شوقی که پس از عبدالبهاء ولی امرالله بود هرگز برای خود جانشینی تعیین نکرد. او حتی از دیگر اقوام و خویشان یا حتی دیگر بهائیان، کسی را به عنوان جانشین تعیین نکرده بود. در واقع، او با آن که در ظاهر نسبت به عبدالبهاء بسیار اظهار کوچکی و خاکساری می کرد، در برابر دستور صریح عباس افندی، مقاومت و از آن سرپیچی کرده بود.

۳. بنا بر پیش بینی عبدالبهاء قرار بود بیست و چهار نفس مقدس تا ابدیت رهبری بهائیان را بر عهده داشته باشند؛ اما حالا با مرگ شوقی، عقیم بودنش و عدم تعیین جانشین، ارتباط بهائیت با آسمان به یک باره قطع شده بود و آنان باید خود را برای دورانی آماده می کردند که هیچ کس ادعای آسمانی بودن هم نداشت؛ در عین حال پیش بینی عبدالبهاء در تعداد رهبران الهی بهائی نیز مطلقاً خطا از آب درآمده بود.

۴. در باور بهائیان و در تعالیم شوقی افندی، ولی امرالله رییس دائمی و غیر قابل عزل بیت‌العدل بود که هنوز تشکیل نشده بود؛ حتی اگر بیت‌العدل پس از مرگ شوقی تشکیل می‌شد، اعتبار تصمیم‌ها و مشروعیت آن با حضور ولی امرالله بود. این موضوع تنها به دلیل نصوص بهائی در لزوم چنین حالتی نبود؛ بلکه ادعاهای مکرر شوقی در بی‌نظیر بودن نظم جدید بهائی که مبتنی بر دو پایه‌ی اصلی ولایت امرالله و بیت‌العدل بود و مبانی نظری و نظریه‌ای که برای این سیستم جدید بیان شده بود، تشکیل بیت‌العدل بدون حضور ولی امرالله را غیر ممکن می‌ساخت و مشروعیت چنان بیت‌العدلی به شدت زیر سؤال می‌رفت.

۵. ولی امرالله نه تنها در اداره‌ی جامعه‌ی بهائی و نظم جدید پیش‌بینی شده نقش بی‌بدیلی داشت، بلکه در هدایت و راهبری بیت‌العدل نیز تأثیرات واقعی داشت و بیت‌العدل حتی در صورت تشکیل، نیازمند حضور ولی امرالله بود؛ چرا که مطابق با نظریات عبدالبهاء و شوقی، ولی امرالله از این نهاد صیانت می‌کرد؛ اعضای خطاکار را اخراج و آنان را در اتخاذ تصمیم صحیح هدایت می‌کرد. حال با تشکیل بیت‌العدل بدون حضور ولی امرالله، اگر اعضای آن دچار خطا می‌شدند، مردی آسمانی نبود که خطاها را به آنان گوشزد کند؛ هم‌چنین اگر عضوی از اعضای بیت‌العدل مرتکب خطایی می‌شد که لازم بود ولی امرالله مداخله کرده و در ازای آن خطا، مجرم را از عضویت در بیت‌العدل اخراج کند، در شرایط جدید چنین صیانتی از بیت‌العدل امکان‌پذیر نبود.

۶. ولی امرالله وظیفه داشت در صورت بروز خطا در تصمیم‌های بیت‌العدل، آن اشتباه را به اعضا گوشزد و برای تغییر حکم اشتباه،

پافشاری کند. در واقع، عبدالبهاء و شوقی تصمیم داشتند تا به این شکل به تصمیم‌های بیت‌العدل که توسط انسان‌های عادی غیر مرتبط با عالم بالا اتخاذ می‌شد، جنبه‌ای الهی دهند و آن را عاری از خطا و اشتباه و صاحب مقام عصمت جلوه دهند. حال با مرگ شوقی و بی‌جانشین ماندن او، بیت‌العدل حتی با تشکیل خود، تضمینی برای اشتباه کردن نداشت.

۷. ولی‌امرالله وظایف سنگین دیگری نیز در جامعه امر بر عهده داشت. یکی از آن‌ها تملک دارایی‌ها و تبرعات بهائیان<sup>۳</sup> و هزینه کردن آن در راه تبلیغ بهائیت بود. با مرگ شوقی اموال بسیار زیادی که به نام او بود و او در نظر داشت برای پیشرفت بهائیت یا هر منظور دیگری که در نظر داشت هزینه کند، بدون صاحب و وارث باقی ماند و امکان استفاده از آن‌ها برای بهائیان نبود. حتی اگر بهائیان به شکلی از لحاظ قانونی مشکل را حل می‌کردند و برای اموال شوقی پس از مرگش، صاحب جدید تعیین می‌کردند، براساس تعالیم شوقی، صاحب جدید نیز امکان استفاده از این اموال را نداشت؛ چرا که تنها کسی که می‌توانست این اموال را تصاحب و مصرف کند، ولی‌امرالله بود. مقامی که پس از شوقی در میان بهائیان وجود خارجی نداشت.

۸. وظیفه‌ی دیگر ولی‌امرالله تعیین ایادی امرالله بود. ایادی امرالله خود دو وظیفه‌ی صیانت از بهائیت و تبلیغ آن را بر عهده داشتند. حال با مرگ شوقی و بی‌جانشین ماندن او، این وظیفه نیز بر زمین مانده بود و مؤسسه‌ی ایادی امرالله که تازه در دوران شوقی جان گرفته بود و شرح وظایفش تعیین شده بود، با مرگ تدریجی ایادی از بین می‌رفت و وظایف آن نیز معطل می‌ماند.

۳. پرداخت‌های مالی بهائیان که از براساس تعالیم دینی و به قصد کمک به توسعه‌ی بهائیت انجام می‌شود.

۹. یکی دیگر از اختیارات ولی امرالله، اعمال طرد روحانی و بخشودن طرد شدگان بود. پس از مرگ شوقی دو مشکل اساسی پیش آمد. تکلیف بهائیان که مرتکب خطاهای فاحش می شدند یا از بهائیت بر می گشتند، به طوری که لازم بود مجازات طرد در مورد آنان اعمال شود، نامشخص بود، زیرا ولی امرالله یعنی تنها فرد صلاحیت دار برای اعمال این مجازات، دیگر در جامعه ی بهائی حضور نداشت. از سوی دیگر، تکلیف توبه کنندگان طرد شده ی قبلی نیز نامعلوم بود؛ چرا که مقامی شایستگی پذیرش توبه ی آنان را به جز ولی امرالله نداشت و این مقام پس از مرگ شوقی، بی صاحب مانده بود.

با بروز این سؤالات و سؤالات مشابه دیگر، بحران شدید مشروعیت رهبری، در میان بهائیت ایجاد شد. هر چند پیش تر بیان شد که هیچ یک از رهبران چهارگانه ی بهائی (باب، بهاءالله، عبدالبهاء و شوقی) حایز ویژگی های اصلی و فرعی پیامبران و حجج الاهی و امامان منصوص از جانب پروردگار (یعنی صفاتی چون علم الاهی، عصمت، قدرت الاهی، منصوص بودن از جانب حجت های قبلی، تکلم به زبان قوم و...) پس از مرگ شوقی اتفاق جدیدی در این نظام افتاد.

اتفاق آن بود که اکثریت بهائیان معتقد شدند که اصولاً پس از شوقی، دیگر رهبری آسمانی برای هدایت آنان نخواهد بود و اساساً آنان دیگر نیازی به رهبری الاهی برای هدایت خود ندارند و برای اداره ی خود باید خود دست به کار شوند و دیگر امید ی به حضور نماینده ی خدا در میان خود نداشته باشند. شوقی خود و اولیای امر پس از خود را واسطه ی فیض میان خداوند و مردم خوانده بود؛ اما با مرگ ناگهانی او و تعیین نشدن فرد دیگری به این سمت از سوی او، ناگهان رابطه ی خداوند و انسان برای مؤمنان به بهائیت قطع شد؛ رابطه ای که به باور

ایشان، می‌باید همواره ادامه‌دار می‌ماند تا همگان از مواهب قدسی حضرت حق به واسطه‌ی ولی‌ام‌الله بهره‌مند می‌شدند؛ اما با مرگ شوقی چنین رابطه‌ای برای همیشه پایان یافت.

این مسأله‌ی بسیار مهم - که در تعارض با ادیان آسمانی پیش از این و با فلسفه‌ی ارسال حجت‌های الهی از سوی خداوند برای هدایت انسان‌ها بود - بهائیت را دچار چنان بحرانی کرد که بسیاری از بهائیان را در گرداب حیرت و سرگردانی خود فرو برد. سیل اعتراض‌ها و سؤالات پس از مرگ شوقی روانه‌ی نزدیکان او شد، اعتراضاتی که نه تنها مشروعیت بیت‌العدل را پس از شوقی فرو می‌ریخت، بلکه به صورت سلسه‌وار، مشروعیت خود شوقی و اسلافش یعنی عبدالبهاء، بهاء‌الله و باب را نیز هدف قرار می‌داد.

اتفاق کوچکی رخ نداده بود. پیش‌بینی‌های رهبرانی که ادعای الهی بودن آنان گوش فلک را کر کرده بود، یکسره اشتباه از آب درآمد. بسیاری از بهائیان از خود می‌پرسیدند که اگر شوقی واقعاً یک مرد الهی بود، چرا به دستوراتی که مدعی بود از سوی خدا آمده عمل نکرد و برای خود جانشینی مشخص نکرد؟ اگر عبدالبهاء واقعاً یک قدیس بود و به الهامات الهی ملهم بود، چگونه چنین اشتباهی مرتکب شد و برای هدایت بهائیان تا ابدیت، بیست و چهار مرد الهی پیش‌بینی کرد؛ آن هم از صلب شوقی؟! آیا او نمی‌دانست شوقی عقیم است؟ اگر می‌دانست چرا او را جانشین خود کرد و این همه در مورد فرزندان ذکور او سخن گفت و اگر نمی‌دانست، او چگونه مرد آسمانی بود که از سرنوشت جانشین و پیروانش پس از خود چنین بی‌اطلاع بود؟

اصلاً چرا او شوقی را به عنوان جانشین خود تعیین کرد؟ آیا او نمی‌دانست که شوقی به وصیت مهم او در الواح وصایا برای تعیین

جانشین اقدام نمی‌کند؟ آیا اگر عبدالبهاء به وصیت پدرش عمل می‌کرد و محمدعلی افندی را از خود نمی‌راند و شوقی را به جای خود نمی‌گذاشت، این مشکل باز هم پدیدار می‌شد؟ اصلاً چه کسی عبدالبهاء را تعیین کرده بود؟ چرا بهاء الله مانند سایر پیامبران الهی معجزه‌ای نداشت؟ نکند در اختلاف او با برادرش نیز صبح ازل حقیقت را می‌گفت و اصلاً ازلیان بر حق باشند و بهائیت ساخته‌ی دست میرزا حسین علی؟ اما صبح ازل خود چگونه مشروعیت می‌گرفت؟ نکند باب واقعاً قائم موعود نباشد و از اساس، این بنا بر هیچ ساخته شده باشد؟ و...

در واقع تمام اعتراضات قبلی به مشروعیت رهبران بهائی که بخش‌هایی از آن در صفحات قبلی گذشت و تماماً بر اثر مرور زمان یا ابداع پاسخ‌های ساکت‌کننده از سوی نظریه پردازان بهائی خاموش و به فراموشی سپرده شده بود، بار دیگر زنده شد و آتش آن از زیر خاکستر گذر زمان بیرون آمد. حالا دیگر بهائینی که به مشروعیت بیت‌العدل اعتراض داشتند، به همین جا اکتفا نمی‌کردند و بحث مشروعیت را از رده‌های بالاتر پی می‌گرفتند و سؤالات اساسی در مورد مشروعیت باب و بهاء و عبدالبهاء و شوقی مطرح شده بود.

## بهائیت پس از شوقی

همسر و نزدیکان شوقی هنگامی که با مرگ شوقی مواجه شدند، برای زمینه‌سازی در بین بهائیان، ابتدا مرگ او را پنهان کردند و تنها اعلام کردند که شوقی بیمار است و از بهائیان خواستند تا برای او دعا کنند. چنین مسأله‌ای که یک دروغ به شمار می‌رفت، بعدها فاش شد و مورد اعتراض بسیاری از بهائیان قرار گرفت. در واقع، در لحظاتی که بهائیان برای دعا بر سلامتی شوقی فرا خوانده می‌شدند، او از دنیا رفته بود. به اعتقاد برخی این دروغ برای آن گفته شد که زمان مناسب برای روحیه ماکسول و نزدیکانش برای تمهید اقدامات لازم دوران پس از شوقی فراهم شود.<sup>۴</sup>

از ماجراهای روزهای اولیه‌ی پس از مرگ شوقی و دروغ بزرگ خانم ماکسول که بگذریم، پس از مرگ پیش‌بینی نشده و ناگهانی شوقی، نزدیکان او و بزرگان بهائیت به فکر افتادند تا به گونه‌ای خود را از پاسخ به سؤالات بهائیان خلاص کنند و وجهی از مشروعیت را بار دیگر در کالبد بهائیت بدمند. امکان تعیین ولی امرالله جدید به هیچ وجه برای آنان وجود نداشت؛ چرا که شوقی فرزندی نداشت تا او را به عنوان ولی امرالله بعدی مطرح کنند؛ هم چنین او کسی را به عنوان ولی امرالله پس از خود تعیین نکرده بود.

امکان جعل وصیت‌نامه و تعیین فردی به عنوان جانشین شوقی نیز وجود نداشت؛ چرا که در میان نزدیکان شوقی، چند دستگی عجیبی برای کسب قدرت بیش‌تر در ساختار اداره‌ی بهائیت وجود داشت و هیچ گروهی حاضر به تبعیت از نماینده‌ی گروه دیگر نبود و هر که

۴. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، رک: انشعابات در بهائیت پس از مرگ شوقی ربانی، نوشته‌ی اسماعیل رائین؛ نشیب و فراز، نوشته‌ی بهائی مسلمان شده، سرهنگ یدالله ثابت راسخ.

ادعای جانشینی شوقی را می‌کرد، از سوی اکثریت بزرگان بهائی مورد قبول واقع نمی‌شد و در واقع چنین راه حلی برای کسب مشروعیت مناسب نبود.

در این میان، تنها راه حل آن بود که بهائیان، به سرعت بیت‌العدل را تشکیل دهند تا حداقل یکی از دو رکن پیش‌بینی شده توسط رهبران قبلی را برای اداره‌ی بهائیت ایجاد کنند. در این میان دو مشکل اساسی وجود داشت:

مشکل اول آن بود که بیت‌العدل زمانی می‌توانست تشکیل شود که لا اقل در یک پنجم از کشورهای جهان، محافل ملی روحانی ایجاد شده باشد و اعضای بیت‌العدل با مراجعه به آراء اعضای محافل ملی کشورهای مختلف تعیین شوند.

مشکل دوم آن بود که شوقی بیت‌العدل جنینی را تشکیل داده بود و قرار بود به مرور زمان، آن بیت‌العدل جنینی از حالت انتصابی خارج و با اجرای انتخابات، به بیت‌العدل موعود شوقی تبدیل شود. رئیس بیت‌العدل جنینی که توسط شوقی منصوب شده بود، میسون ریمی بود. میسون ریمی به استناد همین انتصاب، بعد از مرگ شوقی ادعا کرده بود که او ولی‌امرالله است؛ چرا که شوقی او را به ریاست بیت‌العدل جنینی منصوب کرده بود؛<sup>۵</sup> اما بسیاری دیگر از نزدیکان شوقی که در بین بهائیان صاحب نفوذ بودند، از جمله بیش‌تر ایادی ایرانی تبار و همسر شوقی یعنی روحیه ماکسول، با چنین ادعایی به شدت مخالف بودند و هرگز به اطاعت از میسون ریمی تن نمی‌دادند.

۵. در ادامه‌ی همین فصل، درباره‌ی ادعای میسون ریمی مطالب بیش‌تری بیان خواهد شد.



## به قدرت رسیدن ایادی امرالله

هنگامی که روحیه ماکسول و ایادی تحت امر او، با این دو واقعیت (یعنی بی‌جانشین ماندن شوقی و ادعای جانشینی او توسط میسون ریمی) مواجه شدند، تصمیم گرفتند کار میسون ریمی را یکسره کنند و خود قدرت را به دست گیرند و بیت‌العدل موعود را تشکیل دهند و اعلام کنند که پس از این، ولایت امرالله منسوخ شده و کسی به این مقام نخواهد رسید. لذا ابتدا بیت‌العدل جنینی را منحل اعلام کردند و میسون ریمی را - که رئیس آن بود و شخصیت قابل ملاحظه‌ای در میان بهائیان به شمار می‌آمد - به حاشیه راندند و برای تشکیل بیت‌العدل برنامه‌ریزی کردند. آنان در نخستین اطلاعیه‌ی خود، این موضوع را به اطلاع تمامی بهائیان رساندند. در اطلاعیه‌ی مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ این افراد آمده بود:

«یاران عزیز، هنوز نه روز از استقرار عرش اطهر ولی امرالله حضرت شوقی افندی در لندن نگذشته بود که ما بیست و شش نفر از ایادی امرالله با سمت (حارثان مدنیت جهانی حضرت بهاءالله که در مرحله‌ی جنین است) در مرکز جهانی امرالله اجتماع نمودیم تا درباره‌ی اسف‌انگیزترین وضعی که از حین صعود حضرت عبدالبهاء، اهل بها به آن مواجه گشته‌اند به مشاوره پرداخته و برای حفظ مصالح عالی‌ی امرالله، کلیه‌ی تدابیر لازم و مناسب را اتخاذ نمائیم.

در هجدهم نوامبر ایادی امرالله در بهجی محفلی در حرم اقدس<sup>۶</sup> در حول مقدس‌ترین مقام عالم بهائی به نام مبارک منعقد ساخته و سپس به روضه‌ی مبارکه داخل و در نهایت

۶. یعنی در کنار قبر بهاءالله.

خضوع و انکسار به آستان مقدس ساجد گشتیم.<sup>۷</sup> در صبح یوم بعد یعنی نوزدهم نوامبر، نه نفر از ایادی امرالله منتخب از ایادی مقیم ارض اقدس و چند قاره از قارات شرق و غرب، در معیت حضرت امة البهاء روحیه خانم مهرهای صندوق آهنین و میز تحریر حضرت ولی محبوب امرالله را برداشته و محتویات ثمینه‌ی آن‌ها را به کمال دقت رسیدگی کردند و سپس این عده به سایر ایادی مجتمعه در روضه‌ی مبارکه در بهجی ملحق گردیده و متفقاً تصدیق نمودند که حضرت شوقی افندی وصیت نامه‌ای از خود به جای نگذاشته‌اند و هم چنین تصدیق نمودند که حضرت ولی امرالله اولادی از خود باقی نگذاشته‌اند.

اغصان عموماً یا فوت نموده و یا به علت بی‌وفایی و عدم اعتقاد به الواح وصایای حضرت مولی الوری [=عبدالبهاء] و ابراز کینه و عداوت نسبت به شخصی که به عنوان اولین ولی امرالله در آن سند مقدس تعیین و تسمیه گردیده<sup>۸</sup>، از طرف حضرت ولی امرالله ناقضین عهد و میثاق معرفی شده‌اند. اولین اثر درک این حقیقت که تعیین جانشین برای حضرت شوقی افندی مقدور نبوده است، ایادی امر را به ورطه‌ی ناامیدی افکند.<sup>۹</sup>

بیش‌تر ایادی که رهبری ضمنی روحیه ماکسول را پذیرفته بودند، گرد هم جمع شدند و مذاکرات فشرده و محرمانه‌ای انجام دادند و تصمیم گرفتند با اجرای یک انتخابات در فلسطین اشغالی، بیت‌العدل عمومی را در سال ۱۹۶۳ یعنی حدود شش سال پس از مرگ شوقی تشکیل دهند.

۷. قبله‌گاه بهائیان در نماز قبر بهاءالله است. برای اطلاع بیش‌تر رک: خدای عصر ارتباطات (چهارمین کتاب از مجموعه‌ی بهائی پژوهی).

۸. یعنی شوقی افندی چنان که گذشت.

۹. مؤسسه‌ی ایادی امرالله.

مکان و زمان این انتخابات نیز که با دقت معین شده بود، بحث برانگیز بود. سال ۱۹۶۳ میلادی، معادل سال ۱۱۹ بدیع بود. بهاء‌الله به ادعای شوقی، در سال ۱۲۶۹ قمری یا سال نهم بدیع به پیامبری مبعوث شده بود؛ اما او دعوت خود را بر کسی آشکار نکرده بود تا آن که نخستین بار، در باغ رضوان در نزدیکی شهر بغداد، دعوت خود را در سال ۱۹ بدیع یا ۱۲۷۹ ق مطرح کرد. شوقی در سال ۱۰۹ بدیع به مناسبت صدمین سال بعثت بهاء‌الله، در توقیع‌های مختلف اهداف نقشه‌ی ده‌ساله را معین کرده بود. یکی از این اهداف آن بود که در سال ۱۱۹ بدیع، یعنی صدمین سال دعوت علنی بهاء‌الله در باغ رضوان در شهر بغداد، کنفرانس بزرگی با حضور نمایندگان بهائیان سراسر دنیا در همان محل تشکیل شود تا این سالگرد را جشن بگیرند. چنین جشن‌هایی در سال ۱۰۹ بدیع، یعنی مقارن با صدمین سالگرد بعثت بهاء‌الله به دستور شوقی برگزار شده بود.

شوقی در یکی از توقیعاتش، برگزاری این همایش را یکی از مهم‌ترین اهداف برنامه‌ی ده‌ساله‌ی خود عنوان کرده بود. او در توقیع نوروز سال ۱۱۰ بدیع نوشت:

«هدف بیست و هشتم که هدف اخیر و مسک الختام این جهاد عظیم و کبیر است، انعقاد کنگره‌ی جهانی بهائی در جوار باغ رضوان - که ثالث الحرمین عالم بهائی است - به مناسبت جشن افخم اعز اعظم [=ارجمندترین و عزیزترین و با عظمت‌ترین]، که مقارن با صدمین سال دعوت جهری [=آشکارا] جمال قدم [=بهاء‌الله] و ارتقاء آن موعود امم و محیی رمم، بر سریر سلطنت الاهی خواهد بود و در سراسر عالم بهائی بر پا خواهد گشت.»<sup>۱۰</sup>

۱۰. توقیعات مبارکه: ۱۰۵.

اجل به شوقی مهلت نداد تا شاهد جشن‌های صدساله‌ی دعوت علنی بهاء‌الله باشد. هم‌چنین بهائیان پس از مرگ شوقی نتوانستند باغ رضوان در بغداد را خریداری کنند و هم‌چنین نتوانستند از دولت وقت عراق، برای برگزاری این جشن جواز دریافت کنند. لذا برگزاری جشن صدساله‌ی دعوت بهاء‌الله در محل باغ رضوان منتفی شد. در عین حال، ایادی امرالله اصرار داشتند مطابق با برنامه‌ی ده‌ساله‌ی شوقی افندی که آخرین برنامه‌ی به جای مانده از او بود و بهائیت پس از آن، برنامه‌ی منصوصی در دستور کار نداشت، بیت‌العدل را برپا کنند. لذا تصمیم گرفتند به رغم دستور شوقی، جشن صد ساله را در خانه‌ی عبدالبهاء در فلسطین اشغالی برگزار کنند<sup>۱۱</sup> تا به هر شکل ممکن، بیت‌العدل تشکیل شود و تا حدودی از فشارهای ناشی از بحران مشروعیت در غیاب ولی امرالله کاسته شود.

در مدت این شش سال، از زمان مرگ شوقی تا تشکیل بیت‌العدل، اداره‌ی امور بهائیان بر عهده‌ی ایادی امرالله بود<sup>۱۲</sup> و آنان در اطلاعیه‌های مختلف، ضمن تشویق بهائیان بر حفظ و صیانت تشکیلات خود، مرتباً تلاش می‌کردند تا با تبیین نظریات جدید، مشکل مشروعیت خود را حل کنند.

در این میان میسون ریمی و طرفدارانش از یک سو و بهائیان معترض به هر دو گروه از سوی دیگر، به این رفتار ایادی شدیداً اعتراض کردند. اعتراض آن‌ها نیز بدان دلیل بود که براساس الواح وصایا، ایادی وظیفه داشتند از جایگاه مقام ولی امرالله صیانت کنند و به تبلیغ بهائیت پردازند. آنان به هیچ وجه صلاحیت مداخله در امور اداره‌ی بهائیت و تشکیل بیت‌العدل را نداشتند. از سوی دیگر، آنان برخلاف

۱۱. قرن انوار: ۶۸؛ آثار گهربار: ۲۲۱.

۱۲. آثار گهربار: ۲۲۱.



وظیفه‌ی ذاتی خود، نه تنها به دفاع از ولی امرالله پرداخته بودند، بلکه آب پاکی را بر روی دست تمام بهائیان ریخته بودند و ظهور ولی امرالله را تا ابد منتفی اعلام کرده بودند.

به هر حال، میسون ریمی پیش از تشکیل بیت‌العدل توسط ایادی امرالله، پرچم اعتراض را بلند کرد و در نخستین اطلاعیه‌ای که به عنوان ولی ثانی امرالله در رضوان سال ۱۱۷ بدیع<sup>۱۳</sup> از خود منتشر کرد، به رفتار ایادی اعتراض کرد. او پس از آن که در این اطلاعیه به معرفی خود و سوابقش در دیانت بهائی پرداخت، انتصاب خود به عنوان رئیس بیت‌العدل جنینی را علامت جانشینی ولی امرالله دانست. در ادامه، این اطلاعیه را بدون کم و کاست مطالعه خواهیم کرد تا ابعاد ادعای میسون ریمی و اعتراض او به بیت‌العدل و ایادی امرالله بیش‌تر مشخص گردد.<sup>۱۴</sup>

## ترجمه‌ی اولین ابلاغیه ولی عزیز امرالله

انذار عمومی به کلیه‌ی جوامع بهائی در قارّات خمسه‌ی عالم از طریق کانونشن سالیانه‌ی بهائیان دول متحده‌ی آمریکا (ویلیمت ایلینویز - رضوان ۱۱۷ بدیع) نازل از براعه‌ی مصون از خطای حضرت میسون ریمی ولی ثانی عزیز امرالله - واشنگتن - دول متحده آمریکا رضوان ۱۱۷ -

۱۳. سال ۱۹۶۱ م دو سال پیش از تشکیل بیت‌العدل.

۱۴. میسون ریمی بعد از تشکیل بیت‌العدل بدون حضور ولی امرالله در سال ۱۹۶۳ م نیز بیانیه‌های متعددی صادر کرد و در آن‌ها بیت‌العدل را غیر قانونی خواند. برای اختصار از بیان آن اطلاعیه‌ها در این کتاب صرف نظر می‌شود. اما در همین نخستین ابلاغیه که ادعای او بر ولایت امرالله ثبت شده است، بیش‌تر استدلال‌های او بر این جانشینی منعکس شده است. در عین حال، این ابلاغیه از آن جا که پیش از تشکیل بیت‌العدل صادر شده است، نسبت به ابلاغیه‌هایی که او بعد از تشکیل بیت‌العدل صادر کرده است، به وضوح لحنی مصلحت‌جویانه دارد و در صدد جذب ایادی امرالله و یارگیری در بازی قدرت است....

## احبای با وفای یزدان

در این موقعیت بس خطیر و حساس بر خود لازم می دانم از طریق کائونشن ملی بهائیان خطه ی امریک بدین وسیله به کلیه ی جوامع متشکله بهائی در قارات خمسه ی جهان اعلام و انداز نمایم که مقصد اصلی و هدف غائی از انتصاب این عبد به مقام ریاست هیأت بین المللی بهائی که به ید توانا و معصوم مولای حنون [=مهربان] حضرت ولی امرالله شوقی افندی انجام گرفته چه بوده و این که در رأس مرکز دایره ی امرالله به چه مسئولیت عظیم و موقعیت وحیدی منصوب گردیده ام.

بر پیروان جامعه ی نازنین بین المللی امر در سراسر اقطار عالم پوشیده نبوده و نیست که ولی عزیز امرالله شوقی افندی ربانی، مرا از میان کلیه ی افراد و آحاد مؤمنین در عالم ترابی به مقام ریاست هیأت بین المللی امرالله مخصص داشته و این در مقام خود تنها انتصابی است که حایز مسئولیت های باهظه [=گران بارکننده] و شامل تحمل شدائد و غوائل [=سختی ها، بلایا] امور به منظور صیانت عالییه ی هیکل امر نازنین جمال اقدس ابهی می باشد که حضرت شوقی افندی در مدت حیات مبارکشان در عالم ناسوت بر دوش این عبد ممتحن قرار داده اند که در مقام خود می توانند در جهان امرالله، اعظم سانحه باشد که حضرتش در زمان حیات خویش آن را ترسیم و مرا بدان مخصص و مطرز [=مزین] فرمودند.

حضرتش به جمیع مؤمنین و مؤمنات در اقطار شامسه ی [=آفتاب گیر، آن جا که خورشید بر آن می تابد] عالم زدند که هیأت بین المللی بهائی مبشر و طلیعه ی اولین قدم اصلی در راه تأسیس و تشکیل بیت العدل اعظم الاهی بوده و این



هیأت پرطنطنه [= پر آواز] و جلال در واقع به مثابه‌ی جنین بیت‌العدل اعظم محسوب گردیده که بایستی لابداً در مستقبل ایام به صورت مشروع نازنین بیت‌العدل اعظم الاهی ترکیب و تکامل یابد.

در حینی که کلیه‌ی مؤمنین و مؤمنات جمال کبریا این عبد «میسون ریمی» را به عنوان ریاست انتصابی شورای بین‌المللی بهائی که به ید قدرت حضرت شوقی ربانی تحقق یافته می‌شناسند، ولی بی‌شبهه، مؤمنینی هستند که به خصوصیات شخصی این عبد آشنا و مانوس نیستند. لذا مرا بر آن می‌دارد که شمه‌ای [= اندکی] در این باره با مؤمنین و مؤمنات و خلص [= خالصان درگاه] حضرت یزدان گفت‌وگو نماید. و اعلام می‌نماید که در ده ساله‌ی اخیر این عبد، اغلب اوقات در حیفا مرکز مقدس امرالله حول اعتاب مقدسه ساکن بوده و چند بار در تابستان‌ها به آمریکا مسافرت نموده‌ام. در این چند سفر فرصت ملاقات کافی با کلیه‌ی افراد جامعه‌ی امرالله در آن سامان دست نداد. بنابراین برای مؤمنین و مؤمناتی که اخیراً وارد دیانت سمحای رب ودود گشته‌اند، ارائه‌ی اطلاعات و مختصات شخصی این عبد بسیار ضروری می‌باشد که ذیلاً به ذکر آن مبادرت می‌نمایم.

سلاهی [= خاندان] این عبد از اولین گروه‌های مهاجرین آمریکایی در منطقه نیوانگلاند در شمال و خطه‌ی ویرجینیا در جنوب بوده‌اند. در آغوش دیانت حضرت مسیح پرورش یافته و در کلیسای اسقفی به تلمذ پرداخته‌ام. اعضای کلیسای مزبور گرچه اصولاً ارتدکس به شمار می‌آیند ولی می‌توان گفت از نظر عقیده حد فاصلی بین کاتولیک و پروتستان هستند و در

عین حالی که این کلیسا معمولاً به کلیسای پروتستانی معروف است، ولی در کتب و رسائل مذهبی، به کلیسای کاتولیک حواریین اشتهار دارد. در نتیجه این عبد ابتدا در ظل دسته‌ی کاتولیک مسیحی بوده و به پرتستان‌ها قدم نهاده‌ام.

بین مسیحیان آمریکا به طور معمول کلیسای کاتولیک افاده‌ی معنی به کلیسای رومن کاتولیک می‌نماید؛ در حالی که دسته‌های مختلف دیگر کاتولیک نیز وجود دارد. در ارض اقدس در این حین که محل توطن عبد است، به ترتیبی که در ده ساله‌ی اخیر نیز بوده است، وزارت ادیان و مذاهب دولت فلسطین اشغالی یازده نوع از کاتولیک‌های مختلفه‌ی دیانت حضرت روح را به رسمیت شناخته است که عبارت‌اند از: کاتولیک‌های رومن، انگلیکان، راشین، ارمین، گریک، گریک ارتدکس، کپیک و قس علی ذلک که از آن دسته کاتولیک انگلیکان عبارت خواهد بود از کلیسای عالی اسقفی در خطه آمریکا با حفظ عقیده‌ی روحانی کاتولیکی. لذا برای این عبد بسیار طبیعی و کلی و منطقی بود که بی‌چون و چرا در سلک مؤمنین به جمال اقدس ابهی و ظهور کلیه‌ی تامه‌ی ربانیه درآیم. همان طور که عمل گردید در زمانی که آثار باهرات جمال کبریا را از فم امة البهاء می‌الیزبولیز (که بعداً به نام سودرلند ماکسول معروف گشتند) به سال ۱۸۹۹-۱۹۰۰ استماع نمودم؛ زیرا چنان‌چه اشاره شد کلیسای حواریین کاتولیک مقدس عقیده‌ی راسخ به رجعت ثانوی حضرت مسیح دارند؛ یعنی رجعت ثانوی حضرت روح که به مثابه‌ی ظهور سلطنت الاهی و سلطان عمومی بوده. رجعتی ثانوی تا ملکوت اعلا‌ی خود را بر صفحه‌ی غبراء [=خاکی، مراد کوه‌ی خاکی است] چون در آسمان‌ها بنا نماید.



از منطقه نیوانگلاند در شمال و خطه‌ی ویرجینیا در جنوب سلاسه‌ی این عبد به غرب وسطی رسیدند و در این مکان بود که به سال ۱۸۷۴ در بلدی در حریم رودخانه‌ی می‌سی‌سی‌پی پا به عرصه‌ی حیات گذاردم. این منطقه دویست و ده مایل از شیکاگو فاصله دارد و از مرکز جغرافیائی دولت متحده‌ی آمریکا زیاد دور نیست؛ سرزمینی که ولی عزیز امرالله شوقی افندی ربانی آن را به «مهد تشکیلات دیانت بهائی» تسمیه فرموده‌اند. و این عبد خود را بدین نحو به مؤمنین و مؤمناتی که فقط مرا به اسم می‌شناسند، معرفی می‌نماید.

زمانی که در میان اهل بهاء هستم، مؤمنین جمال اقدس ابهی، مرا به سؤالاتی خطاب می‌نمایند که آیا نحوه‌ی زندگی و اشتغال احبای ساکن ارض اسرائیل چگونه است؟ که به خصوص مراد از ایادی امرالله ساکن در ارض اقدس می‌باشد؛ زیرا اهل بهاء طرا مترصد و منتظر وصول اخبار مرکز جهانی امرالله در ارض اقدس بوده و مشتاق استماع و استطلاع از اقداماتی هستند که در دایره‌ی امرالله در آن مرکز مقدس در جریان و سریان است.

لذا لازم می‌داند که حقایق مودعه‌ای [=به امانت گذاشته‌ی شده‌ای] را که جنبه‌ی عمومی داشته و در عین حال سرّی نباشد، به استماع یاران جامعه‌ی سامیه‌ی [=بلندمرتبه] بین‌المللی بهائی برساند؛ در حالی که به هیچ عنوان چنین قصدی ندارم که مقاصد و مطالبی را که جنبه‌ی سرّی داشته باشد در معرض افکار عمومی اهل بهاء قرار دهم؛ زیرا در ارض اقدس در این اوان هیأت ایادی اکثر و بالاتفاق مصمم گردیدند که کلیه‌ی تصمیمات و اقداماتی که معمول می‌دارند بایستی صرفاً جنبه‌ی سرّی داشته و غیر از بیست و هفت نفس ایادی در خارج و میان

مؤمنین و به طور کلی جامعه‌ی امر، به هر عنوان بسط و توسعه نیافته و افشاء گردد. بلاشک افراد جامعه‌ی امرالله مطلع‌اند و هیأت‌ایادی به خصوص به این حقیقت مدعند که هر یک از آنان مختار بلکه مجبورند که با آزادی کامل مطالب و مقاصد خود را در جلسات اجتماع‌ایادی ابراز و اظهار نمایند و این از وظایف خطیر فردفرد‌ایادی امرالله است که تا زمانی که در جلسات متشکله‌ی هیأت‌ایادی جالسند، نظرات و معتقدات و مفهومات خود را آزادانه با سایر اعضاء هیأت‌ایادی در میان بگذارند.

بر کلیه‌ی افراد اهل بهاء پوشیده نیست که این عبد به ید توانای مولای حنون حضرت شوقی افندی در رأس هیأت بین‌المللی قرار گرفته‌ام ولی در جلسات و اجتماعاتی که توسط هیأت‌ایادی در ارض اقدس تشکیل می‌یافت، به هیچ عنوان و در هیچ موردی صحبت و یا ذکری از آن ودیعه‌ی الاهی به میان نمی‌آمد و لذا چون این صدف اصلی و معهد قوی الارکان در هیچ‌کدام از جلسات حضرات‌ایادی مورد طرح و مذاکره قرار نگرفت و در حالی که از فردفرد‌ایادی اقرار گرفته شد که مطالب و نظریات و تصمیمات سری بماند، لذا این عبد صلاح ندانستم که رعیت چنین تصمیمی را نادیده گرفته و بر اهل بهاء و راکبین سفینه‌ی حمراء موضوع ریاست انتصابی خود را در هیأت بین‌المللی بهائی که به ید توانای حضرت شوقی افندی انجام گرفته تشریح نموده و یا گوشزد نمایم؛ همان مقام محمود و معصومی که در هیچ زمان و در هیچ موقع و در هیچ یک از جلسات هیأت‌ایادی که این عبد نیز شرکت داشتم مورد بحث و مذاکره و تعاطی افکار قرار نگرفت.

پیش آن که درباره‌ی موقعیت این عبد در رأس هیأت بین‌المللی بهائی یعنی در رأس مدار بهاج دیانت سامیه‌ی جمال اقدس ابهی اشاره نمایم، لازم می‌داند مقدماً کلامی چند از اوضاع و وقایعی که در مرکز جهانی امرالله در حیفا تحت عصمت لوای ولایت حضرت شوقی افندی - روحی لشهادته الفداء - جریان داشته یعنی در زمانی که کلیه‌ی اعضای شورای بین‌المللی من جمله ایادی مقیم ارض اقدس حضور داشتند، بیان دارم. و آن این که کلیه‌ی این اعضا، روز و شب به خدمت آن مولای حنون و مقصود عالمیان قائم و مشغول بودند.

هر یک از اعضای هیأت بین‌المللی بلاواسطه از نوایا و تعلیمات سامیه‌ی حضرت شوقی ربانی کسب فیوضات و درک حقایق کرده و مقصد و اهداف هیکل اطهر به مورد اجراء گزارده می‌شد و این هیأت مفتخّم در اجرا و انجام این مقاصد علیاً شب و روز مشغول بوده و نتیجه‌ی اقدامات معموله متعاقباً به صحه‌ی مبارکش می‌رسید. و اجرا و تنفیذ این وظایف باهظه و خطیره فقط و فقط از طریق دستورات عظیمیه و مهیمنه اش [=ایمنی بخش از ترس] بلاواسطه و بلاانقطاع به منصفه‌ی اجرا و تنفیذ در می‌آمد. لذا وظایف خطیر و عظیمی که به عهده‌ی هیأت بین‌المللی واگذار می‌شد همان دستورات و نبواتی بود که خود هیکل مبارک صادر و ظاهر می‌ساختند و این هیأت به هیچ عنوان حق اجرای اقداماتی را که خارج از مدار دستورات سامیه و تأکیدات لاریبیه‌ی حضرتش بود، نداشت.

لذا پس از تشکیل و تأسیس تاریخی شورای بین‌المللی امرالله مکرراً از میان اعضا مقیم ارض اقدس به این عبد مراجعه و اظهار می‌شد شما که به عنوان رییس هیأت بین‌المللی امرالله از طرف

هیکل اطهر انتصاب یافته‌اید، خودتان دست به اقداماتی بزنید و جلساتی را تشکیل دهید؛ اموری را آغاز نموده و تصمیماتی را اتخاذ نمایید. این عبد به کلیه‌ی این پیشنهادات دفعتاً واحداً و در هر زمان که مطرح می‌گردید چنین پاسخ می‌دادم:

«آن حضرت شوقی افندی هستند که هیأت بین‌المللی امرالله را به منصفه‌ی ظهور و بروز رسانیده‌اند و فقط مقام انور ولایت امرالله حق امر و نهی و صدور دستورات روحانیه و متعالیه‌ی تشکیلاتی نظم بدیع را دارا هستند، لاغیر و منحصرأ در چنین مواردی است که این عبد به تشکیل جلسات این هیأت به منظور اجرای نوایای الهی اقدام خواهم نمود.»

حضرت شوقی افندی ربانی، ولایت اولای عزیز امرالله، بدون این که به این عبد دستورات و یا فرامینی درباره‌ی هیأت بین‌المللی بهائی صادر فرمایند، از این جهان ترابی به فضای روح نامتناهی پرواز نمودند.

حضرت شوقی افندی ربانی در زمان حیات مبارک در عالم ناسوت به هیأت بین‌المللی بهائی هیچ‌گونه اختیارات و آزادی عمل تفویض نفرمودند؛ زیرا تا حینی که در این جهان فانی در مرکز جهانی امرالله عهده‌دار مسئولیت‌های عظیمه بوده و صدمات و لطمات لاتحد و لاتحصی را بر شانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند، ایشان تنها مقام فرید و بی‌مثیل امرالله و دارای مقام محمود و معصوم ولایت اولای امرالله در قطب عالم امکان یعنی در ارض اقدس و مرکز جهانی بهائی بودند. لذا موقعیت این عبد در آن زمان بالقوه قبول مسئولیت‌ها و حل مسائل و مشاکل امور مهمه‌ی امری بود. ولی در زمانی که وجود اطهر شوقی افندی ربانی دیگر از لحاظ عنصری در میان ما نبود، بالمره نمی‌توانست هیکل اقدسش در این جهان ترابی

مرکز سنوحات [=پیدا شدن] و عصمت ربانی باشد. بنابراین، بلافاصله و واسطه این عبد جهرأً به مقام ریاست بالفعل هیأت منیر را حایز و حامل گردیدم. لذا این ذره‌ی بی مقدار بلاانقطاع و فی نفسه مسئولیت‌های جسیمه و غوائل عظیمه و باهظه‌ی امر نازنین الاهی را پس از صعود هیکل انورش بر دوش گرفته‌ام. این خود مشیت الاهی در حق این عبد ممتحن در مقابل افراد و آحاد جامعه‌ی اسم اعظم<sup>۱۵</sup> بوده که در مقام خود ممتاز و بلامعارض است و این که حضرت شوقی افندی ربانی مرا از میان کلیه‌ی اهل بهاء منتصب و بدان مخصص فرموده‌اند.

این است موقعیت ممتاز این عبد بی مقدار در جامعه‌ی اسم اعظم که الی یومنا هذا در اجرای نوایای آن آنی غفلت نورزیده‌ام. در حالی که به هیچ فردی اجازه‌ی دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات تامه که به این عبد تفویض و تخصیص گردیده، یعنی در امور هیأت بین‌المللی امرالله، نخواهم داد. به عبارت اخری، به هیچ فرد و یا افرادی اجازه‌ی دخالت در اعمال قدرت و یا ابداع نظر در اداره‌ی امور بهیه‌ی این هیأت سامیه‌ی متعالیه که در واقع اکلیل جلیل و تاج وهاج [=فروزنده، درخشان] تشکیلات بین‌المللی نظم بدیع جهان آرای الاهی است نخواهم داد.

ایادی امرالله می‌توانند منحصراً وظایف حارسان امراللهی را در زمانی که تحت عصمت و اراده‌ی ولی امرالله باشند مجری دارند. و در واقعیت امر هیأت ایادی به هیچ عنوان استحقاق خردلی از حقوق وظایف اجرائی ولایت امرالله را نداشته و ندارند

۱۵. یعنی جامعه‌ی بهائی.

که یا مستقلاً و یا از طرف کسان دیگر آن را به منصبی ظهور و بروز برسانند؛ مگر در ظل سلطه و صیانت ولی امر حاضر.

ولی عزیز امرالله یعنی حضرت شوقی افندی ربانی مرا به ریاست هیأت بین‌المللی جهانی بهائی انتخاب و تسمیه فرمودند و طبق نوایای سامیه‌ی آن وجود نورا، یعنی رییس جنین بیت‌العدل اعظم الاهی، در صورتی که این هیأت مفخّم در زمان حیات عنصری این عبد فانی به بیت‌العدل اعظم الاهی نضج و تکامل یابد، این عبد عهده دار ریاست اولین بیت‌العدل اعظم الاهی خواهم بود.

بنابراین، از آن جایی که حضرت شوقی افندی به اراده‌ی مصون از خطای خود، مرا در رأس تشکیلات روحانی و اداری بین‌المللی امر قرار داده‌اند و بر دوش این عبد مسئولیت خطیر و عظیم حراست و وقایت [=نگهداشت] امرالله را گذارده‌اند، این عبد فانی جز استقامت در حفظ موقعیت و مرتبتی که به ید توانای مولای عزیز و حمید یعنی نفس مقدس و معصوم حضرت شوقی افندی به من تفویض و تخصیص گشته است که بالمآل حامل مسئولیت‌های خطیره و اقدامات باهظ‌ی عظیمه و جریان حقوق الله در شریان و عروق تشکیلات جهانی امرالله است و از اختیارات بلامعارض ولی امرالله در قطب نظم بدیع جهانی بهائی است، راه و مشی دیگری را نپیموده و نخواهم پیمود. لذا طبق نوایای سامیه و مصون از خطای حضرت شوقی افندی در این موقع خطیر این عبد در مفارقت جسمانی حضرت ولی امرالله وحیداً و فریداً امرالله را ولایت و صیانت می‌نمایم.

تعویق در متوجه نمودن یاران در رعایت اصول و عهد حضرت معبود به منظور ولایت و حمایت از حزب مظلوم که چند سینه قبل توسط حضرت شوقی افندی ربانی در جنینی که آن هیکل انور این عبد ممتحن را به ریاست هیأت بین‌المللی امر منصوب و مأمور فرمودند. برای هیأت ایادی و یاران جمال اقدس ابهی توأمأ فرصت کافی و مناسبی دست داده است که در نفس خود به کشف این سر مخزون و امر محتوم پی برند و آیا برای آنان امکان تصور و تعمق آن دست داده است که موقعیت و شاملیت این عبد مظلوم را در قطب دائره‌ی امر نازنین الاهی درک نموده و به آن عرفان حاصل نمایند؟

مع کل ذالک، تا به امروز احدی از یاران به چنین عرفانی فائز نگردیده‌اند که چنین موقعیتی بس خطیر و طیرانی بس در هواهای قرب یزدانی در این صفحه‌ی غبرا از طرف آن سالار جند هدی [= لشکر هدایت] برای این عبد مستمند معین و مقرر گردیده بود. در حالی که این ذره‌ی بی مقدار چنین اعلام و اندازی را به کلیه‌ی جوامع بهائی، چه خرد و چه کلان، در سراسر عالم امر ابلاغ می‌دارم؛ هیچ‌یک از افراد و آحاد بهائی را در اعتماد و ایقان نسبت به نفس خود یعنی ولایت ثانی امرالله ثابت و راسخ مشاهده نمی‌نمایم. لذا وحیداً و فریداً در عالم امر و خلق به منظور اجرای نوایای مقدره‌ی سامیه‌ی الاهی و برای حفظ و صیانت امر نازنین جمال اقدس ابهی منتظر و مترصدم.

از آن جایی که این امر مقرر و محتوم بوده است که حضرت ولی محبوب امرالله یعنی شوقی افندی ربانی مرا به این رتبه‌ی اولی در امرالله تسمیه و منصوب فرمایند و در این دوازده سینه اخیر

این عبد یقیناً بر این امر مبرم و عهد محکم وقوف کامل و شامل داشتم ولی به کسی اظهار نمی نمودم تا در میقات معین یعنی در همین اوان که به طور خصوصی و سری، این عطیه ی بهیه ی الاهی را برای ایادی ساکن ارض اقدس فاش و آشکار ساختم. لذا در این ابلاغ موقعیت بس خطیر و حساس و مسئولیت شدید و عمیق خود را در راه حفاظت و صیانت و وقایت امرالله مطابق نصوص و آثار موجود الاهی طابق النعل بالنعل به شما مؤمنین خطه ی امریک یعنی مهد تشکیلاتی دیانت سمحای بهائی و از طریق این کانونشن به عالم بهائی اعلام و انداز می نماید.

در این دوران پر ابتلا که نتیجه اش پریشانی افکار و انحراف عقاید و مقاصد بوده و عالم امرالله در التهاب و حالت افتنان و امتحان است و هیکل نازنین امراللهی هدف سهام اولوالبغضاء [=صاحبان کینه] واقع گردیده بر این عبد فانی فرض و واجب است که در این لحظه ی پرمحن و بلا و هوای آلوده و پر خفقان که رفاه هالکه از دست غاصبان ولایت امرالله در جهش است بدین ترتیب ناموس کبری و صدف مخزونه ی الاهی را که به این عبد ممتحن مخصص گشته به وسیله ی این ابلاغ عمومی اعلام و انداز نمایم. چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابداً و جهراً کلیه ی نقشه ها و تتبعات و اقداماتی که متباین علی الاصول به دست ایادی در سال ۱۹۶۳ از طریق مجاری تشکیلاتی عالم امر به منصفه ی ظهور رسیده بلادرنگ و بدون سر خردلی تأمل و تعلل متوقف و محو گردد. این عبد طبق نصوص ربانیه تنها مرجع و ملاذی [=پناهگاهی] هستم که در کمال هبور و استقامت کبری به صیانت و ولایت امر نازنین الاهی منصوب و تعیین شده ام.



لذا علم هدی بر افراشته تا در ظل ظلیل آن، کلیه‌ی اقدامات و مشروعات عالم بهائی در اقطار شاسعه [=سرزمین‌های دوردست] عالم به رشد و تکامل معنوی و سرمدی فائز و نائل گردد؛ زیرا در قطب عالم امکان و در رأس مرکز دایره بدیع و جمیل امرالله تنها و تنها این عبد محزون به این موقعیت خطیر و مسئولیت شدید منتصب گردیده تا به انجام وظایف باهظه و جسیمه آن قیام و قدم همت و قدرت بردارم.

جامعه اسم اعظم به یقین مبین بدانند که این عبد ممتحن از جانب نفس خود سرخردلی ادعائی ننموده و نام و نشانی طلب ننماید بلکه موظفم به هیأت ایادی و جامعه‌ی بین‌المللی بهائی وظایف و مسئولیت‌های جسیمه را که حضرت ولی عزیز امرالله یعنی شوقی افندی ربانی مرا بدان مخصص و منتصب فرموده‌اند یعنی از طریق ریاست هیأت بین‌المللی امرالله که در مقام خود اعظم مشروع بین‌المللی نظم بدیع الاهی است و اقداماتش تا پانصد هزار سال بر قرون و اعصار مایه‌ی فیض و برکات لانه‌ایه است، ابراز و ابلاغ دارم.

این حقیقت الاهی که فی الواقع مصدر و منشأ الهامات غیبیه و نفثات [=دم‌های] لاریبیه‌ی روح القدس است در جامعه‌ی اسم اعظم مورد قبول و عرفان کلیه‌ی افراد و آحاد مؤمنین و مؤمنات به جمال کبریا بوده و هست. حراست و نشر نفحات الله از وظایف خاصه‌ی ایادی امرالله می‌باشد؛ ولی تا زمانی که تحت عنایت و وقایت و عصمت کبرا ولایت امرالله به انجام وظایف خطیره خود در دایره‌ی جهانی امرالله کمر خدمت و همت بر بندند. لکن عصمت و روحانیت مرکز دایره امرالله فقط و فقط از طریق و به واسطی ولایت امراللهی ساری و جاری

گشته و ایادی و وظایف و مسئولیت های خود را از این هسته ی اصلی و مبدأ روحانی بایستی دریافت دارند.

اهدافی که برای سنه ی ۱۹۶۰ به وسیله ی بیست و دو نفر ایادی امضاء و در چهارم نوامبر ۱۹۵۹ به جامعه ی بین المللی بهائی ابلاغ گردیده و در اعلانات قبلی آن ها نیز تأیید شده، به وضع بی سابقه و شرم آوری مدلول الواح وصایای حضرت مولی الورا -روح من فی العالمین لرمسه الاطهر فدا [=روح تمام کسانی که در عوالم مختلف هستند به فدای خاک قبر او باد!]- را بلا اثر و مقام ولایت معصوم الاهی و تشکیلات نظم بدیع جهان آرای الاهی را که حضرت شوقی افندی ربانی با وجود هجوم لطمات و بلیات لاتعد و لاتحصی در طول مدت ولایت خویش تأسیس فرمودند، خنثی و از حیض انتفاع و ارتقاء ساقط و هابط نمود که این عبد در این لحظه ی تاریخی و پرمحن چنین اعمال غیر مرضیه از طرف ایادی را نمی توانم نادیده گرفته و یا مورد عفو و اغماض قرار دهم.

دو سنه او ازید اظهاری ننمودم که شاید به خود آیند و چنین تبلیغات مهلک و انحرافات نابخشودنی و مخرب را یک باره به دور ریخته و در صدد ترمیم و تلافی مافات برآیند؛ ولی ثمری نبخشد و اثری حاصل نگشت. لذا در چنین اوضاع و احوالی بر این عبد مستمند فرض و واجب است که قلم بطلان بر روی کلیه ی این اقدامات سقیمه [=بیمارگونه] و غیر منتظره که شدیداً و بارزاً برخلاف روح آیات و آثار الاهی است کشیده و به قطع فوری و بلا شرط تصمیمات و اجرائیات غیر منصوصه ی آنان متوسل گردم.

در چنین موقعیتی بس خطیر و تاریخی به فرد فرد هیأت ایادی دستور می‌دهم که پیش‌بینی‌ها و نقشه‌های ساخته و پرداخته‌ی خود را برای سال ۱۹۶۳ کلاً قطع و کأن لم یکن انگارند و هم‌چنین به کلیه‌ی مؤمنین و مؤمنات چه فرداً و چه جمعاً یعنی محافل موجود در سراسر خطه‌ی امرالله دستور می‌دهم که لمحهای تعلل روا نداشته و در نزدیکترین فرصت مناسب هم‌کاری و پشتیبانی بی‌دریغ خود را در راه اجرای این برنامه‌ها و اهداف سخیفه‌ی سقیمه برای سال ۱۹۶۳ به کلی قطع و بلااثر گذارند.

این عبد حداکثر گذشت و اغماض را قبل از صدور چنین دستوری روحانی و تاریخی به عالم بهائی رعایت نمودم و در عین حال آرزو دارم که ایادی امریک به یک و من حیث المجموع به این حقیقت لاریبی واقف گردند؛ زیرا با اوضاع و احوال موجود الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نقض و بساطش منطوی گردیده و بالمآل بایستی به طرفه العین از مقاومت و مداومت در مقابل چنین لغرش و خطای مؤلمه نادم گردیده و به جبران مافات پردازند.

این عبد مستمند در مقابل اهل بهاء وحیداً و فریداً به استقامتی بی‌مثیل و صبری جمیل و جذیل و اتقان و اعتقادی روح‌افزا مترصد و منتظرم تا بالمره و عاقبت الامر راکبین سفینه حمراء و اغنام مخلصه جمال اقدس ابھی را از صرصر [=طوفان] امتحانات و افتنانات الاهیة و ابحر متلاطمه‌ی متجاسره‌ی [=گردن‌کش] منقلبه حفظ و حمایت نمایم.

اعتقاد و ایقان این عبد ممتحن واضحاً و مطمئناً مبتنی بر اصل انتصاب و اشتغال به درجه‌ی بی‌مثیل ریاست روحانیه هیأت بین‌المللی امرالله که به ید قدرت حضرت شوقی افندی

ربانی ولایت اولای امراللهی به منصفی ظهور و بروز رسیده می باشد. موقعیتی که مرا وادار می سازد تا پس از صعود بغتی مبارکش، راکبین سفینه ی قلزم [=دریا، رود بزرگ] کبریائی را از خلال امواج بحور پرتلاطم و بلا به ساحل نجات و فلاح هدایت و مستقر نمایم.

نهایت به موقع و بجاست که این اعلام عمومی و اندارشتی را به کانونشن قریب الوقوع جامعه ی بهائیان خطه ی آمریکا که مولای حنون حضرت شوقی افندی ربانی ولایت عظیم و اولای دیانت اسم اعظم آن را سرزمین مهد تشکیلات عالم بهائی تسمیه فرموده اند صادر و ابلاغ نمایم. این اعلام تاریخی را در این قاره ی قوی الارکان و منظور نظر کبریا انتشار داده و بی یار و یاور منتظر و مرصدم در حالی که به یقین مبین و اطمینان خاطر از اقبال و انجذاب آن یاران در کلیه ی شئون روحانی و تشکیلاتی نظم ابداع ابهی به خود می بالم؛ زیرا آن یاران ممتحن و مخصّص عمیقاً به نظم بدیع و روح تشکیلات بین المللی امرالله واقف و عالم اند و این عبد به سهم خود نظم اعظم جمال کبریا را با قدرتی مافوق تصور و با توجه و تبثّل [=انقطاع از مردم و توجه به خداوند] به درگاه جمال اقدس ابهی از هر گونه لغزش و نابودی حفاظت و حراست و حمایت خواهم نمود. زیرا احبای این خطه نورا به یقین مبین می دانند که ولی عزیز اولای امرالله آن سرزمین را به زیور مهد تشکیلاتی نظم بدیع بیاراست و از این رو مؤمنین جمال کبریا در این قاره پرابتلا دارای وظایف و مسئولیت های خطیره و مخصّصه و منحصر به فردی بوده و مرا بر آن داشته که در این موقعیت تاریخی و حساس که ید امتحانات و افتنانات الاهی مبسوط گشته چنین اعلام عمومی را صادر و ابلاغ نمایم.

از یاران عزیز رحمان در این کانونشن ملی رجا دارم که با حالت مناجات و ابتهال به درگاه حضرت پروردگار و با فراست و قدرتی بی سابقه این اعلام و ابلاغ عمومی را مطمح نظر [=نظرگاه] و توجه دقیق خاصه قرار داده زیرا این اعلام و انداز جهت تنبّه و آگاهی فرد جامعه‌ی عالم بهائی صادر و انتشار یافته و انتظار و اطمینان خاطر دارم که مرا بدون لمحهای تشتیت و تردید، شبان حقیقی اغنام [=گوسفندان]<sup>۱۶</sup> ممتحن حضرت یزدان دانسته و به دستورات و ابلاغات این عبد تا زمانی که در این خاکدان ترابی در شور و نشورم توجه و اقبالی ملکوتی نمایند.

زیرا من ولی امرالله دیانت سامیه‌ی ظهور اعظم الاهی هستم؛ ولی ثانی امرالله معصوم و مظلوم دیانت جهانی بهائی. رشته اصیل و جبل‌المتین سلسله‌ی ولایت نازنین امرالله تحت هیچ شرایطی قطع و گسسته نشده و این عبد مستمند از حین صعود حضرت شوقی افندی ربانی ولایت اولای امرالله به مقام ولایت ثانی امراللهی تسمیه و تنصیص گشته‌ام.

بر محفل روحانی ملی بهائیان دول متحده آمریکا فرض است که در اولین فرصت با این عبد به مکاتبه پرداخته و مرا در مصائب و در دریای پرتلاطم مسئولیت‌های شدید و باهظی امرالله معاضدت و معاونت نمایند. جامعه‌ی اسم اعظم در خطه‌ی آمریکا بایستی بدانند که از میان کلیه‌ی محافل ملیه در سراسر عالم بهائی محفل روحانی ملی آمریکا به این موهبت عظمی مخصص گردیده تا بتوانند در صف اول دلیران مضممار

۱۶. بهائیان به تبعیت از بهاءالله خود را اغنام الله یعنی گوسفندان خدا می‌دانند که شبانی برای هدایت آنان لازم است.

منبسطه‌ی الاهیه حرکتی بی‌مثیل و جنبشی عاشقانه نمایند و با این عبد در اجرای نوایای سامیه و روحانیه تشکیلات جهانی امر هم‌آهنگ و هم‌داستان شوند. مسئولیت و امتحانات و افتناناتی که از طرف حی لایموت بر دوش این محفل روحانی ملی گذارده شده بسیار عظیم و عجیب است؛ زیرا این اولین محفل روحانی ملی در کلیه‌ی قارات عالم است که این ودیعه مودعه‌ی الاهیه در سبیل اعانت و معاضدت این عبد به آنان واگذار شده.

یاران عزیز و ممتحن حضرت یزدان که در ارض و مهد تشکیلاتی و در کانونشن ملی شرکت نموده‌اید! این بود آن چه که در این موقعیت بس خطیر و عجیب و تاریخی براساس عهد و میثاق الاهی مرا بر آن داشت که به ابلاغ آن پردازم.

با تقدیم تحیات ابدع ابهی  
میسون ریمی - ولی امر ثانی بهائی  
رضوان ۱۱۷ بدیع

## رفتار عجیب بهائیان در تقسیم اموال شوقی

آن چنان که گفته شد، شوقی سرپرستی بر اموال بهائیان را بر عهده‌ی ولی امرالله گذاشته بود و در زمان حیات خود، بسیاری از اموال را به نام خود به ثبت رسانیده بود و ثروت هنگفتی برای پیشبرد بهائیت در اختیار داشت؛ اما هنگامی که او از دنیا رفت، جنگ و نزاع بر سر تقسیم اموال او بالا گرفت. علاوه بر این اختلافات که چهره‌ی بسیار زشتی به جامعه‌ی بهائی می‌داد، مشکل دیگری نیز وجود داشت.

مشکل آن جا بود که در بسیاری از کشورها از جمله در ایران، انتقال اموال شوقی به ورثه، با گواهی انحصار وراثت انجام می‌پذیرفت.

ورثه‌ی شوقی از نظر قانون، علاوه بر همسر او شامل برادران و خواهران شوقی نیز می‌شد؛ چرا که شوقی فرزندی نداشت و پدر و مادرش نیز از دنیا رفته بودند.

تا این جا مسأله‌ی مهمی نبود. مسأله‌ی اصلی زمانی آغاز می‌شد که بدانیم شوقی در طول دوران ریاست خود بر بهائیت، تمام خواهران و برادران را طرد کرده و از خود رانده بود. علت هم آن بود که او معتقد بود که اموال عبدالبهاء متعلق به ولی امرالله است و باید در خدمت تشکیلات بهائی قرار گیرد؛ اما خویشان او نظر دیگری داشتند و معتقد بودند که باید از اموال عبدالبهاء، نصیبی نیز به آنان برسد. لذا شوقی برای محروم ساختن خواهران و برادران خود از ارث کلان عبدالبهاء، آنان را به بهانه‌های مختلف از خود دور کرده بود و هیچ‌گونه ارتباطی با آنان نداشت و به این ترتیب و به کمک سایر بهائیان، موفق شده بود تمام اموال باقی مانده از مادرش و عبدالبهاء را تصاحب کند.

در چنان موقعیتی که خواهران و برادر شوقی به شدت از او و سایر بهائیان دلخور بودند و حقوق خود را پایمال شده می‌دانستند، بهائیان مجبور شدند در قبال پرداخت درصد قابل توجهی از اموال شوقی، رضایت خواهران و برادر شوقی را برای جلب گواهی انحصار وراثت جلب کنند و با آنان که سال‌ها مورد طعن و نفرین بهائیان بودند، برای زنده کردن ثروت هنگفت شوقی بر سر میز مذاکره بنشینند و به توافق برسند.<sup>۱۷</sup>

این مسأله نیز برای بسیاری از بهائیان آزاداندیش غیر قابل پذیرش بود. اگر خواهران و برادر شوقی افراد ناسالمی بودند که می‌بایست

۱۷. برای مطالعه‌ی بیش‌تر، رک: «نشیب و فراز» نوشته‌ی یدالله ثابت راسخ؛ انشعاب در بهائیت، نوشته‌ی اسماعیل رائین.

از جامعه‌ی بهائی طرد می‌شدند، چرا سران بهائیت با آنان به توافق رسیده بودند؟ اگر افراد طرد شده از جامعه‌ی بهائی از ارث محروم‌اند که محروم‌اند و اگر شوقی بهائی بود که بود چگونه امکان داشت به خویشان طرد شده‌ی او ارث برسد؟

چگونه ممکن بود که چنین افرادی، بار دیگر در صحنه‌ی اداره‌ی جامعه‌ی بهائی نقش آفرینی کنند و اگر ادعای شوقی مبنی بر به ارث رسیدن اموال عبدالبهاء به ولی‌ام‌الله درست بود، ایادی با چه مجوزی، درصد قابل توجهی از نذورات و موقوفات بهائیان را به ورثه‌ی شوقی بخشیدند؟ آیا این یک سوءتدبیر از سوی شوقی در درجه‌ی اول و از سوی ایادی امر در درجه‌ی دوم نبود؟

این‌ها همه در حالی بود که بدانیم ارث شوقی، براساس قواعد اسلامی بین اعضای خانواده‌اش تقسیم شد و آنان پس از دریافت بخشی از آن، مابقی را به تشکیلات بهائی بازپس دادند.

کار انتقال اموال شوقی به این‌جا ختم نشد. از آن‌جا که پس از مرگ شوقی بیت‌العدل تشکیل نشده بود، اموالی که از ورثه‌ی شوقی بازپس گرفته می‌شد، می‌بایست به نام افراد دیگری سند می‌خورد. تشکیلات بهائی در آن مقطع، تعدادی از معتمدان بهائی را برای این کار انتخاب کرد و سند اموال شوقی را به نام آنان کرد. قرار بر این بود که پس از مدتی، شرکتی تجاری برای متمرکز شدن فعالیت تشکیلات بهائی در ایران تأسیس شود و این افراد معتمد، اموال شوقی را در اختیار آن شرکت قرار دهند.

چند سال بعد، شرکت امنای برای اجرای این منظور تشکیل شد؛ اما بهائیان معتمدی که پس از مرگ شوقی اموال او را در اختیار گرفته



بودند، از بازپس دادن بسیاری از آن اموال به بهانه‌های مختلف به آن شرکت خودداری کردند. نتیجه آن شد که اموال بهائیان که با اخذ مالیات‌های مذهبی در اختیار شوقی قرار گرفته بود تا صرف تبلیغ بهائیت و پیشبرد اهداف آن شود، در اختیار ورثه‌ی شوقی و باقی مانده‌ی آن، در اختیار چند بهائی ثروتمند ایرانی قرار گرفت و در مصارف دیگری هزینه گردید. لذا آن چه نهایتاً از اموال شوقی به شرکت امنا رسید، بخش کمی از کل اموال او بود.

این البته پایان کار نبود. بهائیان برای فرار از پرداخت مالیات سنگین، به جعل اسناد و انتقال بسیاری از اموال به شرکت‌های بهائی یا افراد با نفوذ بهائی دست زدند و با کم‌ارزش جلوه دادن اموال شوقی، به ویژه زمین‌های بسیار زیاد او در ایران، فرار مالیاتی بزرگی انجام دادند؛ چرا که براساس قانون، دولت ایران می‌بایست بخشی از اموال شوقی را به عنوان مالیات بر ارث برای خود بر می‌داشت و بهائیان حاضر به پرداخت این مالیات نبودند. لذا آن چنان که اسماعیل رائین در کتاب «انشعاب در بهائیت» پس از شوقی و مرحوم یدالله ثابت راسخ در کتاب «نشیب و فراز» خود شرح داده‌اند، به دروغ‌گویی در مورد ارزش واقعی اموال شوقی و سندسازی متوسل شدند و همه‌ی این‌ها در نظر کسانی که بهائیت را به عنوان یک دین الهی می‌شناختند و آن را بررسی می‌کردند، غیر قابل پذیرش و باور بود.

این‌ها همه در حالی بود که بهائیت به تبعیت از قانون هر کشور تأکید خاصی داشت. در کتاب گنجینه‌ی حدود و احکام می‌خوانیم:

«حضرت عبدالبهاء ... می‌فرمایند: قوله تعالی: باری به نصّ قاطع جمال مبارک - روحی لاجبائنه‌الفداء - ابدأ بدون اذن و اجازه‌ی حکومت جزئی و کلی نباید حرکتی کرد و هر کس

بدون اذن حکومت ادنی حرکتی نماید مخالفت به امر مبارک کرده است و هیچ عذری از او مقبول نیست... امر قطعی الاهی این است که باید اطاعت حکومت نمود. این هیچ تأویل بر نمی‌دارد و تفسیر نمی‌خواهد.»<sup>۱۸</sup>

## سرنوشت انشعابات

سرانجام نخستین بیت‌العدل جهانی در سال ۱۹۶۳ میلادی بدون حضور رییس دائمی خود، یعنی مقام ولی‌امرالله، تشکیل شد و اداره‌ی جامعه‌ی بهائی را بر عهده گرفت. از آن جا که انتصاب ایادی در انحصار ولی‌امرالله بود، بیت‌العدل پس از تشکیل، نمی‌توانست کسی را به این مقام منصوب کند. ایادی امرنیزیکی پس از دیگری از دنیا رفتند و امروزه هیچ‌یک از آنان زنده نیستند. بیت‌العدل به جای مؤسسه‌ی ایادی امرالله، دو نهاد «مشاورین قاره‌ای» و «مؤسسه‌ی دارالتبلیغ جهانی» را تأسیس کرد<sup>۱۹</sup> و آن مؤسسه را مأمور تبلیغ بهائیت در دنیا ساخت.

بیت‌العدل علاوه بر آن که مقر خود را در شهر حيفا در سرزمین‌های اشغالی فلسطین و در کنار قبر باب و عبدالبهاء قرار داد، بسیاری از اختیارات ولی‌امرالله را نیز به نفع خود مصادره کرد. طرد بهائیان و پذیرش توبه‌ی آنان پس از تشکیل بیت‌العدل، در اختیار بیت‌العدل قرار گرفت؛ چرا که جایگزینی برای ولی‌امرالله در این مورد وجود نداشت. هم‌چنین بیت‌العدل اختیارات مربوط به اموال آیین بهائی را نیز برخلاف نصوص بهائی بر عهده گرفت و امروزه نیز تمامی نذورات مالی بهائیان برای بیت‌العدل در شهر حيفا ارسال می‌شود.

۱۸. گنجینه‌ی حدود و احکام: ۴۶۳.

۱۹. قرن انوار: ۸۳ - ۸۴.

میسون ریمی نیز تا پایان عمر به ادعای خود ادامه داد و در بیانیه‌های متعددی بر ایادی امرالله تاخت و بیت‌العدل تشکیل شده را بیت‌العدل بدلی و دروغین نامید. او حتی برای خود جانشینانی هم تعیین کرد. او پیش از مرگ خود فردی به نام «جوئل مارانجلا» را به عنوان ولی سوم امرالله منصوب کرد و سرانجام در سال ۱۹۷۴ از دنیا رفت. ریمی موفق به تشکیل بیت‌العدل نشد؛ چرا که براساس تعالیم عبدالبهاء، هنگامی که دو بیت‌العدل در عالم تشکیل شود، هر دو ناحق و بر باطل‌اند. در کتاب بدایع الآثار به نقل از عبدالبهاء می‌خوانیم:

«اگر بهائیان دو فرقه شوند و هر یک بیت عدلی بنا کنند و مخالفت یکدیگر نمایند، هر دو باطل است.»<sup>۲۰</sup>

بنابراین، تشکیل بیت‌العدلی از بهائیان ریمی، سودی به حال او نداشت و بلکه دلیل بر بطلان او نیز بود.

ریمی که رهبر بهائیان ارتدوکس شناخته می‌شد، پس از خود فردی به نام «مارانجلا»<sup>۲۱</sup> را به عنوان جانشین تعیین کرد و در سال ۱۹۷۴ میلادی از دنیا رفت. مارانجلا نیز «نصرت‌الله بهره‌مند» را به عنوان ولی امرالله پس از خود تعیین کرد.

اختلافات بهائیان ارتدوکس و بهائیان بیت‌العدلی هم‌چنان در سطح بسیار وسیعی ادامه دارد و هر دو گروه، یکدیگر را به دروغ‌گویی متهم می‌کنند. بهائیان بیت‌العدلی معتقدند که شوقی وصیت‌نامه‌ای از خود بر جا نگذاشت که در آن میسون ریمی را به عنوان جانشین

۲۰. بدایع الآثار ۱: ۱۱۹ به نقل از عبدالبهاء.

21. Joel Bray Maranjella

خود تعیین کند. هم چنین میسون ریمی فرزند شوقی نبود و حتی اگر قرار باشد سلسله ولایت امرالله ادامه پیدا کند، باید ولی امر بعدی از نسل شوقی باشد. در مقابل بهائیان ارتدوکس مدعی شدند که یک بار عبدالبهاء میسون ریمی را با عنوان «پسرم» خطاب کرده است و لذا میسون ریمی شرط لازم برای مقام ولایت امری، یعنی از اغصان بودن را داراست. در مقابل بهائیان ارتدوکس، بهائیان بیت‌العدلی را متهم می‌کنند که با تشکیل بیت‌العدل بدون حضور ولی امرالله، تمام زحمات‌های شوقی در ایجاد نظم جدید بهائی را بر باد داده‌اند و بیت‌العدل تقلبی ایجاد کرده‌اند؛ اما بهائیان بیت‌العدلی مدعی‌اند که هیچ نصی دال بر وجود جانشین برای شوقی وجود ندارد و در زمانی که نصی موجود نیست، وظیفه‌ی تشریح بر عهده‌ی بیت‌العدل است و تصمیم بیت‌العدل مبنی بر قطع سلسله‌ی ولایت امرالله، «من عندالله» است. انتقادات تند بهائیان ارتدوکس از بهائیان بیت‌العدلی تا روزگار حاضر نیز ادامه دارد.

نصرت‌الله بهره‌مند در یکی از آخرین بیانیه‌های خود در پاسخ به بیت‌العدل در مسأله‌ی جانشینی شوقی می‌نویسد:

«ولایت امرالله که آن همه در الواح وصایای مبارک حضرت عبدالبهاء به لزوم و تسلسل آن تاکید گشته و شوقی افندی اولین ولی امر دیانت بهائی در توقیعات و پیام‌های خود حتی تا آخرین لحظات زندگی خود تداوم و استمرار آن را تا پایان دوران دیانت بهائی گوشزد ساخته و تأکید نموده است «رکن اول و اعظم» نظم بدیع حضرت بهاءالله است و نمی‌شود آن را از این دیانت حذف نمود و اولین ولی امر را متهم ساخت که برخلاف دستور صریح و اکید حضرت عبدالبهاء در الواح

وصایا که می‌فرمایند: «باید ولی امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد.» جانشین خود را تعیین ننموده باشد.»

او در ادامه‌ی همین مقاله می‌نویسد:

«آن چه حضرت عبدالبهاء درباره بیت عدل فرموده‌اند راجع به بیت عدل حقیقی است که به موجب شرایطی که در الواح وصایا مقرر فرموده‌اند، تشکیل گردد. یعنی ولی امرالله به عنوان «رییس مقدس» و «عضو اعظم ممتاز لاینعزل» در رأس آن باشد. حال آن که مؤسسه‌ی بدلی و کاذب که خود را بیت العدل اعظم می‌نامد، فاقد آن شرط و شرایط دیگر است.»

حضرت عبدالبهاء بیت العدل حقیقی را به این شرح توصیف می‌فرمایند:

«اما بیت عدل الذي جعله الله مصدر كل خير و مصوناً من كل خطأ باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الاهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الاهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند. و مقصد بیت عدل عمومی است؛ یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع مرجع کل امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الاهی موجود نه. و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حل گردد و ولی امرالله رییس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل. و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیلی تعیین فرماید.

اگرچنانچه عضو از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد. بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید. این بیت عدل مصدر تشریح است و حکومت، قوه‌ی تنفیذ.»

مقایسه‌ی بیت العدل بدلی با بیان صریح فوق نشان می‌دهد که آن مؤسسه واقعاً بدلی و نامشروع است و جز اسم با بیت عدل مذکور در نصوص وجه تشابه دیگری ندارد و نمی‌تواند مصدر تشریح باشد. در این باره اولین ولی امر بهائی [یعنی شوقی] می‌فرماید:

«هر هیئتی که به نظام الهی و بر حسب تعلیمات و اصول و شرائط سماویه که در صحف الهیه مشروحا مثبت و مسطور است کاملاً کما ینبغی و یلیق لهذا المقام الرفیع و المركز المنیع انتخاب و تشکیل نشود، آن هیئت از اعتبار اصلی و رتبه روحانی ساقط و از حق تشریح و وضع احکام و سنن و قوانین غیر منصوصه ممنوع و از اشرف اسنی و قوه‌ی مطلقه علیا محروم.»<sup>۲۲</sup>

انشعاب در بهائیت و تشکیل سازمان‌های بهائی با نظام‌های متفاوت رهبری پس از شوقی ماجرای مفصل دارد. مارانجلا تنها مدعی جانشینی میسون ریمی نبود و امروزه گروه‌های دیگری نیز در عالم بهائی وجود دارند که سلسله‌ی ولایت امرالله را پس از میسون ریمی به نحوی دیگر ادامه داده‌اند. هر یک از این گروه‌ها مدعی رهبری بهائیت براساس نصوص اند و دیگر گروه‌ها را باطل می‌دانند.

۲۲. توقیعات مبارکه ۱۹۲۶: ۲۴۰.

۱. دونالد هاروی<sup>۲۳</sup> متوفای سال ۱۹۹۱ میلادی و بعد از وی دو نفر از طرفدارانش به نام‌های ژاکوبس<sup>۲۴</sup> و برنت رید<sup>۲۵</sup> خود را ولی امر چهارم نامیدند.

۲. رکز کینگ<sup>۲۶</sup> متوفای سال ۱۹۷۷ میلادی در ایالت لاس‌وگاس آمریکا جامعه تربیت بهائی را به وجود آورد.

۳. لئلاند جنسن<sup>۲۷</sup> متوفای سال ۱۹۹۶ میلادی در ایالت مونتانا تشکیلاتی تحت عنوان بهائیان وفادار به میثاق امری<sup>۲۸</sup> را تأسیس کرد.

این‌ها همه در حالی بود که شوقی افندی یکی از مهم‌ترین امتیازات بهائیت بر ادیان گذشته را این دانسته بود که مسأله‌ی وصایت و جانشینی، آن‌چنان در آن روشن و آشکار است که پس از مرگ هر رهبر آسمانی در آئین بهائی، پیروان به روشنی وظیفه‌ی خود را می‌شناسند و اختلافات امت‌های پیشین بر سر رهبری جامعه، در جامعه‌ی بهائی منتفی خواهد بود.

شوقی در دور بهائی نوشته بود:

«در این خصوص باید متذکر گردید که این نظم اداری اساساً با آن‌چه انبیای سلف وضع فرموده‌اند، متفاوت است. ... در هیچ‌یک از کتب مقدسه‌ی ادیان عالم حتی در آثار حضرت اعلی نمی‌توان راجع به عهد و میثاق و تدارک نظم اداری

23. Donald A. Harvey

24. Jacques A. Soghomonian

25. Brent M. Reed

26. Rex King

27. Leland Jensen

28. Baha'is under the provisions of the covenant

نصوصی یافت که از حیث درجه و اعتبار با آن چه در این مورد در اساس آئین بهائی است قابل قیاس باشد. آیا فی المثل در مسیحیت و یا اسلام که دو نمونه‌ی بارز از ادیان کثیرالانتشار معظم عالم اند می‌توان چیزی یافت که با کتاب عهدی و یا الواح وصایا قیاس گردد و یا معادله نماید؟

آیا نصوص انجیل و یا قرآن هیچ‌یک به رؤسا و مجامعی که مُدعی مقام تبیین و حق تفسیر مندرجات کتب مقدّس و اداره‌ی امور جامعه‌ی خود بوده‌اند اختیارات کافی اعطا می‌نماید؟ آیا پطرس قائد مسلم حواریون و امیرالمؤمنین، علی پسرعم و وصی شرعی حضرت رسول دارای شواهد و نصوص صریحی از حضرت مسیح علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بوده‌اند که مؤید بر ولایت ایشان باشد و بتواند منکرین آنان را که چه در زمان حیات و چه در ادوار بعد با مخالفت خود سبب انشقاقی که تا امروز باقی است گشته‌اند، ملزم به سکوت نماید؟...

شارع آئین بابی نیز هر چند تا حدّی به وسیله‌ی کتاب بیان فارسی از بلای انشقاقی که دامن‌گیر مسیحیت و اسلام گردید، کاست و لیکن آیا می‌توان گفت برای صیانت امرش اساس صریح و مؤثری گذاشته است که با آن چه الی الابد باید ضامن وحدت در میان پیروان حضرت بهاءالله باشد برابری کند؟

تنها این آئین در میان ادیان سالفه بر اثر دستورات صریحه و انذارات مکرره و نصوصی که کافل صون و وقایت امرالله است بنیانی نهاده است که پیروان گم‌گشته‌ی مذاهب متشکّلت و درمانده‌ی عالم باید به آن نزدیک شده در آن تأمل و تمعّن



نمایند و تا وقت باقی است در کهف صلح و سلام خلل ناپذیر  
عالم‌گیرش ملجأ و مقر جویند.»<sup>۲۹</sup>

## کلام آخر

در پایان این کتاب، خوب است که بار دیگر سؤال آغازین و نکات مطرح شده در پاسخ به آن را با هم مرور کنیم. گفته شد که در هر تغییر مدیریت یا تغییر ادعا در تشکیلات بهائی، گروهی از بایان یا بهائیان تغییرات جدید را بر نتافتند و از بهائیت بازگشتند. این‌ها همه بدان دلیل بود که نظام کاملی برای پذیرش رهبری و ولایت در میان این افراد وجود نداشت و هر نظامی که برای این کار ریخته می‌شد، به دلیل وجود مغایرت در تغییر رهبری بعدی، آن نظام فرو می‌ریخت و به همراه خود، عده‌ی قابل توجهی از پیروان خود را از دست می‌داد.

اگر باب معتقد بود که پیامبران معجزه دارند و آیات خود را معجزه می‌دانست، بهائیان معتقد بودند که اصولاً یک حجت الهی نباید معجزه داشته باشد و به دلیل تقریر متوسل شدند. اگر عباس افندی به لوح عهدی و دستور پدر برای جانشینی خود متمسک بود، شوقی به یک باره دستورات میرزا حسین علی را زیر پا گذاشت و با هم‌کاری مادرش، به جای محمد علی افندی برمسند جانشینی عباس افندی تکیه زد. اگر عباس افندی ظاهرالصلاح بود و مذهب می‌نمود، شوقی به فسادهای اخلاقی و ناپاکی‌های مالی بسیاری متهم بود. اگر شوقی می‌بایست مطابق الواح وصایا، برای خود از میان فرزندان پسرش جانشین تعیین می‌کرد و آن جانشین، رییس دائمی و عضو غیر قابل عزل بیت‌العدل می‌شد، شوقی اصولاً عقیم بود و هیچ‌گاه برای خود جانشینی تعیین نکرد. اگر قرار بود برخی مسؤولیت‌های بسیار

۲۹. دوربهائی: ۷۳ - ۷۵.

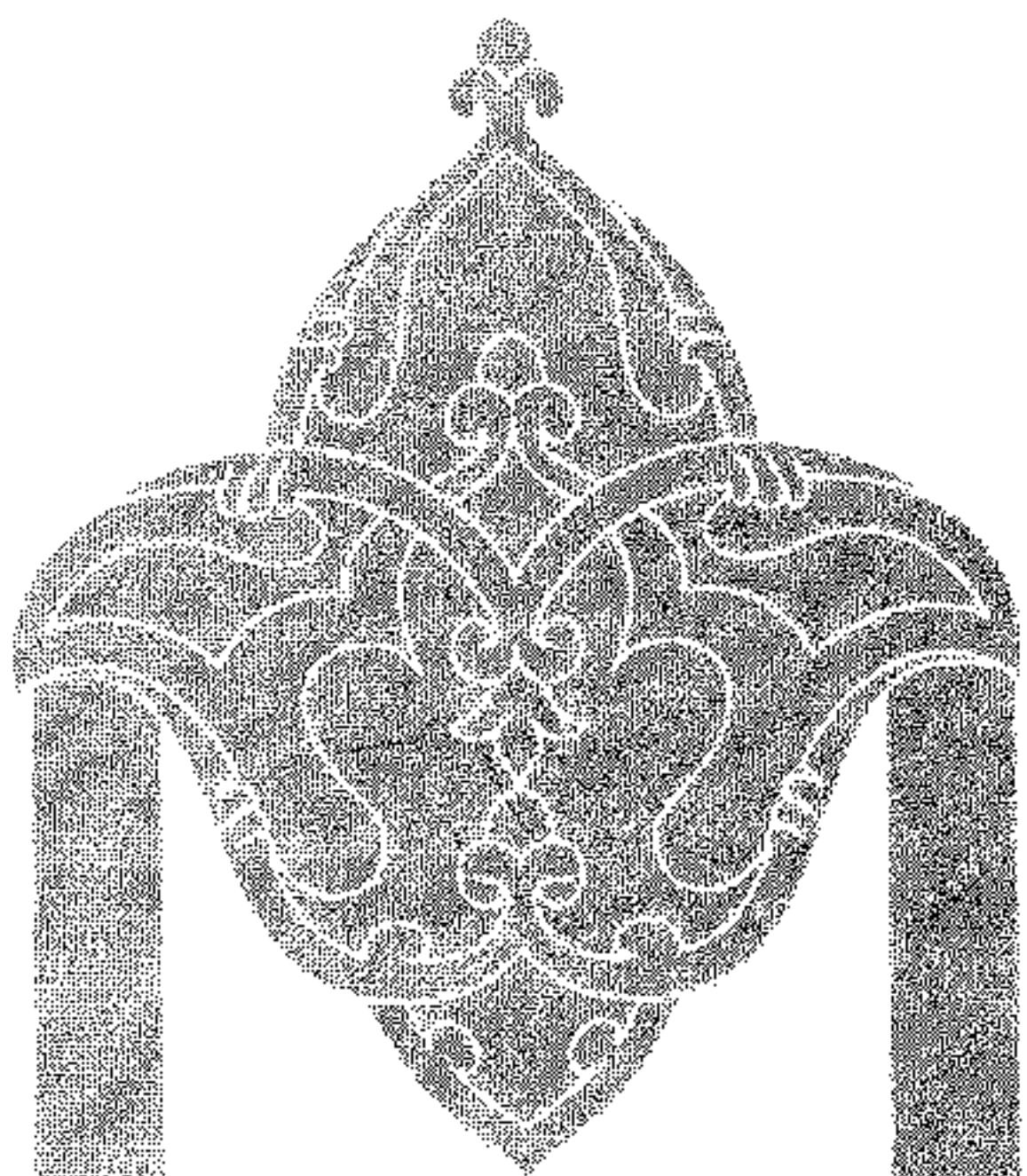
خطیر تنها در اختیار ولی امر الله باشد، اخلاف شوقی و برپاکنندگان بیت العدل، تمامی آن مسؤولیت‌ها را به نفع بیت العدل مصادره کردند و مسأله‌ی حضور فردی به اصطلاح آسمانی را برای همیشه در بهائیت منتفی کردند.

اشکال کار بهائیان در تدوین یک نظام جامع مشروعیت همواره آن بوده است که آنان اتفاقات رخ داده در تاریخ خود را نظام‌مند کرده‌اند و کم‌تر به دنبال حرکت در چهارچوب نظامی از پیش معین بوده‌اند. آنان همواره برای آن که بتوانند قرائت رسمی و وضعیت موجود رهبری را مشروع جلوه دهند، دست به نظریه پردازی زده‌اند. این البته به کلی مغایر با اصول شناخته شده‌ی علمی درباره‌ی آیین‌های الهی است. آیین‌های الهی همواره نظام مشروعیت خاصی را دنبال کرده‌اند و راه شناخت مدعیان دروغین را نیز عدم مطابقت با همان نظام پیش‌بینی شده معرفی کرده‌اند. لذا کار شناخت سره از ناسره و حقیقت از دروغ، برای پیروان آن‌ها ساده‌تر است؛ هر چند که در مورد آن آیین‌ها نیز همواره انحراف بخشی از پیروان از مسیر اصلی و پیمودن مسیری دیگر در مشروعیت بخشی به رهبران غیر اصیل، قابل کتمان کردن نیست که تحلیل خاص خود و پژوهشی دیگر را می‌طلبد.

تضادهای پیش‌آمده در این تغییر مدل برای مشروعیت بخشی به رهبران، همواره اعتراضات بسیاری را در میان بهائیان برانگیخته و این احساس را برای آنان به وجود آورده است که از ابتدا، فریب این تشکیلات را خورده‌اند و اکنون باید خود را از تار و پود این شبکه و تشکیلات رها کنند. اما کار به همین آسانی نیست. مصائب و مشکلاتی که در این راه بر معترضان تحمیل می‌شود، گاه چنان است که طاقت آنان را طاق می‌کند. لذا کم‌تر کسی را سراغ داریم که از

تشکیلات بهائی بی سر و صدا و بدون تحمل اذیت و آزار و شکوه و شکایت بیرون آمده باشد. عموم آنان که موفق شدند پس از تحمل این دشواری‌ها خود را از تشکیلات هزارتوی بهائی برهانند، پس از مدتی دست به قلم برده‌اند و علت رویگردانی خود از بهائیت را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند تا چراغ راهی باشد برای آیندگان و هشدار باشد برای بهائیان که موقعیت خود و رهبران‌شان را بشناسند و در هنگام انتخاب، مسیر مورد رضایت پروردگارشان را پیمایند.

طبیعی است که در برابر چنین افشاگری‌هایی، بهائیان برای «حفظ و صیانت» از پیروان تشکیلاتی خود، دست به کار می‌شوند و بازگشتگان از بهائیت را به انواع و اقسام تهمت‌ها و دروغ‌گویی‌ها متهم می‌کنند. آنان را «ناقضان پیمان» یا «بهائی ستیز» و نوشته‌هایشان را «اوراق ناریه» می‌نامند و سایر بهائیان را از خواندن مطالبشان منع می‌کنند و فراموش می‌کنند که نخستین تعلیم از تعالیم دوازده‌گانه‌ی رهبران خودشان، تحقیق و تفحص و تحری حقیقت و دوری از تعصبات است.



پیوست

## پیوست یکم: تصاویر

مقایسه‌ی کتاب «نظراجمالی در دیانت بهائی» در چاپ سوم و پنجم

- ۶۰ -

## فصل سوم - نظم اداری و تشکیلات

## بهائیس

نظم اداری مهارت از اصول تشکیلات و نظامات  
دو اثر امریه است که مبادی و تمالیم روحانی بهمان  
وسله در جهان جاری میگردد نظم اداری چون جسم  
و همیکل زبانی است که روح نباض مادی مایه  
روحانی در آن جسم متجلی و عالم انسانی را نورانی  
خواهد کرد .

تشکیلات بهائی بر سه گونه است محلی و ملی و

بین‌الطلی یا عمومی .

اول - تشکیلات محلی :

۱- مراکز بهائی فعلا بر سه گونه است اول -

مراکزیکه یک نفر بهائی دارد دوم مراکزیکه تعداد بهائیان

۲۱ ساله آن کمتر از ۹ نفر است در این نقاط اجتماع

بهائیان موسوم بجمعیت بهائی است که بواسطه یک نفر

منشی منتخب بمحفل روحانی ملی معرفی و بهجامعه

مرتبط میشود سوم نقاطیکه تعداد بهائیان ۲۱ ساله

ببالا ۹ نفر یا بیش از ۹ نفر میباشد در این نقاط

محفل روحانی محلی که واحد تشکیلات و یکی از ارکان

کامل و رسمی تشکیلات بهائی است تاسیس و برقرار میگردد

## فصل سوم - نظم اداری و تشکیلات بهائی

نظم اداری عبارت از اصول تشکیلات و نظامات دواثر امریه است که مبادی و تعالیم روحانی بدان وسیله در جهان جاری میگردد نظم اداری چون جسم و هیكل زیبایی است که روح نباض مبادی سایه روحانی در آن جسم متجلی و عالم انسانی را نورانی خواهد کرد - سر چشمه مبادی اداری الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است که حضرت شوقی ربانی را بسمت ولایت امرالله و مرکز روحانیت کبری و مولا و مقتدای اهل بها و رئیس دائمی بیت‌المدل اعظم معین و مقرر فرمودند و این دو مرکز روحانی و اداری یعنی مقام مقتس ولایت امرالله و دستگاه بیت‌المدل اعظم مرجع و ملاد اهل عالم و حلال مشکلات روحانی و اجتماعی و اقتصادی و اداری جهانیان و اساس و ارکان اصلی تشکیلات بهائی میباشند تشکیلات بهائی بر سه گونه است محلی و ملی و بین‌المللی یا عمومی .

### اول - تشکیلات محلی :

۱- مراسم بهائی فعلاً بر سه گونه است اول مراسم که یک نفر بهائی دارد دوم مراسم که تعداد بهائیان ۲۱ ساله آن کمتر از ۹ نفر است در این نقاط اجتماع بهائیان موسوم بحمیمیت بهائی است که بواسطه یک نفر منتهی منتخب محفل روحانی ملی معرفی و بحامه مرتبط میشود سوم نقاطیکه تعداد بهائیان ۲۱ ساله بالای ۹ نفر یا بیش از ۹ نفر میباشند در این نقاط محفل روحانی محلی که واحد تشکیلات

لازم است دین هم اگر با عت اختلاف و منازعه شود  
 بهبوده است و در این صورت بیدینی بهتر است .  
 حضرت بهاء الله میفرماید : دین الله و  
 مذهب الله معنی اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت  
 مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا طت اختلاف و  
 نفاق مکتبند .

و نیز میفرماید : ای اهل عالم فضل این  
 ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است  
 از کتاب معون نمودیم و آنچه طت الفت و اتحاد و اتفاق  
 است ثبت فرمودیم نصیحا للعالمین \* طبق این بیان  
 مبارک جمیع ابواب اختلاف و انشعاب دین و بیدایش  
 مذاهب فرعیه در دیانت بهائی مسدود و از هر حیث  
 موجبات الفت و محبت بشر در جمیع مراحل دینی و  
 اجتماعی فراهم و وحدت کلمه و حفظ حصن امرالله تأمین  
 گشته است فقرات ذیل نمونه‌ی از تعلیمات بهائی برای  
 جلوگیری از بروز اختلاف و انشقاق است .

الف - تنصیب صریح حضرت بهاء الله بمقام  
 حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق و مبین آیات پس از  
 شارع اعظم و تنصیب حضرت عبدالبهاء بمقام حضرت -  
 شوقی ربانی بعنوان ولی امرالله و مبین آیات .

حسن امرالله تأمین گشته است فقرات ذیل نمونه‌ئی از تعلیقات بهائی برای جلوگیری از بروز اختلاف و انشقاق است.

الف- تنصیص صریح حضرت بهاءالله بمقام حضرت عبدالهیهاء مرکز عهد و میثاق و مبین آیات پس از شارع اعظم و تنصیص حضرت عبدالهیهاء بمقام حضرت شوقی ربانی ولی امرالله و دستور تنصیص و تعیین ولی امرهای متوالی که همگی مقام ولایت امرالله و ریاست دائمی بیت العدل را دارند بنا بر این مثل ادیان سابقه در مسئله وصایت و خلافت اختلافی حاصل نشده و نخواهد شد.

ب- کلیه اعتقادات و وظائف روحانی مرجوع بکتاب و نفس است و اختلاف استنباط در نصوص و سوء تفاهم در معانی و حقایق آیات چه برای اشخاص و چه برای محافل روحانی در هر زمان محول بولی امرالله است و بیان مبین و نظر ولی امرالله رافع هر اختلافی است و در امور غیر منصوصه رأی محافل شور یا بیوت عدل در امور محلی و مملکتی و حکم بیت العدل اعظم در امور عمومی و در حدود اختیارات و نظامات مربوطه قاطع و رافع اختلافات خواهد بود.

ج- مردودیت طرفین اهل اختلاف در صورت پافشاری و عناد و بروز مشاجره و منازعه یا دسته بندی و تحزب.

د- عدم تأویل آیات و کلمات اینظهور اعظم تا اختلاف آراء در تعبیر و تأویل باعث انشعاب و تفرق نشود.

ه- عدم اعتبار احادیث و روایات لفظیه منقوله و انحصار توجه و تمسک بنصوص کتبی تا وحدت کلمه محفوظ ماند.



-۷۲-

لجنه های محلی و ملی و بهائیان معالک مختلفه و نیز  
تأسیسات مهمه مفیده محلی و ملی از قبیل مدارس -  
تابستانه و محفظه آثار و موسسات و خدمات جوانان  
بهائی و تربیت اطفال و ترقی نسوان و سیر و سفر  
ملغین و مرتبان و مشوقان و نشریات امره بسیار  
است که شرح آنها مفصل و در این جزوه نمی گنجد .

— سوم — تشکیلات بین الطلی باعموم بهائی

مرکز تشکیلات بین الطلی بهائی بیت عدل عمومی  
است که انتخاب آن سه درجه ایست یعنی محافل  
روحانی ملی که خود منتخب منتخبین هستند اعضاء  
بیت عدل اعظم را انتخاب نمایند .

بیت العدل اعظم که انجمن حقیقی نمایندگان عالم  
انسانی و محل استقرارش مرکز عالم و پایتخت مملکت  
عظیمه جهان است در کلیه وظایف و تکالیف غیرمنصوصه  
در آثار مبارکه وضع قوانین عمومی و نظامات مقتضیه  
نموده و بر طبق نصوح الهیه محکمه کبرای بین الطلی  
نیز برای رسیدگی و حل و فصل دعاوی و تفاوت عالمیه  
در مورد اختلاف بین ملل و اقوام تشکیل و حکومت  
مرکزی جهان و سایر موسسات بین الطلی هم تأسیس  
خواهند گردید و کلیات امور اجتماعی و سیاسی عالم

### سوم - تشکیلات بین‌المللی یا عمومی بهائی

۱- مرکز تشکیلات بین‌المللی بهائی بیت العدل عمومی است که انتخاب آن سه درجه است یعنی محافل روحانی ملی که خود منتخب متخیزین هستند اعضای بیت العدل اعظم را انتخاب خواهند کرد.

۲- ریاست عالی و دائمی بیت‌العدل عمومی در هر زمان با ولی امر وقت است ولی شجالة هنوز انتخابات بین‌المللی بهائی صورت نگرفته و مرکز و مرجع امر بهائی در جمیع جهان حضرت ولی امر ائمه میباشند که مقرشان در حیفاست و امر و اراده شان در بین بهائیان جمیع اقالیم جهان طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء مطاع و مقدس و نافذ است.

بیت العدل اعظم که الهیمن حقیقی نمایندگان عالم انسانی و محل استقرارش مرکز عالم و پایتخت مملکت عظیمه جهان است در کلیه وظایف و تکالیف غیر منصوصه در آثار مبارکه وضع قوانین عمومی و نظامات مقتضیه نموده و بر طبق نصوص الهیه حکمه کبرای بین‌المللی نیز برای رسیدگی و حلّ و فصل فتاوی و قضاوت عالیّه در مورد اختلاف بین ملل و اقوام تشکیل و حکومت مرکزی جهان و سایر مؤسسات بین‌المللی هم تأسیس خواهند گردید و کلیات امور اجتماعی و سیاسی عالم انسانی طبق نظم بدیع بهائی و نصوص الهیه از مرکز واحدی که همان بیت العدل اعظم و مؤسسات تابعه آنست اداره خواهد شد ولی بیوت العدل خصوصی ممالک در امور داخلی خود مختار و مستقل و در کلیات شؤون اجتماعی بشر از جنبه وحدت عالم انسانی همگی



بوسیدن دست عبدالبهاء توسط مریدان در مسافرت او به غرب (فیلم)



۲

۱



۳



۴



۵



۶

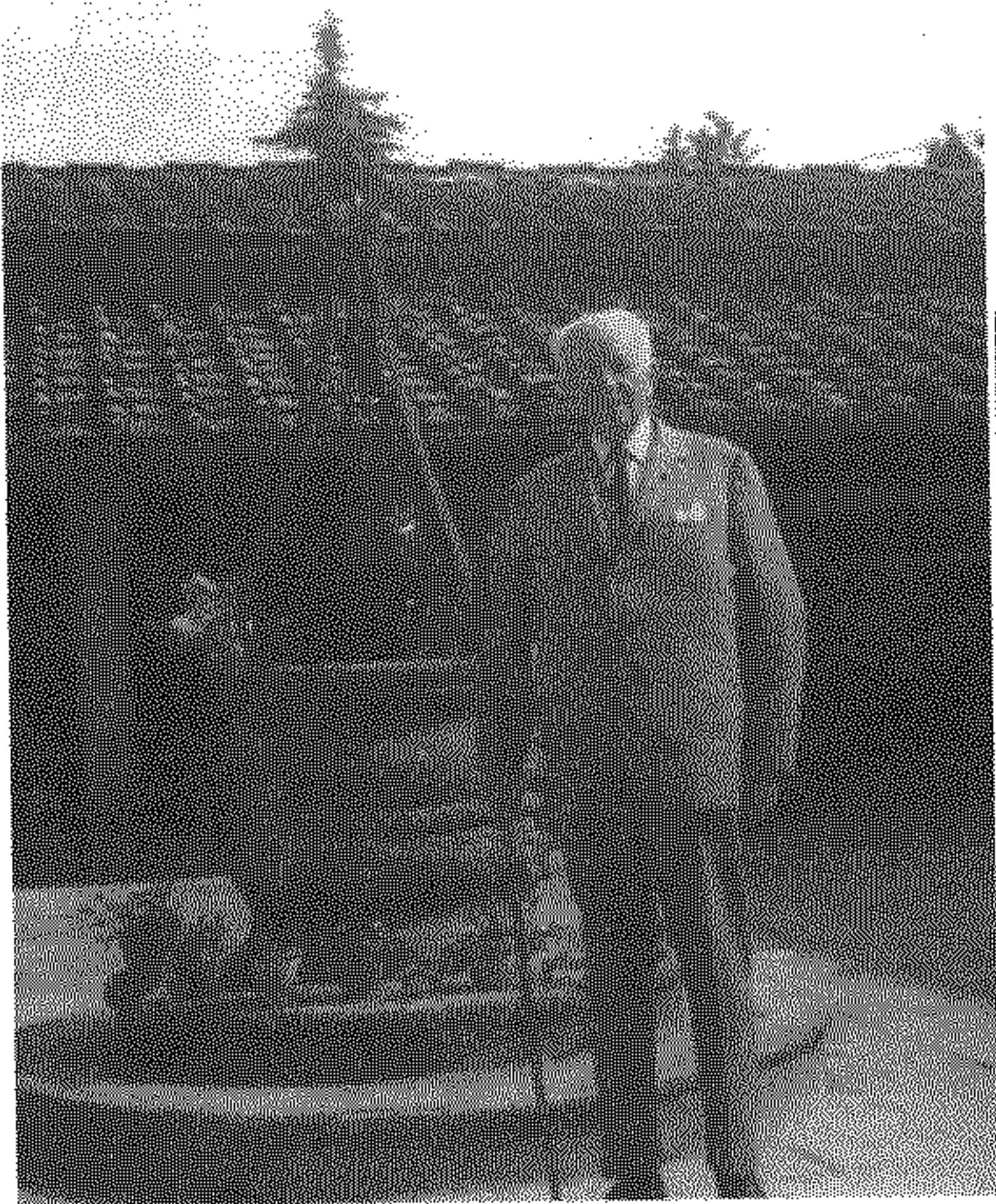


۷

{ ۲۸۱ }



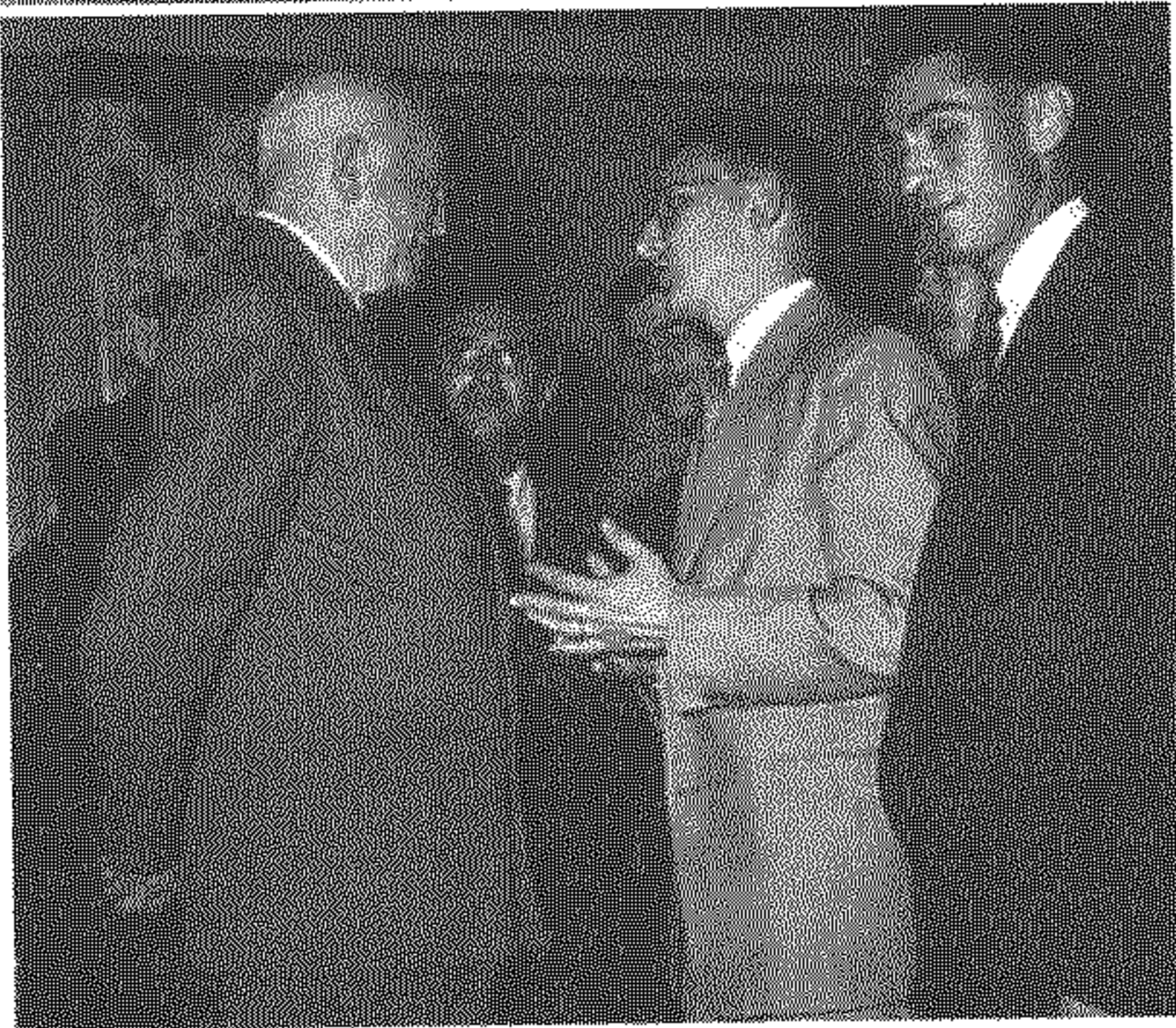
میسون ریملی در سال‌های پایانی عمر



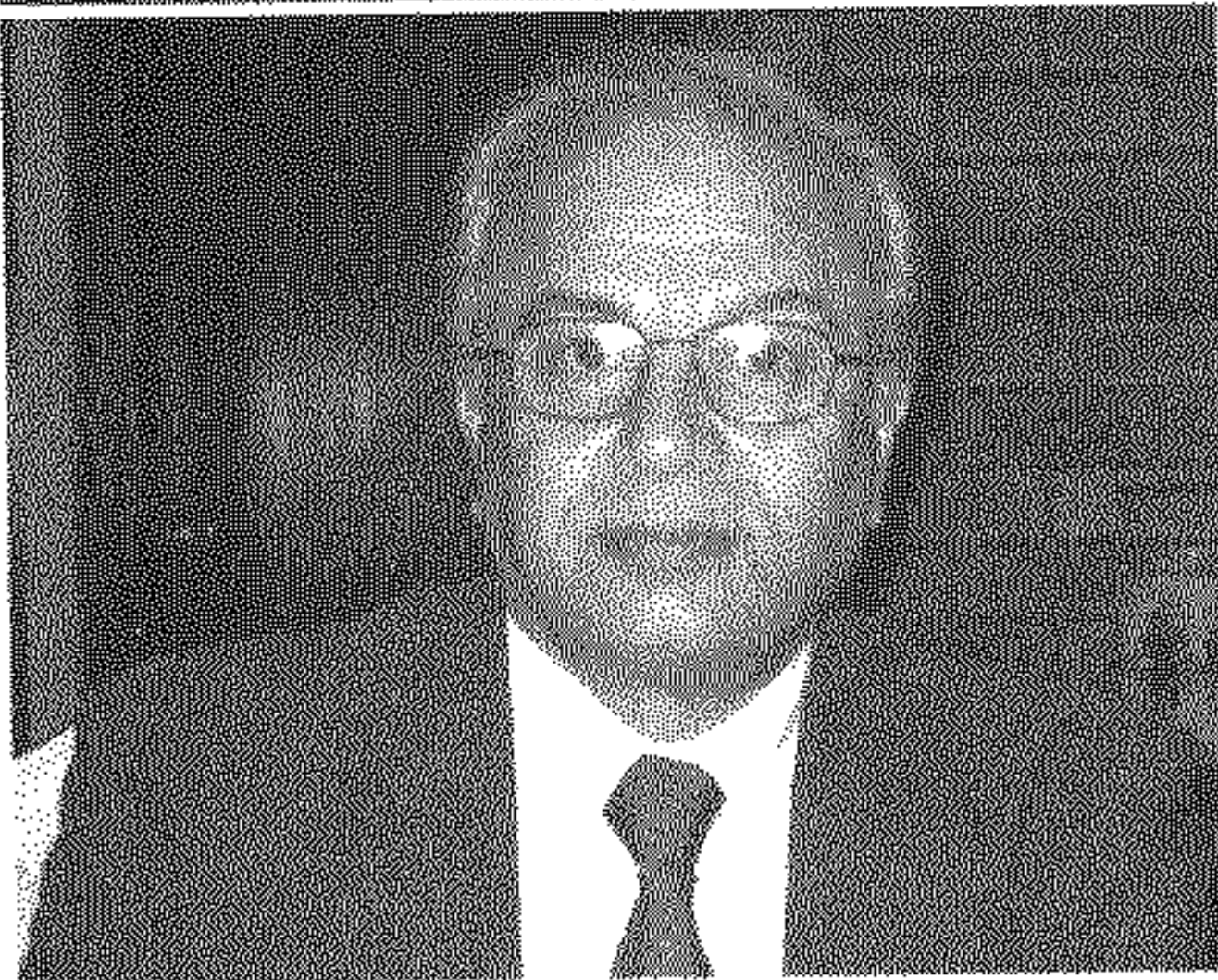
مارانجلا در ایام جوانی



میسون ریملی دومین ولی امرالله بهائیان  
ارتدوکس در کنار مارانجلا رهبر سوم.



مارانجلا در سال‌های پایان عمر



نصرت‌الله بهره‌مند  
چهارمین پیشوای بهائیان ارتدوکس

## پیوست دوم: فهرست منابع

## الف) فهرست منابع اعتقادی و تاریخی غیر بهائی

۱. قرآن مجید
۲. نهج البلاغه
۳. ارشاد العوام، کرمانی حاج کریم خان، نسخه ی دیجیتالی سایت الابرار
۴. الاحتجاج علی اهل اللجاج، طبرسی احمد بن علی - خراسان محمد باقر، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ هجری قمری، مشهد
۵. الامالی، طوسی محمد بن الحسن، چاپ اول، دارالثقافه، ۱۴۱۴ هجری قمری، قم
۶. التوحید، ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی - حسینی هاشم، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ هجری قمری، قم
۷. الخصال، ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی - غفاری علی اکبر، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ هجری شمسی، قم
۸. الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة، طوسی محمد بن الحسن - تهرانی عبادالله و ناصح علی احمد، دارالمعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱، قم
۹. الکافی، کلینی محمد بن یعقوب، - غفاری علی اکبر/ آخوندی محمد، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هجری قمری، تهران

۱۰. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی محمدحسین.
۱۱. انشعاب در بهائیت، اسماعیل رائین.
۱۲. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، مجلسی محمد باقر بن محمد تقی، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت
۱۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن - کوچه باغی محسن بن عباسعلی، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، قم
۱۴. پژوهش‌های حدیثی در دوران معاصر، معارف مجید.
۱۵. پیدایش، امینی امیر مهدی، چاپ سوم، انتشارات گوی، تهران، ۱۳۹۰ هجری شمسی، تهران
۱۶. پیراستعمار، فیض محسن، چاپ دوم، انتشارات گوی، بهار ۱۳۸۸ هجری شمسی، تهران
۱۷. ترجمه کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه محمد بن علی - پهلوان منصور، دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۸۰ هجری شمسی، قم
۱۸. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد - خسروی، غلامرضا، انتشارات مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ هجری شمسی، تهران
۱۹. تمدن ایران ساسانی، لوکونین ولادمیر گریگورویچ. بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰ هجری شمسی، تهران
۲۰. حلقه‌های یک زنجیر: همدلی و همکاری‌های بهائیت و اسرائیل، تهرانی محمد، انتشارات گوی، چاپ اول، ۱۳۸۹ هجری شمسی، تهران
۲۱. خدای عصر ارتباطات، حسینی سید رضا، انتشارات گوی، چاپ اول، ۱۳۸۹ هجری شمسی، تهران
۲۲. خدمات متقابل اسلام و ایران، مطهری مرتضی، انتشارات صدرا، چاپ دوازدهم، ۱۳۶۲ هجری شمسی
۲۳. علل الشرایع، ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی - ذهنی تهرانی محمد جواد،

انتشارات مؤمنین، چاپ اول، ۱۳۸۰ هجری شمسی، قم

۲۴. علل الشرایع، ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی - غفاری علی اکبر، کتاب  
فروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۵ هجری شمسی، قم

۲۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی - لاجوردی مهدی،  
نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ هجری قمری، تهران

۲۶. کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی - غفاری علی  
اکبر، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هجری قمری، تهران

۲۷. مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر، بحرانی سید هاشم بن سلیمان، مؤسسة المعارف  
الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری، قم

۲۸. مسافر صبح، حبیبی مهدی، چاپ اول، انتشارات گوی، ۱۳۸۹ هجری شمسی،  
تهران

۲۹. منتخب الاثر، صافی گلپایگانی لطف الله.

۳۰. مهدویت آرمان آسمانی، گروه نگارش و پژوهش سایت بهائی پژوهی، چاپ اول،  
انتشارات گوی، ۱۳۸۹ هجری شمسی، تهران

۳۱. مهدی ستیزان، هادیان مهدی، چاپ اول، انتشارات گوی، ۱۳۸۸ هجری شمسی،  
تهران





## ب) فهرست منابع امری (بهائی)

۳۲. اسرار الآثار خصوصی، در پنج مجلد، مازندرانی اسدالله، سال‌های نشر جلد اول و دوم: ۱۲۴ بدیع، سال نشر جلد سوم تا پنجم: ۱۲۹ بدیع، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری
۳۳. اشراقات و چند لوح دیگر، نوری میرزا حسین علی بهاءالله - عرفانیان صادق، ۲۰۰۵ میلادی، ۱۶۲ بدیع
۳۴. الكواكب الدریه فی مآثر البهائیة در دو مجلد، آیتی عبدالحسین، مطبعة السعادة بجوار محافظة مصر
۳۵. الواح وصایا، افندی عباس عبدالبهاء، محفل روحانی ملی بهائیان پاکستان، مطبعه‌ی استرلینگ گاردن رود، نوامبر ۱۹۶۰
۳۶. امر و خلق جلد چهارم، مازندرانی اسدالله، لجنه‌ی ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، ۱۹۸۶ میلادی - ۱۴۲ بدیع، لانگهاین، آلمان غربی
۳۷. امر و خلق جلد سوم، مازندرانی اسدالله، لجنه‌ی ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، ۱۹۸۶ میلادی - ۱۴۲ بدیع، لانگهاین، آلمان غربی
۳۸. ایام تسعه، اشراق خاوری عبدالحمید، نشر سوم، ۱۲۱ بدیع.
۳۹. آثار گهربار حاوی احکام الهی و بیانات مبارکه و تاریخ امر، فروتن علی اکبر، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، ۱۴۳ بدیع - ۱۹۸۶ میلادی، لانگهاین، آلمان غربی
۴۰. آرامش برای جهان پر آشوب، کاپ استانوود - جمشید فنائیان، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات مرآت، چاپ پنجم، ۱۹۹۴ میلادی، دهلی نو، هندوستان
۴۱. بدایع الآثار فی اسفار مولی الاخیار الی ممالک الغرب بالعزة والافتدار، در دو مجلد، زرقانی میرزا محمود، ۱۹۲۱ میلادی، بمبئی، تجدید انتشار ۱۹۸۷ میلادی - ۱۴۴ بدیع، هوفمایم، لانگن هاین
۴۲. تاریخ ظهور الحق جلد سوم، مازندرانی اسدالله.
۴۳. تلخیص تاریخ نبیل، زرندی محمد - افندی شوقی - عبدالجلیل سعد - اشراق

خاوری، بی نا، بی تا، نسخه‌ی دیجیتالی کتاب‌خانه بهائی

۴۴. توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله (اکتبر ۱۹۵۲ - اکتبر ۱۹۵۷)، ربانی (افندی) شوقی، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع

۴۵. توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله (آوریل ۱۹۴۵ - اوگست ۱۹۵۲)، ربانی (افندی) شوقی، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع

۴۶. توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به احبای شرق، ربانی (افندی) شوقی، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، ۱۹۹۲ میلادی - ۱۴۹ بدیع، لانگن هاین، آلمان

۴۷. حضرت بهاءالله، فیضی محمد علی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، نشر دوم، ۱۲۵ بدیع، باز نشر، لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۹۹۰ میلادی - ۱۴۷ بدیع، لانگنهاین، آلمان غربی

۴۸. دور بهائی، ربانی (افندی) شوقی - لجنه ملی ترجمه‌ی آثار امری ایران، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، نشر سوم، ۱۹۸۸ میلادی - ۱۴۴ بدیع، لانگنهاین آلمان غربی

۴۹. رحیق مختوم (قاموس لوح مبارک قرن) جلد اول، اشراق خاوری عبدالحمید، لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع

۵۰. رحیق مختوم (قاموس لوح مبارک قرن) جلد دوم، اشراق خاوری عبدالحمید، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع

۵۱. قاموس توقیع منیع مبارک سنه‌ی ۱۰۵ بدیع «اسرار ربانی»، اشراق خاوری عبدالحمید، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع

۵۲. قاموس کتاب اقدس، محمد حسینی نصرت الله، مؤسسه‌ی سنچری پرس، چاپ نخست، ۲۰۰۸ میلادی، استرالیا

۵۳. قرن انوار، مرکز جهانی بهائی - هوشمند فتح اعظم، مرکز جهانی بهائی، ۱۵۸ بدیع - ۱۳۸۰ هجری شمسی - ۲۰۰۲ میلادی، حیفا، سرزمین‌های اشغالی فلسطین

۵۴. کتاب اقدس، نوری میرزا حسین علی بهاءالله، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی، حیفا، فلسطین اشغالی

۵۵. کتاب الفرائد، گلپایگانی میرزا ابوالفضل، مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان -  
لجنه‌ی ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۲۰۰۱ میلادی - ۱۵۸ بدیع، هوفمهایم،  
آلمان

۵۶. کتاب ایقان، نوری میرزا حسین علی بهاء‌الله، لجنه‌ی ملی نشر آثار بهائی به زبان  
فارسی و عربی، ۱۹۸۸ میلادی - ۱۴۵ بدیع، هوفمهایم آلمان

۵۷. کتاب بدیع در جواب اسئله قاضی، نوری میرزا حسین علی بهاء‌الله، افست از  
نسخه‌ی خطی به تاریخ ربیع الاول ۱۲۸۶ هجری قمری

۵۸. کتاب قرن بدیع، ربانی (افندی) شوقی - نصرت الله مودت، مؤسسه معارف بهائی  
بلسان فارسی، چاپ دوم با تجدید نظر، ۱۹۹۲ میلادی - ۱۴۹ بدیع، انتاریو، کانادا

۵۹. کشف الغطاء عن حیل الاعداء، گلپایگانی ابوالفضل - گلپایگانی مهدی، ۱۳۳۷  
هجری قمری، عشق‌آباد

۶۰. گنجینه حدود و احکام، اشراق خاوری عبدالحمید، ۱۲۸ بدیع

۶۱. لوح مبارک سلطان ایران، نوری میرزا حسین علی بهاء‌الله - عزیزالله سلیمانی اردکانی،  
محفل ملی روحانی بهائیان هندوستان، ۱۳۲ بدیع، دهلی نو، هندوستان

۶۲. مجموعه الواح مبارکه، نوری میرزا حسین علی بهاء‌الله، مطبعه سعاده، ۱۳۳۸  
هجری قمری - ۱۹۲۰ میلادی، قاهره، مصر

۶۳. مجموعه‌ی خطابات حضرت عبدالبهاء جلد دوم، افندی عباس عبدالبهاء،  
مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع

۶۴. مقاله‌ی شخصی سیاح، افندی عباس عبدالبهاء، مؤسسه ملی مطبوعات امری  
- لجنه‌ی ملی طبع آثار امری به لسان فارسی و عربی، چاپ اول، ۲۰۰۱ میلادی - ۱۵۸  
بدیع، هوفمهایم، آلمان

۶۵. مکاتیب، افندی عباس عبدالبهاء، کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ هجری قمری

۶۶. مؤسسه ایادی امرالله، علائی عبدالعلی، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع

۶۷. نظر اجمالی در دیانت بهائی، یزدانی احمد، با تأیید لجنه‌ی ملی نشریات امری،  
چاپ اول، ۱۳۲۹ هجری شمسی - ۱۰۷ بدیع

۶۸. نظر اجمالی در دیانت بهائی، یزدانی احمد، مؤسسه ملی مطبوعات امری، نشر پنجم، ۱۲۸ بدیع، تهران

۶۹. نظم اداری (مربوط به طرح حداقل معلومات امری)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع

۷۰. نظم اداری بهائی، محمودی هوشنگ.

۷۱. نظم جهانی بهائی منتخباتی از آثار صادره از قلم حضرت ولی امرالله، ربانی (افندی) شوقی - فتح اعظم، هوشنگ، مؤسسه معارف بهائی، نشر دوم، ۱۹۹۵ میلادی - ۱۵۵ بدیع، انتاریو، کانادا

## ج) فهرست منابع منتشر شده در سایت‌های ازلی

۷۲. بیان عربی، سید باب میرزا علی محمد، نسخه‌ی سایت بیانیک (www.bayanic.com)

۷۳. بیان فارسی، سید باب میرزا علی محمد، نسخه‌ی سایت بیانیک (www.bayanic.com)

۷۴. تنبیه النائمین، عزیه خانم، احیا شده توسط مؤمنین به بیان، سال تألیف بین ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۲ هجری قمری

۷۵. قیوم الاسماء (تفسیر سوره‌ی یوسف)، سید باب میرزا علی محمد، نسخه‌ی سایت بیانیک (www.bayanic.com)

۷۶. نقطة الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، ادوارد برون، مطبعه‌ی بریل، ۱۳۲۸ هجری قمری - ۱۹۱۰ مسیحی، لیدن، هلاند (هلند)

## (د) فهرست نشریات

۷۷. مجله مکتب اسلام، سال ۴۵، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۸۴

۷۸. ماهنامه ی گوهر

۷۹. فصلنامه ی تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳، تابستان ۱۳۸۸، مؤسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران

# The Issue of Legitimacy

*An Inquiry into the  
Structure of Leadership  
and Legitimacy in  
Bahai Faith*